

هفته نامه

سینما

شماره ۵۰۶ - ۵ اسفند ماه ۱۴۰۲ - قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان



آشنایی با کشورهای صاحب سبک در سینما: اسپانیا

اسپانیا همواره یکی از موفق‌ترین و پرمعناترین فیلم‌های اروپایی را در بدو پیدایش سینما تا حدود سال‌های دهه ۱۹۵۰ تولید می‌کرد. البته گاهی وقفه‌هایی نیز در این سینمای پویا به سبب مسائل سیاسی و اجتماعی خاص این کشور پدید آمده است.



هنرپیشه‌ی برنده جایزه اسکار و چهره‌های جهانی سینمای اسپانیا در دنیای بازیگری هستند. خاویر باردِم در فیلم‌های مطرحی مانند جایی برای پیرمردها نیست و عشق سالهای وبا بازی کرده است.

در سالهای اخیر کارگردانان مستعدی مانند پدر و آلمودوار به سینمای جهان معرفی شدند. آلمودوار در سال ۱۹۹۹ توانست در کنار هموطن پیش‌کسوت خود سائورا، نامزد اسکار بهترین فیلم خارجی زبان شود و به آن نیز برسد. او برای فیلم «همه چیز در باره مادرم» به این جایزه مهم رسید.

از سال ۲۰۰۰ تاکنون در کنار نسل تقریباً قدیمی مانند پدر و آلمودوار و سائورا فیلمسازانی نظیر ژرارد اولیویرا و میگوئل کورتیس نیز ظهور کردند که اگرچه هنوز به چهره‌های جهانی تبدیل نشدند اما از مستعدترین‌های سینمای اسپانیا به شمار می‌آیند.

بدنه‌ی سینمای اسپانیا نیز اما در دهه‌ی اخیر بدلیل مسائل اقتصادی شدیداً آسیب دیده است. به نحوی که سال ۲۰۱۳ بدترین سال برای سینمای این کشور به حساب می‌آید. در واقع با داشتن بهترین استعدادها، سینمای اسپانیا چاره‌ای ندارد جز اینکه به ساخت و سازهای تولید مشترک بپردازد. افزایش مالیات بر ارزش افزوده بر قیمت بلیت سینماهای اسپانیا موجب شد تا قیمت هر بلیت با جهشی ۲۱ درصدی روبرو شود. جدای از این اسپانیا از دیرباز مهد قاچاق فیلم و کپی‌های غیرقانونی بوده است. تمام این مشکلات باعث شده سینمای اسپانیا در حال حاضر تولیدات کمی را داشته باشد.

حتی سمت‌گیری سینمای اسپانیا به سوی سینمای سیاسی و فرمایشی که حاصل حکومت دیکتاتوری فرانکو تا اواسط دهه ۷۰ بود؛ باعث شد سینمای اسپانیا تقریباً نفس‌های آخر را بکشد. با اینهمه وجود استعدادها و فراوانی و ناب در دهه ۹۰ و در ادامه‌ی آن باعث شد سینمای اسپانیا هنوز سرپا باشد. در دهه ۱۹۴۰ «لوئیس بونوئل» نه تنها نام‌آورترین چهره‌ی سینمایی اسپانیا که یکی از غول‌های سینمای جهان شناخته می‌شد. بونوئل در طی ۶۰ سال فیلمسازی مکتب سوررئالیسم را راه‌اندازی کرد و خود برآستی پدر این سبک قلمداد گردید. از زمان ساخت «سگ آندلسی» در ۱۹۲۹ تا ساخت «ویریدانا» در ۱۹۶۱ و «جذابیت پنهان بورژوازی» در ۱۹۷۲ او همواره در ناک‌قله سینمای جهان جای داشت و از این رو محترم‌ترین و معتبرترین فیلمساز تاریخ اسپانیا شناخته می‌شود.

مهاجرت بونوئل در دهه ۵۰ به فرانسه اما باعث شد چند استعداد دیگر در داخل اسپانیا راه او را ادامه دهند که مهم‌ترین‌شان کارلوس سائورا است.

سائورا اگرچه همواره در سایه لوئیس بونوئل بوده اما یکی از تاثیرگذارترین کارگردانان اسپانیایی شناخته می‌شود که سینمای اسپانیا را برای دو دهه بعد از مرگ بونوئل در ۱۹۸۳ نمایندگی کرد. او در ۱۹۹۹ توانست نامزد اسکار بهترین فیلم خارجی زبان برای فیلم تانگو شود.

سینمای اسپانیا به لحاظ بازیگران در جه اول سینمایی نیز همواره حرفه‌ای برای گفتن داشته است. در حال حاضر پنه‌لوپه کروز و خاویر باردِم دو

برای شما

صاحب امتیاز: موسسه مطبوعاتی پیک نامه امروز

مدیر مسئول: سالم نوربخش

زیر نظر شورای نویسندگان

سر دبیر: مهیار نوربخش

خبرنگار: مریم نوربخش

چاپ: گنجینه مینیاتور توزیع: شرکت نامه امروز
نشانی:

خیابان فاطمی، کوچه هولیقی (دوم)، پلاک ۱۰،
طبقه منفی یک



عضو انجمن صنفی مدیران رسانه
و شرکت تعاونی مطبوعات کشور

جدول پنکه

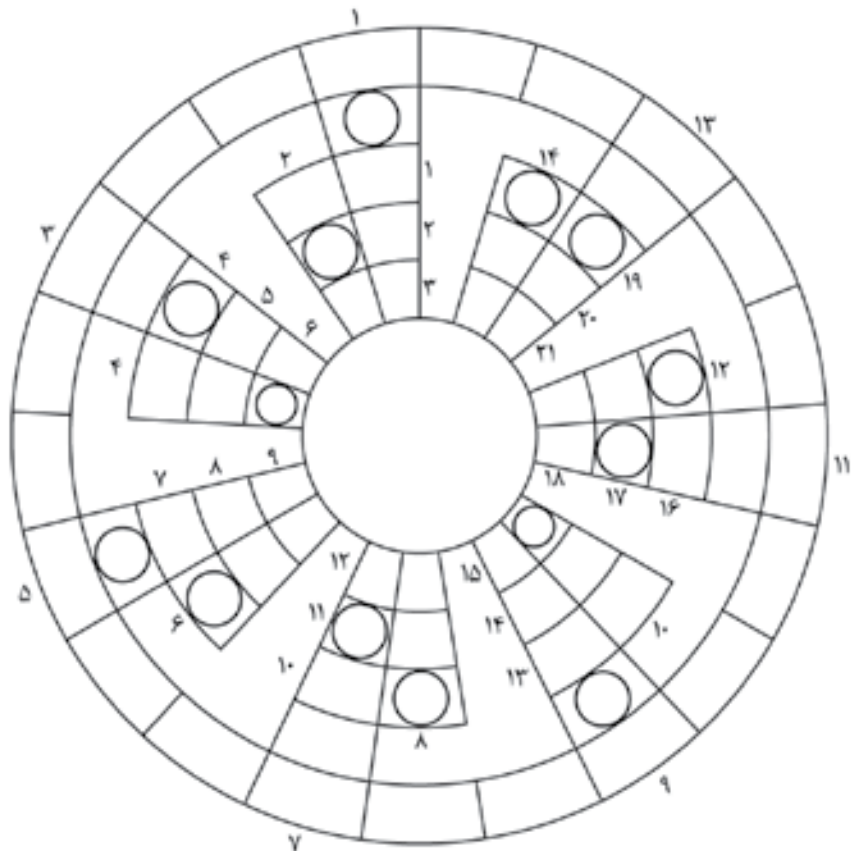
پس از حل جدول طبق شماره های داده شده ،
یک حرف از هر پاسخ را که با دایره مشخص شده
است به جاهای خالی کنار همان شرح ها انتقال
دهید. در نهایت در دایره بیرونی و بر خلاف
عقربه های ساعت رمزهای جدول را که نام
نویسنده انگلیسی و داستانش است را خواهید
یافت و باید آن ها را برای ما به عنوان پاسخ ارسال

کنید.
الفی:

۱- از جاده های پرخطر شمال کشورمان ۲- همسرزن ۳- شهری
در سوئیس ۴- هواکش آشپزخانه ۵- همواره و مدام ۶- عشوہ
۷- شهر چالو ۸- چاهی در جهنم ۹- ظرف آبخوری ۱۰- سطل
چاه ۱۱- بخشی از کامپیوتر ۱۲- پارامین ۱۳- مرکز کهنگیلویه و
بویراحمد ۱۴- مزه فلغل

عمودی:

۱- شگرد کار ۲- حرف زیادی ۳- آب بند ۴- چله کمان ۵- ضمیر
غیب ۶- چوب خوشبو ۷- ریشه گیاه ۸- رمق آخر ۹- رود دزفول
۱۰- از غلات اربعه ۱۱- ویتامین جوانی ۱۲- برج افسانه ای فرانسه
۱۳- دوستی و محبت ۱۴- خاندان ۱۵- بی سابقه و جدید ۱۶- از
اقمار برجیس ۱۷- زمین شوی دسته دار ۱۸- خاک سفالگری ۱۹-
مجموعه یک دست ۲۰- خودرو مسافر پر شهری ۲۱- لیا و پدر بزرگ



مهدی پاکدل: سراغ اجرانمی روم، بسیار خجالتی ام

بازیگر ۳۶ ساله اصفهانی که این روزها بیشتر تمرکز خود را روی بازی در تئاتر و فیلمسازی گذاشته، کمتر حوزه‌ای در دنیای هنر است که تجربه نکرده باشد؛ از حضور روی صحنه تا بازی در مجموعه‌های تلویزیونی و فیلم‌های سینمایی و البته عکاسی، خوانندگی و کمی هم اجرا.



درگیر اسم فیلم بودند و موضوع آن درباره زندگی پیامبر بود و گروهی دیگر کاری به این مسائل نداشتند.

نقدهایی به فیلم داشتند و بیشتر درگیر حاشیه بودند. چرتکه می انداختند که این قدر هزینه شده و آن همه پول کجا رفته است. همه نماینده سازمان بازرسی کل کشور شده بودند! هیچ کدام خالص فیلم را به معنی واقعی کلمه نمی دیدند. در مونترال اتفاقی دیگر افتاد. کاری به ایرانی‌ها نداریم که طبعاً آمده بودند اثری از هنرمندی ایرانی ببینند. مردم غیر فارسی زبان آمده بودند برای دیدن فیلم و سه ساعت جذب آن شدند. آنها شخصیت کودکی را قبل از تولد تا ۱۲ سالگی دیدند و لذت بردند.

ما ساعت‌ها بعد از اکران می ایستادیم و با مردم حرف می زدیم. یعنی این قدر مشتاق بودند تا درباره پیامبر بیشتر بدانند. من آنجا خیلی خوشحال شدم از این جهت که احساس کردم آقای مجیدی به هدفش رسیده است. ایشان می خواست بگوید پیامبر ما، پیامبر عشق و دوست است و داعش و گروه‌های افراطی ربطی به اسلام ندارند. آمریکایی‌ها، کانادایی‌ها و سینماگران همه جای دنیا دور ما را گرفته بودند و از مهربانی پیامبر اسلام و شاعرانه بودن فیلم می گفتند. آنها دنبال حواشی نبودند و همراه بودن با مردم و دیدن فیلم خیلی لذت بخش بود.

فرهنگ دیدن ضعف‌ها

فیلم بلافاصله در اکران بین‌المللی در تهران و سراسر ایران به نمایش درآمد. بعد از آن چه اتفاقی افتاد؟ آیا حاشیه‌ها فروکش کرد؟

مهدی پاکدل، سال گذشته چند ماه با سریال «کیمیا» هر روز روی آنتن بود و چند ماه هم «محمد رسول الله (ص)» مجید مجیدی را روی پرده سینماها داشت. او پس از آن، بازی در تئاتر را به عرصه‌های دیگر ترجیح داد و مانند خیلی از بازیگران اکنون علاقه‌ای به بازگشتن به تلویزیون ندارد. پاکدل گرچه این روزها بازی در پروژه‌ای سینمایی را آغاز کرده، تا آخر سال نمی خواهد دل از دنیای نمایش بکند. یک سال پس از نمایش موفق نماینده ایران در اسکار هشتاد و هشتم، پای حرف‌های این چهره فعال در عرصه فضای مجازی نشستیم تا از دنیای شلوغ اما منظم و برنامه‌ریزی شده خودش برای ما و شما بگوید.

اگر موافق باشید به مناسبت یک سالگی اکران «محمد رسول الله (ص)» از این فیلم شروع کنیم. شاید مرور اتفاق‌هایی که قبل و بعد از آن برای شما در ایران و خارج از کشور افتاد، خالی از لطف نباشد. من فقط در اکران افتتاحیه «محمد (ص)» در جشنواره مونترال حضور داشتم و آنجا تماشاگران به شدت از فیلم استقبال کردند. قبل از آن، نسخه نه چندان مطلوب فیلم را پس از جشنواره در سینما فرهنگ تهران با اهالی رسانه، مدیران فرهنگی و هنرمندان دیده بودیم. باز خوردها در ایران خیلی متفاوت بود با آنچه چند ماه بعد در مونترال از مردم دیدیم. اینجا یکسری خیلی مجذوب شده بودند و به عوامل سازنده به ویژه آقای مجید مجیدی اظهار لطف می کردند. یکسری هم واکنش خاصی نداشتند و فیلم چیزی نبود که فکر می کردند. هیچ کس خود فیلم را به عنوان اثر هنری نمی دیدی؛ یا

راستش را بخواهید نه. متأسفانه فرهنگ جامعه به سمتی رفته که در هر اتفاق، فقط دنبال ضعف‌ها می‌گردیم. دنبال این نیستیم که بگوییم سطح سینمای ما چند پله ارتقا یافته و این همه تجربه منتقل شده است. ما سینماگری بین‌المللی به نام «مجیدی» داریم که این همه سینماگر درجه یک کنارش با افتخار کار می‌کنند. چرا این رانمی‌بینیم که این همه امکانات حرفه‌ای وارد سینما شده است؟ این خودش آغاز یک حرکت است و این همه پول به فرهنگ تزریق شده است؛ حالا فرض کنیم از سوی نظام و حکومت. کسی که این پول را برای خودش بر نداشته است. نمی‌دانم این چه اتفاقی است که در فرهنگ ما افتاده و همه دنبال بر جسته کردن ضعف‌ها می‌روند.

باور کنید در طول پنج، شش ماهی که فیلم روی پرده بود، حتی یک نفر درباره بازی‌های این فیلم نظر نداد. ما دو سال زحمت کشیده بودیم و دوست داشتیم درباره ما نوشته شود. هیچ فیلم وارد بایکوت خبری شد و همه انگار با آن مسئله داشتند. این برای من خیلی عجیب بود. ما چه کاره ایم و چرا گروه بازیگری و هنری فیلم نادیده گرفته می‌شود؟

ما برای «محمد (ص)» به اندازه نصف دستمزد معمول گرفتیم، چون عاشق پیامبر بودیم و دوست داشتیم در ساخته شدن فیلم زندگی ایشان سهیم باشیم. بعد مالی پروژه در رتبه چندم اهمیت بود. همه بادل و جان و ایمان کار کردیم تا فیلمی وزین و شاخص ساخته شود. متأسفانه هیچ کس اینهارانندید و همه درگیر این بودند که چرا این قدر هزینه شده و آن قدر تبلیغات می‌شود. اصلاً چرا نباید بشود؟ مگر درباره فیلم‌های دیگر نمی‌شود؟ شروع به حاشیه‌سازی کردند که «محمد (ص)» حق خیلی از فیلم‌ها را در اکران خورده است که اصلاً این طور نبود. من این مسائل رانمی‌فهمیدم.

به نظر شما اتفاق‌هایی که افتاد چقدر معلول اطلاع‌رسانی نادرست بود و می‌توانست بهتر عمل شود؟ از نظر رسانه‌ای چندان خوب عمل نشد و طبیعی بود این به اکران ضربه می‌زند.
من خودم فکر می‌کنم کمی در ماجراهای پس از اکران، گروه تولید، ضعف

مدیریتی داشتند و آنها هم درگیر حاشیه‌ها شدند. اگر گروه کارشناسی حضور داشت و برای اکران، تبلیغات و هماهنگی حضور پررنگ عوامل در رسانه‌ها، مشورت می‌کرد، اتفاق‌هایی بهتر می‌افتاد. آنها کمی با ترس پیش رفتند و این ترس، کار دستشان داد.

اکران بین‌المللی که به نظرم شهید شد و گروه نتوانست حق مطلب را ادا کند. انتظار می‌رفت این فیلم، در اکران بین‌المللی موفق‌تر ظاهر شود.

آن دیگر مناسبات سیاسی و ماجرای جشنواره‌ها است. به واسطه نام «محمد (ص)»، خیلی‌ها دلشان نمی‌خواست فیلم دیده شود. در کشور خود ما متأسفانه کسانی نامه نوشتند به جشنواره‌ها که این فیلم منتسب به نظام است و آن را نپذیرید. این کارها دیگر خیلی زشت است. ما همه یک خانواده ایم و نمی‌دانم چرا این طور برخورد می‌کنند.

من همان زمان در برنامه «هفت» حرفی زدم که به عده‌ای برخورد و انگار که به هدف زده باشم. گفتم یکسری خبرنگار نما و منتقدنما که خودشان را منسوب می‌دانند به این دو گروه شریف، انگار می‌خواهند برای دیده شدن، خودشان را با یک مسئله بزرگ در بیندازند. در صورتی که آقای مجیدی و گروه می‌توانستند این گروه‌ارزان را با یک برخورد ساده جمع کنند و این ماجراها اصلاً پیش نیاید. بعد هم یکسری تصمیم گرفتند از من شکایت کنند!

این همه نقد درباره فیلم نوشته شد و اتفاقی نیفتاد و اگر تو واقعا آدم حسابی هستی، باید حمایت کنی و از حرف من خوشحال بشوی. آنها چرتکه انداختند و حرفشان این بود که وقتی این همه هزینه شده برای تولید فیلم، چرا سودی به ما نرسیده است. کار آنها نقد فیلم نیست و باید در بازار، فعالیت تجاری کنند. در کل، گروهی که ماجرای پس از تولید را مدیریت می‌کرد، ضعف داشت و جاهایی عجله کرد و سوءمدیریت داشت.

مثل اینکه مدیریت کشوری یا استانی را به دست مدیر مدرسه‌ای بدهید. حالا هر چقدر هم آدمی خوب باشد. وقتی ماجرا کلان می‌شود، باید از متخصصان مشورت گرفت و از همه ظرفیت‌ها بهره برد. مشخص بود که یک فکر و یک نگرش نمی‌تواند پروژه‌ای به این بزرگی را تنهایی مدیریت کند.



آقای مجیدی آن اوایل بسیار بر سه گانه بودن پروژه «محمد» تاکید می کرد. احساس من این است که این بر خوردها او را هم سرد کرد. بله. ایشان هم پیش خودش فکر می کرد پنج، شش سال از عمر خودش را برای خلق اثری هنری گذاشته که به آن ایمان و دوستش داشته است. ولی وقتی می بیند اینطوری بر خورد می شود و همه سر ماجراهایی غیر از بخش هنری می روند، او هم دل سرد می شود.

پس با این حساب پروژه منتفی است؟ قاعدتا شما به عنوان بازیگر نقش «ابوطالب» باید در دو قسمت بعد هم باشید.
من که آرزوی منم این اتفاق بیفتد. ولی بعید می دانم و هنوز خبری نیست. با من که صحبتی نکرده اند.

چقدر از منابع تاریخی برای ایفای نقش «ابوطالب» بهره بردید؟
بر خلاف خیلی ها، معتقدم درباره «ابوطالب» آن قدر اطلاعات در تاریخ وجود ندارد. منظورم اطلاعات مستند و دقیق است. تخیلی که زیاد هست. در تاریخ طبری که شما می توانید به آن استناد کنید، درباره «ابوطالب» خیلی کم مطلب هست. ممکن است زیاد باشد اما به درد من بازیگر نمی خورد. من فقط می دانستم شاعر بوده به سنت مالوف آن دوره حجاز که همه شعر می گفتند و اصلا شاعری یکی از مزیت های مردان بزرگ بوده است. ایشان خیلی حمایت کرد از پیامبر ولی شخصیتی مظلوم است و این مظلوم بدن بعد از ظهور اسلام دوچندان می شود. ما دوست داشتیم در فیلم، این مظلومیت را به گونه ای نشان بدهیم؛ این حمایت از پیامبر را. زیاد درباره شخصیت «ابوطالب» منبع موثق در تاریخ وجود ندارد. من خودم در مشورت با مجیدی تلاش کردم به نوعی از شخصیت حضرت علی (ع) برای نشان دادن «ابوطالب» پدر ایشان گرتنه برداری کنم. حالانمی دانم چقدر موفق بودم.

از نظر شما چه تفاوتی میان «محمد (ص)» مجیدی و «الرساله» مصطفی عقاد وجود دارد؟

خیلی تفاوت هست؛ در نوع روایت، ساختار، داستان گوئی و مقطعی که روایت می کنند. فیلم عقاد درباره ظهور اسلام و هجرت و جنگ های صدر اسلام است اما فیلم ما درباره کودکی پیامبر است و یکی از معضلات گروه تولید و نویسندگی همین بود که اطلاعات درباره آن دوره تاریخی زندگی پیامبر بسیار کم است و دراماتیک هم نیست.

ما که از آقای ماز بار پرتوی در سینمای کودک و فیلمنامه نویسی بزرگ تر نداریم و به نظرم آقای مجیدی در ست سراغ کسی که در این حوزه تخصص دارد، رفته است. ولی آن قدر ملاحظات داریم که جاهایی از فیلم از نظر من، الکن شده است. جاهایی می توانست بیشتر تعلیق داشته باشد، در حالی که وقتی ملاحظات پیرامونی را می بینید، متوجه می شوید گروه نویسندگی و تولید چه کار درخشانی کرده اند که از کنار این همه مصائب و مشکلات خیلی نرم رد شده اند.

یک کلاس درس بزرگ

درباره تعامل بازیگران با گروه عوامل خارجی هم بگوئید. خیلی از آنها سابقه های درخشان در سینمای جهان دارند و کلی جایزه گرفته اند.

برای خود من، یکی از نعمت های بزرگ زندگی، همکاری با آقای مجیدی و گروه ایشان بود. تا قبل از آن واهمه داشتیم و نمی دانستم چطور می شود با کسانی که با حرفه ای ترین های دنیا کار کرده اند همکاری کرد. روز اول که با اینها برخورد کردم، رفتار آقای «ویتور یو استوارو» فیلمبردار پروژه آن قدر حرفه ای، دقیق و درجه یک بود که از آن لحظه به بعد من فکر کردم امن ترین جای دنیا، جلوی دوربین ایشان است. یعنی فضا را آن قدر حرفه ای مدیریت کرد و با همه بازیگران و عوامل بر خوردهای صمیمانه و درست داشت که ماند





پدرمان دوستش داشتیم.

حرف هایی که می زد، غلط نبود و همه چیز را درست می دید. به پلان ها فکر می کرد و سپس از بازیگر کمک می خواست. نگاه می کرد و تو را می دید. مشکل ما بازیگرها با فیلمبردارها گاهی این است که تو را نمی بینند و درک نمی کنند که الان حسست چیست و برای رو کردن حس صد درصد خودت چه نیازی داری. آنها درگیر کار خودشان هستند و دست و پای تو را به گونه ای می بندند که نمی دانی حواست به بازی خودت یا عوامل باشد.

ولی آقای «استوارو» بسیار حرفه ای این کار را انجام می داد؛ هم کار خودش را درست انجام می داد، هم می گذاشت تو هر کاری دوست داری آنجا مقابل دوربین انجام دهی. تو نیز خیالت راحت بود که آدمی آن جلو دارد تو را می بیند و حواسش به تو هست. یک مثال ساده اش این است که دوربین وقتی سوار می شدروی آن تکنو کرین، حجمی بسیار بزرگ پیدا می کرد. بعد دوربین می آمد سمت تو و وقتی لنزهای واید می بستند به دوربین، ما می توانستیم خودمان را کنترل کنیم اما اسبی که رویش سوار بودیم، رم می کرد.

روزهای اول من خودم هم عادت نداشتم به این دوربین های بزرگ که تا نزدیک ترین فاصله می آمد. با اینکه ناراحتی ام را نشان نمی دادم ولی او آن قدر حرفه ای بود که فهمید این آدم از این اتفاق مضطرب است. یکی دو بار که این اتفاق افتاد، متوجه شد. لنز و نما را عوض کرد تا تو جلوی دوربین راحت باشی.

گریمرها و بقیه عوامل حرفه ای خیلی خوب برخورد می کردند؛ آن قدر حرفه ای که نیاز نداشت خودشان را ثابت کنند. نظمی بی نظیر داشتند که تو در این نظرم مجبور بودی بهترین کارت را ارائه بدهی و این تفاوت کارشان با ما است. در کار هیچ کس دخالت نمی کنند و ترجیح می دهند کار خودشان را درست انجام بدهند.

جایی احساس کردید که دارند خودشان را به رخ می کشید؟

هرگز. هیچ وقت. در تمام یک سال و نیمی که کار فیلمبرداری انجام می شد، کامل در خدمت گروه بودند. به طور مثال ما بارها با محسن تنابنده نشست

بودیم و کار خارجی ها را می دیدیم. با خودمان می گفتیم حلالتان باشد پولی که می گیرید. آنقدر که زحمت می کشیدند. کار از خانواده برایشان مهم تر بود. روزی به آقای «استوارو» زنگ زدند و گفتند دخترش سخته کرده است. در بیابان های کرمان بودیم. این طور گفته بودند که احتمال مرگ هم هست. می بایست می بودی و غربت این پیرمرد را در بیابان می دیدی. من خودم شاهد بودم آقای مجیدی ساعت ها به ایشان اصرار می کرد که رها کند و برود. می گفت کار را چه کنیم؟ آن قدر کار برایش مهم بود. بالاخره دستیارها را رضی اش کردند که در غیبت او، سکانس های آسان را بگیرند. تازه طراحی نور و همه کارهای صحنه ها را خودش انجام داده بود! با این کلک ها توانستند راهی اش کنند.

من پلانی دیدم که هرگز یاد نمی رود؛ در آن بیابان بی انتها و کویر خشک، تنها ایستاده بود و داشت نگاه می کرد. معلوم بود دارد با خدا حرف می زند که خدایا! من اینجا، در کشور غریب، چه کاری از دستم بر می آید. قشنگ غم را می شد در آن صحنه دید. خیلی تصویر عجیبی بود. حیف دوربین همراهم نبود. چون واقعا بهترین عکسی بود که از تصویر این آدم می شد گرفت.

گریم مقطع پیری «ابوطالب» ۹ ساعت طول می کشید و آقای «ده روسی» طراح گریم ما آن موقع ۷۵ سال داشت. من دراز می کشیدم روی صند گریم و پیرمرد ۹ ساعت ایستاده کار می کرد؛ از دو بامداد تا ۱۱ صبح. ما اینجا خیلی طراحان گریم درجه یک داریم ولی برخی از آنها را فقط روز اول فیلمبرداری می بینیم. برای تست گریم می آیند و بعد دیگر دیده نمی شوند. این یعنی کار برایشان مهم نیست.

بعد توقع دارند نامی پرآوازه مثل آقای اسکندری پیدا کنند. ایشان هنوز که هنوز است، هر روز خودش سر صحنه می آید و نظارت دارد بر کاری که جلوی دوربین می رود. آنجا من این را فهمیدم که آدم های بزرگ بیخود بزرگ نشده اند. تا کارت خوب نباشد، امکان ندارد اصلا در آن سطح بتوانی کار کنی و انتخاب شوی. روزهایی بود که من با خودم می گفتم کاش همه بچه های سینمای ایران بودند و این شکوه را می دیدند.

فرمول های سینما را بلد نیستم

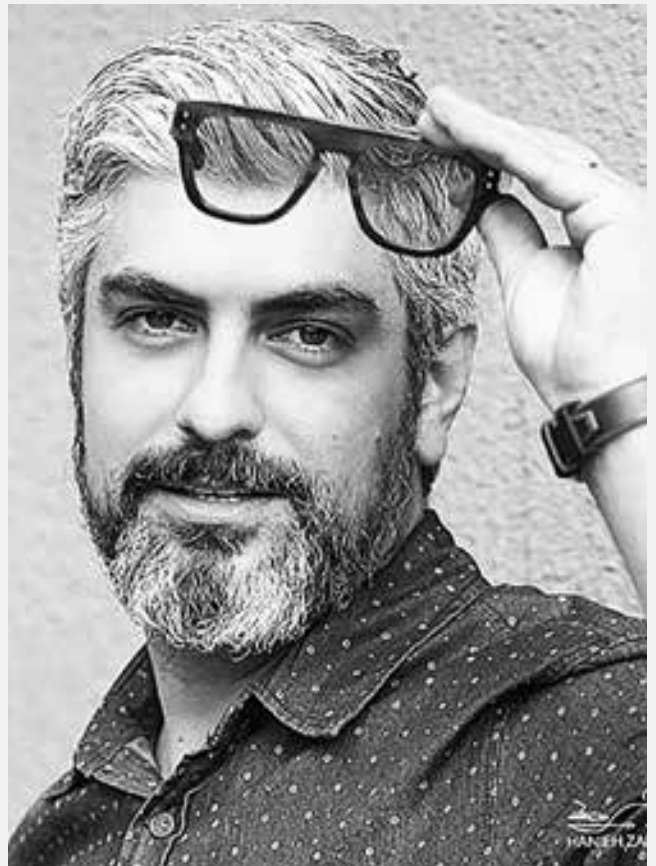
«محمد» نقطه عطف کارنامه شما بود و انتظار می رفت پس از آن بیشتر دیده شوید و پیشنهادهای بیشتر شود. درباره شما این اتفاق نیفتاد. چرا؟

در حقیقت خودم هم نمی دانم چرا. بخشی از آن به خود من بر می گردد و بخشی دیگر به فرمول هایی که درون سینما هست و من از آنها سر در نمی آورم. طبیعی است بعد از نقش «ابوطالب» دیگر سراغ هر نقشی و به هر قیمت در سینما بودن نروم. در انتخاب هایم دقیق تر و وسواسی تر شدم و این سخت گیر تر شدن از طرف من بود.

مورد دیگرش این بود یکسری فرمول دارد سینما که من بلد نیستم. من تا الان فکر می کردم برای بازیگری فقط نیاز است بازیگری بدانی. بعد در فیلم «محمد (ص)» متوجه شدم نیاز است موارد دیگری هم بدانی که من نه سوادش را دارم، نه بلدم، نه علاقه دارم بدانم، نه آن قدر برایم مهم است دانستن آن که وارد بازی هایی بشوم و کارهایی بکنم که بیشتر دیده شوم. دیگر بیشتر از «محمد» که قرار نیست دیده بشوم. من به خواسته ای که دلم می خواست و اتفاقی که سرم را بالانگه دارم رسیدم. بقیه اش دیگر برای من جست و جو و کنجکاوی است در عالم بازیگری که اگر در سینما به دست نیاید، در تئاتر دنبالش می روم. من مدت هاست فقط تئاتر کار می کنم و مواردی را که برایم جالب است، کم کم به دست می آورم، اهل ورود به فرمول های پیچیده نیستم.

حالا چرا برخی فکر می کنند حضور شما کمی کمرنگ شده است؟

من بعد از فیلم پیامبر، دو سال درگیر سریال «کیمیا» شدم که به عبارتی بزرگ ترین پروژه تاریخ تلویزیون بود. مخاطب میلیونی داشت و طرفداران و مردم دوستش داشتند. کاری به نوع تولید و اینها ندارم که آن هم حکایتی است. بعد از آن، ترجیح دادم خود خواسته، هم در تلویزیون کمتر باشم، هم در سینما در هر فیلمی حضور نداشته باشم. ما سال گذشته پروژه ای هفت، هشت



ماهه داشتیم در تئاتر و «جنایت و مکافات» را با ایمان افشاریان کار کردیم. برایم جذاب تر است که الان «راسکولنیکوف» بازی کنم و توانایی هایم را در صحنه نشان بدهم. این نشان دادن توانایی در سینما خیلی طول می کشد و ماجرا دارد. مگر قرار است من برای بازی نقشی ویژه، سبک زندگی ام را عوض کنم؟ با همان رفیق های خودمان در تئاتر کنار هم خوشییم و کار می کنیم. بین «محمد» و «کیمیا»، فیلمی هم ساختم که خود آن خیلی از این ماجراها را برایم روشن کرد. با خودم گفتم ما اصلا کجای کار هستیم؟

البته اگر کسی دغدغه گذران زندگی با پول بازیگری نداشته باشد، به طور حتم مثل شما فکر می کند و سراغ تئاتر می رود.

من هم دغدغه مالی دارم و برایم سخت است، خیلی سخت است. وی مهم نیست. اینها گذراست ۵۰ سال دیگر که شاید هیچ کدام از ما نباشیم روی کره زمین، کسی به این فکر نمی کند که مهدی وقتی این نقش را بازی کرده، لازانیایان خشک می خورده است. همه، کارنامه تو را نگاه می کنند. دیگر این مسائل اصلا مهم نیست. به چیزی که از تو مانده و تولید شده، کار دارند. من هم کمی اینطور فکر می کنم و برایم سخت است. سختی را با طیب خاطر تحمل می کنم. از من گذشته که دیگر طرفدار میلیونی داشته باشم و عکسم همه جا باشد.

احساس می کنم الان باید چیزی دیگر برای ماندن از من تراوش کند. من هم درستی از این حرف هایم زدم اما دیگر نیاز ذهنی و اولویت من نیست. الان در شبکه اجتماعی مثل اینستاگرام با طرفداران میلیونی، خیلی ها از خودشان خبر و عکس می گذارند. من می گویم باید به درد بخورم و اینها برایم کمی مهم تر شده اند. البته امیدوارم اندازه حرفی که می زنم، بتوانم عمل کنم.

فرزند تلویزیون هستیم

بعد از «کیمیا» در تلویزیون چه اتفاقی افتاد؟

تلویزیون الان فوق العاده اوضاعی نابسامان دارد. به طور طبیعی بخش مهمی از اینکه یک هنرپیشه در تلویزیون کار می کند، درآمد مالی است و تو می توانی روی آن برای زندگی برنامه ریزی کنی. گرچه الان دیگر این اتفاق هم نمی افتد و تهیه کننده، پرداخت پول را به گرفتن پول از سازمان منوط می کند. به نظرم دیگر تهیه کننده نداریم و همه «مادر خرج» شده اند. بارها شده سر صحنه می نشینی و منتظر گرفتن نمایی که ۳۰۰ سیاهی لشکر لازم دارد و چون پول نیست با ۱۵ نفر سر و ته ماجرا را هم می آورند.

طبیعی است که نمی شود با این شرایط کار کرد و کارگران ما هم کمتر سمت تلویزیون می روند. همین طور بازیگرانی که کیفیت کار برایشان مهم است. من هم ترجیح می دهم تا وقتی اوضاع بهتر نشده، حتی در برنامه های معمولی هم نروم. من خودم را فرزند تلویزیون می دانم و موقعیت فعلی ام را مدیون آن هستم. دروغ که نمی توانم بگویم و مردم به واسطه سریال هایی که بازی کرده ام، به من محبت داشتند دارند. ولی وقتی آن شکل عوض می شود، ترجیح می دهم در کاری حضور داشته باشم که در شأن کاری و حرفه ای من باشد.

«خندوانه» تجربه ای ناب بود

تجربه حضور در «خندوانه» و باز تاب هایش برای شما چطور بود؟

چون من دوستی قدیمی با آقای جوان دارم، دقیقاً سال پی قبل از اکران «محمد (ص)» گفتم که بیاید باره آن گپ بزنیم. رفته و خیلی برایم جالب بود. به نظرم برنامه ای است که می تواند به دلیل صادقانه بودن و مدل بی پروای خود را مبد، واقعیت درونی هنرمندها را نشان بدهد.

مردم می فهمند این حرف هایی که مهمان برنامه می زند، چقدر صادقانه است و از ته دل می آید یا چقدرش فیلم و اداست. همه آنها در آن برنامه دیده می شود.



و نوار سیده بودند، الان می بینید بیکارند و از پس اجازه خانه هم بر نمی آیند. طبیعی است که یکسری زودتر می شکنند و مقابل این وسوسه ها شکست می خورند. هیچ حمایتی از اینها نمی شود.

اگر هنر پیشه ای بدانند بیمه است و اگر سر کار نورد در تامین معیشت نمی ماند، به خدا امکان ندارد برود. ولی وقتی می بیند هیچ حمایتی از هیچ جانی شود، ترجیح می دهد برود جای یک حمایت می شود. این خیلی طبیعی است و نباید خرده گرفت. این برای کسانی است که زحمت می کشند و باز یگران درست و حسابی بوده اند. یکسری هم بیشتر برایشان ماجرای دیده شدن و روی جلد و اینهاست که گفتیم. من که خودم این قدر پیگیر سریال ها و فیلم ها و تئاترها هستم، تا امروز بعضی نام ها را اصلا ندیده ام.

بعد می بینیم رفته فلان شبکه خارجی و می گوید ما باز یگریم، شرایط سخت بود و برون زدیم! اینها را کمی نامردی است اگر باز یگر بدانیم. توهین به ساحت کسانی است مثل علی نصیریان، عزت الله انتظامی و پرویز پرستویی که استخوان خرد کرده و به این مرحله رسیده اند. آنها بروند ایرادی ندارد و بهتر هم هست چون هدفشان چیزی دیگر غیر از باز یگری است.

در انتظار کتاب عکس

می دانیم که خیلی حرفه ای عکاسی می کنید و به این حوزه علاقه دارید. نگاه تان به عکاسی چیست؟

من از دو زاویه به این ماجرا نگاه می کنم؛ یکی اینکه گرافیک خوانده ام و از وقتی چشم باز کردم، برادرم مسعود دوربین دست داشت و عکاسی می کرد. من عاشقانه دنیای عکاسی را دوست داشتم. دوم هم اینکه کسی که ادعای کارگردانی دارد و اسم فیلمساز روی خودش می گذارد، باید تمامی هنرها را خوب بشناسد؛ تاریخ، نقاشی، عکاسی، خوشنویسی و موسیقی و با شناخت کامل وارد شود. سینما در حقیقت جمع همه هنرها در یک مدیوم است. تو وقتی بقیه آنها را ندانی، ادعایت دروغ است. عکاسی پیش زمینه سینماست و همیشه دوست داشتم آن را حرفه ای دنبال کنم. در «فردا» هم این علاقه به عکاسی مشهود است و اصلا داستان فیلم درباره زندگی یک عکاس است و ما در آن تک گویی طولانی درباره عکاسی داریم.

از کتاب عکس تان بگوئید که خیلی ها منتظرش هستند.

قرار است انتشارات «تالت» مجموعه عکس هایم را از سال ۸۵ تا ۹۵ در قالب ۱۰۰ قطعه روانه بازار کند. اینکه عکاسان به من محبت دارند، بیشتر به خاطر برادرم مسعود است که عکاس حرفه ای سینماست.

پشت دوربین را ترجیح می دهیم

احساس کردم از تجربه اول فیلمسازی یا نتیجه آن خیلی راضی نیستید.

تجربه که خیلی خوب و گرانبها بود. ساختن اولین فیلم بسیار لذتبخش و عجیب بود، خلق کردن به کمک یکسری دوستان که صادقانه آمده بودند پای کار؛ از احساس دلایز تهیه کننده پروژه و خیلی های دیگر که با جان و دل کار کردند. من بعد از این متوجه شدم که اصلا فیلم ساختن مهم نیست. ما باید از قبل یکسری که مثلا اسم خودشان را می بگذارند خبرنگار و منتقد، روی اینها هزینه می کردیم نه روی فیلم.

ما اصلا بیخود وقت گذاشتیم فیلمنامه پرپیچ و خم نوشتیم یا با این قدر زحمت در جنگل و زیر باران کار کردیم. همه الکی بود. می بایست می رفتیم در یک آپارتمان، دو نفر با هم حرف می زدند. از لطفه های وایبر، تلگرام و فضای مجازی هم استفاده می کردیم؛ هم فیلم پر فروش می شد، هم همه جا دیده می شدیم. اگر جایی هم می خواستیم برویم برای مصاحبه و اینها، ۱۰ سکه می گرفتیم!

خیلی خوشحالم که به «خندوانه» رفتم. باز خورده هایم هم خوب بود و همین الان هم وقتی مردم در خیابان من را می بینند، به این اشاره می کنند که چقدر برنامه شیرینی بود و فکر می کردیم خیلی جدی باشی! خیلی ها فکر می کنند من زندگی واقعی هم شبیه نقش هایم جدی هستم مثل قاضی سریال «کیمیا».

تا به حال به کار طنز فکر کرده اید؟

من در تئاتر، کار طنز زیاد کرده ام. خیلی جواب داده و مردم دوست داشته ایم. همین «همسایه آقا» که الان روی صحنه داریم، خیلی موقعیت های کمیک دارد. در سینما و تلویزیون بهتر است بگویم موقعیت پیش نیامده برای موردی که دلخواه من باشد و فکر می کنم بتوانم رگه های طنز را در آن اجرا کنم. شاید کارگردان ها فکر می کنند بهتر است نقش های جدی را با من در میان بگذارند. تلویزیون خیلی رسانه قدرتمندی است و متأسفانه الان قدرتش خیلی کم شده است. ترجیح می دهیم تا وقتی به آن قدرت سابق بازنگشته، به تلویزیون برنگردم.

هنرمند حمایت می خواهد

بیکاری هنرمندان در سال های اخیر، خیلی ها را درگیر کرده و گروهی هم ناچار شده اند برای امرار معاش و گذران زندگی راهی شبکه های خارجی شوند. تحلیل شما از این جریان چیست؟

به نظرم همان ماجرای است که گفتیم قدرت تلویزیون و دیگر رسانه ها از نظر فکری کم شده است. ما یکسری باز یگر تربیت و برای آن هزینه کرده ایم تا شده اند اینکه الان هستند. اینها سرمایه اجتماعی اند و ما آنها را راحت از دست می دهیم. تهاجم فرهنگی یعنی چه؟ همین است دیگر. ما این همه درباره تهاجم فرهنگی حرف می زنیم اما نمی دانیم با سخنرانی مشکل حل نمی شود و باید کار عملی کرد.

آدم رسماً عصبانی می شود. چند باز یگر که عمر، جوانی و زندگی شان را گذاشته اند در این حرفه که اگر سبب زمینی فروخته بود سر کوجه شان، به نان

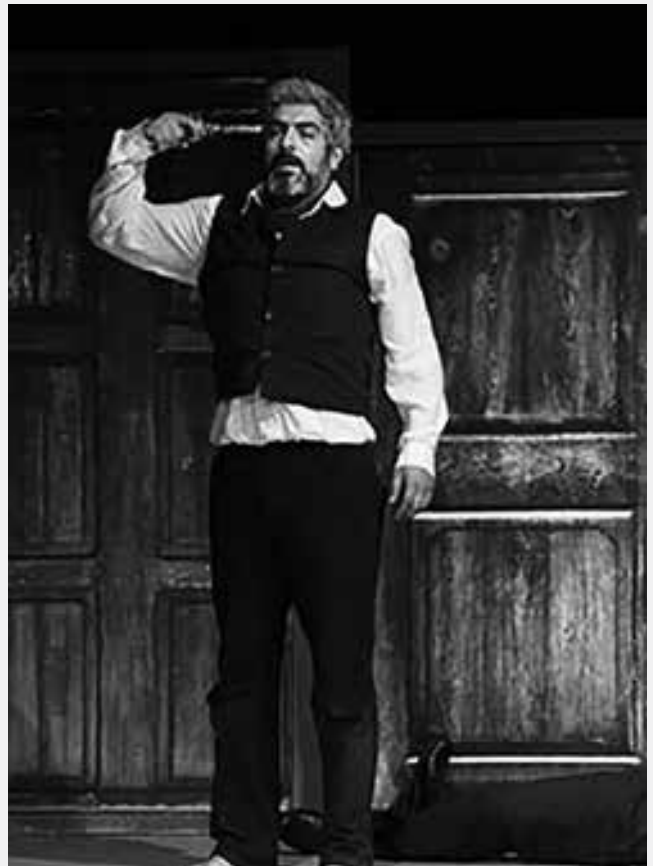
ذره‌ای احساس می‌کنم مسیر فیلمسازی متفاوت شده است. من از وقتی چشم باز کردم در عالم هنر، فکر میکردم برای ساختن فیلم باید لنز و دوربین را بشناسی، نوع روایت و مناسبات کار با بازیگران را بدانی و در جریان اندازه نما و کار با فیلمبردار باشی. بعد از فیلم اول، دیدم انگار اینها مهم نیست. کلک، دروغ و شوآف کردن را باید یاد می‌گرفتم و خوشبختانه بلد نبودم.

البته می‌پذیرید که فیلم خوب همیشه دیده می‌شود و مخاطب هم آن را می‌پسندد. فکر می‌کنید «فردا» چرا دیده نشد و چقدر برای تان مهم بود که آنچه می‌سازید، تماشاگر داشته باشد؟

برای من مهم بود که یک داستان اصیل سر و شکل دار بگوئیم و تمام تلاش مان هم بر همین اساس کردیم. با تهیه‌کننده و ایمان افشاریان همکاری در کارگردانی به این فکر می‌کردیم که یک فیلم داستانی از اصیل‌ترین داستان‌های ایرانی بگوئیم که سر و شکل حرفه‌ای داشته باشد. به همه اینها فکر کردیم، خیلی موارد را یاد گرفتیم و البته در فیلم‌های دیگر، همه اینها را در اکران، تولید و پس از تولید لحاظ می‌کنم.

در همین تجربه اول، شما اصلاً «بن‌هور» بساز و وقتی ساعت سه بعد از ظهر تیرماه در ماه رمضان اکران می‌دهند و بعد می‌گویند سالن را پر کن تا ساعت ۹ شب هم بدهیم، چه می‌توانی بکنی؟ مگر چه ساخته‌ای که از مخاطب انتظار داشته باشی با تکیه بر تبلیغات و اینها در آن ساعت روز به سینما بیاید؟

شکل سلیقه جامعه تغییر کرده است. «باشو غریبه کوچک: آقای بیضایی همین الان در گروه هنر و تجربه اکران شده است. چند نفر رفتند آن را ببینند؟ این همان فیلمی است که من خودم سه نوبت برای خرید بلیت در آن سال‌ها در صفا ایستادم. این یعنی ذائقه مخاطب تغییر کرده و خودمان تغییرش داده‌ایم. دیگر برایش فکر کردن مهم نیست.



با این همه قطعاً من در فیلم بعدی ام سعی می‌کنم در همین سبک و سیاق و باین همین اندیشه ورزی باشد. من سینمایی را دوست دارم که اندیشه بر آن حاکم باشد. این نوع سینما مورد علاقه من است که مخاطب را به تفکر وادارد. آن مناسبات را باید آدم یاد بگیرد تا در تجربه‌های دوم و سوم، فیلمی کامل بسازد.

در برنامه‌های آینده تان همچنان به فیلمسازی فکر می‌کنید؟

قطعاً. الان دیگر اولویت اول من کارگردانی است تا بازیگری. ترجیح می‌دهم در سینما پشت دوربین قرار بگیرم و مسائلی را که فکر می‌کنم جالب است به تصویر بکشم. البته فیلمسازی سخت و گران شده و خیلی از فیلمسازان صاحب نام و درجه یک هنوز دنبال ثابت کردن خودشان و به دست آوردن سرمایه هستند. آن وقت از من جوان چه انتظاری دارید؟ تازه من به نوعی جزو خوش شانس‌ها در این سینما هستم. آن قدر جوان‌ها با ایده‌های ناب و درخشان هستند که نمی‌توانند ایده‌هایشان را به دلیل همین مسایل اجرایی کنند.

لذت حضور در افتخاری بزرگ

شما امسال در کن حضور داشتید و شاهد درخشش و موفقیت «فروشنده» بودید. اصلاً چطور شد به کن رفتید؟

من سینماگرم و طبیعی است که به یکی از مهم‌ترین رویدادهای سینمایی جهان بروم. مناسبات حضور در کن چندان پیچیده نیست. تو می‌روی و برای دیدن فیلم‌هایی که دوست داری، بلیت می‌خری؛ درست مثل اتفاقی که در جشنواره فجر خودمان می‌افتد. با چند نفر از دوستان برنامه ریزی کرده بودیم که برویم و یکبار حضور در جشنواره کن را تجربه کنیم. کاملاً شخصی و فردی و ربطی به جایی نداشت. باعث خوشبختی بود که توانستم اکران اول «فروشنده» را آنجا با دوستان ببینم. اتفاقی بسیار فوق‌العاده بود و از تماشای فیلم ایرانی بسیار خوب، احساس افتخار و غرور می‌کردیم.

ما چهار، پنج نفر بودیم در آن اتفاق بزرگ که برای سینمای ایران شکل می‌گرفت. ما هم سعی می‌کردیم به آقایان فرهادی، حسینی و خانم ترانه علیدوستی انرژی بدهیم. من دو سال با فرید سجادی حسینی در پروژه «کیمیا» ار کرده بودم و نتیجه کار او و همکاری‌اش را در «فروشنده عاشقانه نگاه می‌کردم. آنها هم به نظرم از دیدن ما دلگرم شده بودند. اینکه از این اتفاق خوشحالیم. تماشای جایزه گرفتن دوستان، لحظاتی دلچسب و دلنشین بود و وصف آن واقعا در کلام نمی‌گنجد.

اهل خودنمایی نیستیم

شما در فضای مجازی هم حضوری فعال دارید. رویکرد شما در این فضا چیست و فکر می‌کنید برای تاثیرگذاری بیشتر، چه باید کرد؟

نه فقط مردم ما، بلکه مردم همه دنیا در برخورد اول با پدیده‌های جدید دچار خطر می‌شوند. اینکه با یک هنرمند و ورزشکار ارتباط مستقیم و بی‌واسطه داری، دلیل نمی‌شود که فکر کنی با کوچک‌ترین ناراحتی و نارضایتی باید بروی و به او ناسزا بگوئی. ما هنوز در این مرحله ایم و اینستاگرام برایمان اتفاق و پدیده‌ای تازه است.

اگر برگردیم به ۱۵ تا ۲۰ سال قبل، همین برخوردها با ایمیل انجام می‌شد و عده‌ای با هویت‌های جعلی، ایمیل‌های آنچنانی می‌فرستادند. در تلفن ثابت هم وقتی هنوز شماره‌ها نمی‌افتاد، مزاحمت تلفنی یک تفریح رایج بود. در این امکان تازه همه سردرگم هستند. الان در دوران گذار هستیم و زیاد نباید اهمیت داد.

موضوع دیگر این است که شما طرز فکر و نوع نگرش هر آدمی را از پیست‌هایی که می‌گذارد می‌توانید به راحتی بفهمید. نگاه من به ماجرای اینستاگرام این است که به یک دردی بخورد. اینکه من از

آدم‌های متخصص هم دارند درصد می‌کنند. خیلی برایم جذاب شد که به طور حتم ادامه بدهم.

هرگز سراغ اجرانمی روم

برادر دیگر تان جناب حسین پاکدل هم از برجسته ترین چهره های حوزه اجراست. چرا به سمت اجرا کشیده نشدید؟

من یکبار در جشن تصویر سال مقابل عکاسان و برادرم برنامه اجرا کردم که لطف دوستان شامل حالم شد و من هم با آنها احساس راحتی می‌کردم. چون می‌دانم هرگز نمی‌توانم مثل برادرم در این حوزه کار کنم، وارد اجرانمی شوم. دوست ندارم وارد عرصه‌ای شوم که تخصصی در آن ندارم. مثل خوانندگی که کار تمام وقت است و من نمی‌توانم.

اجرا اتفاقی پیچیده است و من چون عادت کرده‌ام در بازیگری همیشه دیالوگ‌هایی را که برایم نوشته‌اند بگویم، نمی‌توانم حرفه‌ای اجرا کنم. بعید هم می‌دانم در آینده سراغ چنین ماجرای بروم. خیلی برایم سخت است. من بازیگرم و از خودم نمی‌توانم در لحظه چیزی تراوش کنم. شاید باورش سخت باشد اما من بسیار خجالتی هستم و در جمع از خجالت و هیجان می‌میرم. آن یک بار هم از دستم در رفت.

می‌دانیم پیش از مهران مدیری، شما گزینه مهرباب قاسم خانی برای اجرای «دورهمی» بودید. آن پیشنهاد را هم به همین دلیل رد کردید؟ دقیقاً. البته ماجرای «دورهمی» کمی فرق می‌کرد. احساس کردم کسی که در آن موقعیت قرار می‌گیرد و قرار است راهبر آن فضا باشد، کمی سن و سالش به من نمی‌خورد. خیلی از حرف‌هایی که الان آقای مدیری می‌زند، مردم باور می‌کنند به خطر جاافتاده بودن و سن مناسب ایشان است. او می‌تواند مردم را خطاب قرار بدهد ولی من در سن و سالی هستم که اگر این حرف‌ها را بزنم، مردم می‌گویند بیا پایین بابا! بنابراین ترجیح دادم نباشد.

کاری بوده که حسرت بازی کردنش را داشته باشید؟

به طور شاخص دو کار بود که تا مراحل نهایی رفتم ولی به هر دلیل نشد؛ برای «سنجوری» تست هم دادم و آقای داربوش مهرجویی خیلی پسندید. کار البته به قرار دادن رسید. آن پروژه عقب افتاد و من هم درگیر کاری دیگر شدم و نشد که در «سنجوری» بازی کنم. همیشه حسرتش را خوردم چون نقش علی سنجوری را دوست داشتم. سریال «زیر تیغ» آقای محمدرضا هنرمند هم با اینکه قرارداد داشتم، نشد بازی کنم؛ همان نقشی که در نهایت کورش تهامی بازی کرد.

۹۵ سال تئاتر و کمی سینما

و کارهای آینده؟

من سال ۹۵ را با تئاتر بسته‌ام؛ «افسون معبود سوخته» را برای کیومرث مرادی بازی می‌کنم، یک کار با علی اتحاد و کاری دیگر با افشاریان. آخر سال را هم در پروژه «قوم» برادرم حسین حضور خواهم داشت. ضمن اینکه در تلاش برای راه اندازی سالن خصوصی تئاتر هستم با نگاهی متفاوت و حرفه‌ای تر نسبت به آنچه تا امروز ساخته شده است.

با گروهی کاملاً تحقیقاتی روی شکل‌های متفاوت حضور مخاطب و تمام جوانب فکر می‌کنیم تا اتفاقی پر دوام و خوب بیفتد؛ کاری ماندگار برای تئاتر ایران. سال گذشته تماشاخانه عمارت مسعودیه را با آقای علیرضا شجاع نوری و افشاریان راه انداختیم اما آن چیزی نشد که فکر می‌کردیم.

این روزها در فیلم سینمایی «ترگس مست» به کارگردانی جلال الدین دری با هم بازی می‌کنیم؛ فیلمی تاریخی درباره یک گروه موسیقی با فیلمنامه‌ای درجه یک است. «دری» سابقه تئاتری درخشان دارد و این نخستین کار سینمایی اوست.



خودم عکس بگذارم، دردی از مخاطب دوانمی‌کند. مخاطب میلیونی اینستا جوانان ۱۵ تا ۲۵ ساله هستند و باید بدانند جز سرک کشیدن به زندگی مردم، مسائل مهم تر هم وجود دارد.

ما ناخودآگاه برای یکسری از مردم به ویژه جوانان الگو هستیم. خیلی وقت‌ها فکر می‌کنم باید برای گذاشتن پست خیلی مسائل را در نظر بگیرم و رعایت کنم. مثلاً عکس فلان غذایی که خورده‌ام و خوشم آمده، نمی‌گذارم. با خودم می‌گویم شاید ۱۰۰ نفر از کسانی که صفحه من را می‌بینند، نمی‌توانند چنین غذایی بخورند. فلان سفر را رفته‌ام به اقتضای کارم، آن لحظه با خودم می‌گویم عکسش را نگذارم. همین مراعات کردن هاست که شخصیت تو را نشان می‌دهد. مردم هم می‌بینند و قضاوت می‌کنند.

من با خودم روزی فکر کردم نظی بدهم به پست‌هایی که مخاطب هم عادت کند. اینکه وظیفه‌ام بشود هر جمعه یک کتاب معرفی کنم. در طول هفته همه اش مطالعه می‌کنم که این هفته چه چیزی معرفی کنم. گاهی هم کار بسیار سخت می‌شود و کتابی را معرفی می‌کنم که خودم کامل نخوانده‌ام. با خودم فکر کردم اگر از یک میلیون و خرده‌ای فالوئر، ۱۰ نفر هم بروند دنبال کتاب و تاثیر بگیرند از تفکر نویسنده، من برده‌ام و رسالتم را انجام داده‌ام.

در عین حال قائل به یک حریم خصوصی هم هستید.

بله. من اصلاً علاقه ندارم عکس‌های خانوادگی و شخصی در صفحه‌ام بگذارم. آن‌ب رای خود من حریمی است. مگر خودرو شخصی‌ام را می‌برم بگذارم سر کوجه تا هر کسی دوست دارد استفاده کند؟ مال من است و دلم می‌خواهد خودم استفاده کنم. حریم زندگی و حریم خانوادگی و شخصی هم برای من است. و دلم نمی‌خواهد در چشم باشد. من دوست ندارم.

جمعه‌ها با کتاب، حرکتی فردی برای من بود اما آنقدر آدم‌های درجه یک با من تماس گرفتند و از کار تعریف کردند که باورم نمی‌شد این همه دیده شده باشد. مثلاً آقای هوشنگ مرادی کرمانی که خودش هم صفحه ندارد، دیده بود و تعریف کرد. همین به من آن قدر انرژی داد که خوشحال شدم این

بروس لی؛ بازیگری که آمده بود تا بجنگد

۲۷ نوامبر سالروز تولد «بروس لی» بازیگر فیلم‌های رزمی، فیلسوف، نظریه پرداز و بنیانگذار روش رزمی جیت کان دو بود. بسیاری او را یکی از تاثیرگذارترین انسان‌های قرن بیستم و نماد فرهنگی می‌دانند. او همچنین پدر دو بازیگر به نام‌های براندون لی و شانون لی بود.



«جیت کان دو» و بدون پیشوند و پسوند نام گذاری کرد.

ورود به سینما

وی در آمریکا به آموزش سبک خود پرداخت و در یکی مسابقات سبک «لانگ بیچ» را به نمایش گذاشت. بعد از نمایش لانگ بیچ یک کارگردان که اتفاقاً در سالن حضور داشت به ملاقات بروس لی رفت و از وی خواست در سریال «زنبر سبز» به ایفای نقش بپردازد و بروس هم پذیرفت و این مقدمه‌ای برای ورود بروس لی به سینما بود. (البته بروس لی در کودکی نیز در چند فیلم ایفای نقش کرده بود چون پدر او بازیگری هنگ کنگی بود او در ۶ ماهگی گرم شد و نقش شاهزاده را بازی کرد و در ۶ سالگی نقش کودک دزدی را و در ۱۱ سالگی فیلم گازهای وحشی را بازی کرد)

بروس لی بعد از بازی در چند سریال و فیلم سینمایی مانند سریالهای بتمن و زنبر سبز، فیلم سینمایی مارلو، مجموعه تلویزیونی لانگ استریت و... در آمریکا تصمیم گرفت به هنگ کنگ بازگردد و برای هم میهنانش نیز چند فیلم بازی کند که بلافاصله با استقبال شرکت‌های فیلم‌سازی روبه‌رو شد اول فیلم راهب کوه‌تنگ و توسط استودیو «گلدن هاروست» و کارگردانی «لو وی» کارگردان معروف چینی به ایفای نقش در فیلم‌های رئیس بزرگ و ضربه نهایی پرداخت که این فیلم‌ها رکورد فروش تمامی فیلم‌های هنگ کنگی را شکست.

بعد از این فیلم‌ها همه به این نتیجه رسیدند که بدون شک بروس لی برترین رزمی کار دنیاست. سپس بروس لی خود تصمیم گرفت فیلم بسازد بدین

لی ۲۷ نوامبر سال ۱۹۴۰ در محله چینی‌های سانفرانسیسکو در کالیفرنیا به دنیا آمد اما در هنگ کنگ بزرگ شد و در ۱۸ سالگی دوباره برای تحصیل در دانشگاه به سانفرانسیسکو بازگشت. فیلم‌های رزمی که او در سینمای هالیوود و سینمای هنگ کنگ بازی کرد موجب ارتقای سطح فیلم‌های رزمی هنگ کنگ شده و تحسین عامه را برانگیخت و موجی از علاقه‌مندی به فیلم‌های هنرهای رزمی چینی را در جهان غرب به وجود آورد.

کارگردانی و جو فیلم‌های او هم بر روی هنرهای رزمی و هم بر روی فیلم‌های رزمی چه در هنگ کنگ و چه در بقیه جهان تأثیر گذاشت.

وی به یک چهره نمادین تبدیل شد به خصوص برای چینی‌ها، زیرا در فیلم‌هایش به عنوان افتخار ملی برای چین و ملی‌گرایی چینی ظاهر شد.

بروس لی از ۱۳ سالگی شاگرد ییپ من استاد «وینگ چون کونگ‌فو» شد. پس از ورود به آمریکا آموزش هنر رزمی خود با نام جان فن کونگ‌فورا آغاز کرد. او هر چند در وینگ چون آموزش دیده بود اما به پیروی از یک سبک اعتقاد نداشت و معتقد به استفاده از بهترین تکنیک‌ها از سبک‌های مختلف رزمی بود.

از آن جایی که به مطالعه فراوان در خصوص انواع سبک‌های رزمی می‌پرداخت از آن رو با تمامی سبک‌های مبارزه غربی و شرقی آشنایی کامل داشت.

«اگر انسانی با چهار دست و چهار پا به دنیا آمد می‌توان گفت که ضربات به شکل پیچیده‌ای قابل تولید است، لذا تا زمانی که این گونه نشده فنون کاربردی و اساسی به همین شکل خواهد بود» و بروس این هنر رزمی را با نام

منظور در سال ۱۹۷۲ شرکت فیلمسازی خود به نام «شرکت فیلمسازی کنکور» را دایر کرد و خود کارگردانی فیلم «راه‌آژدها» یا «بازگشت آژدها» را به عهده گرفت. این فیلم در هنگ کنگ مجدداً رگورد فروش فیلم‌های قبلی بروس را شکست.

در این دوران بروس لی با موج پیش‌نهادهای شرکت‌های فیلم‌سازی مواجه گشت و وی در چهارمین فیلم معروف خود «بازی مرگ» به ایفای نقش پرداخت. در این فیلم توسط دشمنانش زخمی گشت اما به دلیل فوت ناگهانی بروس لی فیلم ناتمام باقی ماند.

بعد از موفقیت بروس لی در هنگ کنگ هالیوود به سراغ بروس لی آمد و کمپانی برادران وارنر وی در خواست کرد که در فیلم «آژدها وارد می‌شود» به ایفای نقش بپردازد به همین دلیل بروس لی «بازی مرگ» را رها کرده و در «آژدها وارد می‌شود» که اولین فیلم جهانی وی به شمار می‌رفت به ایفای نقش پرداخت.

بروس لی به تومور مغزی دچار شده بود و هنگامی که می‌خواست برای تمرین فیلم بازی مرگ برود بی‌هوش شده و تلاش پزشکان بی‌نتیجه بود و تیم پزشکی بروس لی ۵ دلیل برای مرگ نابهنگام او ارائه دادند. یکی از دلایل اصلی مرگ زودرس بروس تورم و رشد یک غده در مغز او بود. به گفته همسرش لیندا، بروس با تهیه کننده فیلم ریموند جو در ساعت ۲ بعد از ظهر قرار داشت. آن دو در مورد ساخت فیلم بازی مرگ با یکدیگر مشورت کردند و تا ساعت ۴ بعد از ظهر با هم صحبت کردند و بعد به خانه بتی تینگچی باز بگر تایوانی الاصل که نقش اصلی زن فیلم بازی مرگ را داشت رفتند. بعد از ساعتی چو آنجا را ترک می‌کند و بروس و بتی با هم شام می‌خورند.

در آنجا بروس احساس سردرد می‌کند و بتی یک قرص Eguagesic

(آسپرین قوی) به او می‌دهد. حدود ساعت ۷ شب بروس به خواب می‌رود. چو به خانه بتی تلفن می‌زند تا بروس حرف بزند اما بتی می‌گوید بروس به خواب عمیقی رفته و نمی‌تواند او را بیدار کند. بلافاصله او را به بیمارستان می‌رسانند. پزشکان به معاینه دقیق می‌پردازند، او به کما رفته بود بعد از مدت کوتاهی نیز حتی نفس هم نمی‌کشید. پزشکان متوجه شدند که مغزش تورم دارد. وزن مغز او از ۱۴۰۰ به ۱۵۷۵ گرم رسیده بود.

هیچ‌یک از رگهای خونی بسته یا پاره نشده بود. تمام اعضا و جوارح بدن مورد معاینه قرار گرفته و کالبد شکافی شد. در معده‌اش همان قرص آسپرین قوی بود که بتی به او داده بود. علاوه بر این چند دانه شاهده‌اش در معده‌اش یافت شد که مشخص نشد این شاهده‌ها را از دست چه کسی خورده‌است.

عده‌ای از پزشکان معتقد بودند که شاهده‌ها به زهر آغشته شده بود و همین امر سبب مرگ وی شده‌است. اما پزشک اصلی او معتقد بود که به دلیل خوردن آسپرین قوی، تومور فعال شده و مرگش فرا رسیده بود. در واقع چنین فردی با داشتن تومور مغزی نباید چنین آسپرینی مصرف می‌کرد.

همسرش لیندا می‌گفت: او هیچ‌گاه دوست نداشت عمر طولانی داشته باشد. زیرا او نمی‌توانست تحمل کند که قدرت بدنی اش با کهولت سن روز به روز تحلیل رود. بروس لی می‌گفت اگر من باید فردا بمیرم هیچ شکایتی ندارم. من به آرزوهایم دست یافته‌ام و در دنیا آنچه را که می‌خواستم انجام داده‌ام. از زندگی انتظار بیشتری ندارم. قبر او در سیاتل آمریکا در خیابان گارفیلد می‌باشد در هنگام مرگ بروس لی پسرش بردان لی ۸ سال داشت که ۲۰ سال بعد از مرگ پدرش یعنی در سن ۲۸ سالگی او به طرز مشکوکی در گذشت؛ قبر او نیز در کنار قبر پدرش است.



شرح در متن اختراعات				زینت ناخن	قیمت واحد اختراع برتون آمریکایی	مشابه حرف تعجب	اختراع بنام اختراع دیپلر آلمانی
اختراع جان واکر انگلیسی	مهمانی پرش عصبی	تیریشم بیست اختراع پاسکال فرانسوی	نمایش باقیمانده	خودکار پایه			سائن نظار نفس
		محل تبدیل گندم به آرد احصاییه			از حیوب نفس سوزناک	مرامات آداب و رسوم علامت مغربی	
	ناسباسی تپانچه			مهم بودن نشان	قلب قرآن ناحیه صنعتی آلمان		گور پامخت تانورو
آتش	جاروی دسته دار سروکوهی		فراموش کردن بدی			وسيله آریشی اختراع نیوری انگلیسی	
		گله و سر	توضیح دادن شب گذشته				نیلوفر هندی نوازنده عهد خسرو پرویز
			سامانه اختراع هالتر آمریکایی		قاب گل خوشبو		واحد سطح
	رود روسیه اختراع بروک ناکی ایتالیایی		حرف فاصله دوستی		نوعی حلوا یک دل		
	خدای باستان علامت فعل استعراری			آش ساده پهلوان			قرض سخن چین
جدید و مدرن		شهر پرتغال عدد نفس کش!	بیماری اختراع انیشتین			شهری در سوریه عدد خیاطی	مودت
	تعجب خانمانه خدا حافظی		نوعی آش جنس قوی	چوبدستی درویشان اشاره به دور			حیرت بدقواره
		سطحی من و تو		بالای چشم راندن مزاحم			
خروس جنگی			فرار کردن جوش چرکی	قله زاگرس آغاز			حرف خطاب لکنیک
	پسندیده		نیاکان شهر آرامگاه فردوسی	یکه و تنها همراه اصول		تردید شهر خراسان	
		خوش لد و قامت		آشپانه عقاب پاسخ منفی			انتها پروردگار
	مسواوی		پیشگاه خانه				
		ابزار احتیاطی					اختراع روننگن آلمانی

SMS

☒ کوزه در دست پیش می آید، یک نفر مست پیش می آید، عاشقی جرم نیست ای مردم، اتفاقی است پیش می آید.

۰۹۱۴-۳۴۷۱

☒ دوستی من و تو دوستی شاخه و برگ است و جدایی برگ از شاخه، مرگ است.

۰۹۱۹-۷۳۸۱

☒ همیشه نگاهی را باور کن که وقتی از آن دور شدی در انتظارت بماند.

۰۹۱۲-۳۳۲۵

☒ برای آدم نابینا لمس و شیشه یکیست اگر کسی قدر تو را ندانست فکر نکن توشیشه ای اونابیناست.

۰۹۱۶-۵۲۴۷

☒ باش که همه رهگذران می گذرند، همه خوبند ولی خوبتر از خوب تویی.

۰۹۱۵-۳۲۴۷

☒ خوشبخت ترین و سعادتمندترین آدم روی زمین تو نیستی! اونیه که تورو داره.

۰۹۱۳-۵۷۱۰

☒ اگه دنیا رو بهم بدن که بی خیال تو بشم، تورو می گیرم و بی خیال دنیا می شم.

۰۹۱۹-۲۲۴۷

☒ در مسابقه زندگی گل زدن هنر نیست، گل شدن هنر است. تقدیم به سرور گلها.

فرهاد حسینی از کرج

۰۹۱۶-۲۰۱۴

☒ گلهای آفتابگردان در روزهای ابری بلاتکلیفند، مثل روزهایی که تو نیستی و من...

۰۹۳۷-۰۱۴۸

☒ روزگار استاد فراموشیست، امیدوارم که تو شاگرد روزگار نباشی.

۰۹۱۱-۶۲۱۴

☒ ندارم به جز دل مکانی برایت، اگر عیب این خانه تنگی نباشد.

۰۹۱۴-۸۷۴۱

☒ نرو تنهام نذار با درد و غم هام، اگر چه دلخوری از خیلی حرفام، به قرآنی که از سایه اش گذشتم، به جون هر دو تا مون خیلی تنهام.

۰۹۱۳-۲۹۸۷

☒ روح سحری ناز دمیدن داری، مثل غزلی تازه شنیدن داری، ای قصه روزهای تلخ تنهایی

من، آنقدر ندیدمت که دیدن داری.

۰۹۱۶-۹۵۴۷

☒ چه ساخته در جمع بودن، ولی در گوشه ای تنها نشستن، به چشم دیگران چون کوه بودن، ولی در خود به آرامی شکستن.

۰۹۳۷-۳۵۷۸

☒ به دل میگم به روز میاد، اینم به خود فریبیه، از عشق اون قسمت من همیشه بی نصیبیه.

۰۹۱۹-۱۴۷۹

☒ گاه آرزو می کنم... کاش هرگز نمی دیدمت تا امروز غم ندیدنت را بخورم، کاش چشمان

معصومت به چشمانم خیره نمیشد تا امروز چشمان من به آن لحظه بهانه بگیرند و اشک

بریزند، کاش حرفهای دلسم را به تو نگفته بودم، تا امروز به خودم نگویم آخه اون که می دونست

چقدر دوستش دارم.

۰۹۱۲-۹۱۴۷

☒ به آسمون سپردم چشم از تو بر نداره، مراقب تو باشه سرت بلاتیاره، تا تو نخوای نتابه، دلت

گرفت بیاره همیشه یا تو باشه تورو تنها نگذاره.

مریم احمدی از مشهد

۰۹۱۴-۵۷۴۱

☒ از پیست موتورسواری مزاحمتون میشم، می تونم به دور رو قلبت بزنم؟

۰۹۱۶-۳۳۲۵

☒ سعی نکن بفهمی کدوم ستاره قشنگتره، سعی کن بدونی پیش کی قشنگترین ستاره ای!

۰۹۱۲-۷۸۴۷

☒ امروز رفتم دکتر، گفت رگهای قلبت بسته شده! شرمندم دیگر لهی برای بیرون اومدن نیست!

۰۹۳۵-۳۷۱۹

☒ اگه هشت لایه هم ایزوگامت کنن، بازم ازت معرفت نم میزنه!

۰۹۱۴-۹۵۷۴

☒ گناه من نیست که بعد از (تسو)، (او) آمد. تقصیر قواعد دستوری است!

۰۹۱۶-۱۴۲۷

☒ کوتاه ترین فاصله برای دوست داشتن، فقط یک لیخنده ولی تو نیش تو بیندا چون من بدون

لیخنده هم دوست دارم.

۰۹۱۷-۵۵۴۷

☒ توی زمین شاه منی، تو آسمون ماه منی، ستاره و شمع منی، همیشه در قلب منی.

کریم عرب از مسجد سلیمان

۰۹۱۴-۳۰۱۹

☒ گیرم که خلق را به طریقی فریفتی، بادست انتقام طبیعت چه می کنی؟!

۰۹۱۵-۶۰۱۹

☒ من سبزه ترین وازه ملموس غروبم کاش در این وسعت سبز یکنفر درد مرا می فهمید

۰۹۱۹-۳۲۵۷

☒ گاهی وقتا زندگی کردن پرنده ها توی قفس از هر کاری بهتره به شرطی که اون پرنده تو باشی

و اون قفس دل پارت.

۰۹۱۷-۵۴۷۰

☒ کسی آمد و دستی به دل مازد و رفت... در این خانه ندانم به چه سودا زد و رفت... خواست

تنهایی ما را به رخ مابکشد... تنهای بر در این خانه تنها زد و رفت.

۰۹۱۸-۳۰۱۲

☒ حاصل عشق مترسک به کلاغ... مرگ یک مزرعه بود.

۰۹۱۲-۳۳۲۴

عباس غزالی: نقش چغر دوست دارم!

از همان حضور تاثیر گذارش در سریال وضعیت سفید در قالب یک نقش رئالیستی بسیار قابل باور یک جوان طبقه سنتی که درگیر مشکل اعتیاد و چالش با اعضا خانواده اش است. نوید ظهور یک بازیگر اثرگذار و خوش آتیه را داد. عباس غزالی جزو بازیگرانی است که با حس و غریزه اش به سراغ ایفای نقش‌های می‌رود. غزالی در سریال مادرانه در نقش یک جوان معترض از تباطش را با مخاطب حفظ کرد و دو سال قبل هم در فیلم اعترافات ذهن خطرناک من نقش متفاوتی بازی کرد. او در فیلم دلبری نقش مثبت بازی کرد. حضور در فیلم کوتاه معرفی کتاب رویای نیمه شب تابستان در اواسط امسال نشان از علاقه اش به آزمون تجربه‌های جدید دارد. با عباس غزالی درباره تحلیل نقش‌هایی که بازی کرده است و تبارشناسی نقش رامای فیلم قیچی گفت و گویی انجام داده ایم.



مدلی از کار در بیاید.

نقش دلبری را توی رو در بایستی قبول کردید؟

- نه، اهل رو در بایستی نیستم. دلبری برای من حاوی یک نوع نگاه بود و فکر کردم نقش مثبت کم بازی کردم و قبولش کردم. البته فیلم شخصیت محور درباره یک زن بود. یادم می‌آید تاروژی که بازیگر نقش اول زن انتخاب نشده بود (هنگامه قاضیانی) من هنوز قرار داد نیسته بودم. ایشان قبلا هم نقش این نوع زنان را بازی کرده بود. به هر حال برای کارگردان ساختن این فیلم تجربه سنگینی بود و نتوانست فضای خوبی در بیاورد. آن فیلم نامه بهتر از این می‌شد ساخت شود.

راما انگار با خودش دعوا و جدل دارد؟

- من نقش این جور آدم را قبلا هم بازی کرده بودم. اما اینقدر درون‌گرا نبود. راما درست عین آتش زیر خاکستر است. اما خود آتش نیست و من می‌توانستم برون‌گرا هم بازی اش کنم که چنین کاری را انجام ندادم.

جاهایی خوی حیوانی اش بر منطقش غلبه دارد؟

- همین طور است. این کاراکتر به سیم آخر زده و شخصیت نامتعادلی دارد.

سر راما هم برای دردسر و چالش دردمی کند؟

- سر من هم برای ایفای این نوع نقش هادردمی کند! با خودم فکر می‌کنم اگر

به نظر نمی‌رسد بازیگر عافیت طلبی باشید و دوست داشته باشید نقش‌های راحت در آپارتمان و زیر کولر گازی بازی کنید؟

- نقش‌های چغر، سخت و دشوار بیشتر به دلم می‌نشیند. احساس می‌کنم مردم دوست دارند بازیگران را در قالب این نوع نقش‌ها ببینند. نقش‌هایی مثل همین راما که با طبیعت کلنجار می‌رود. سختی کشیدن برای ایفای نقش و این گونه بازیگری است که برای من محترم و عزیز است.

این سختی کشیدن منجر به خود آزاری نمی‌شود؟

- منجر به یک خود آزاری لذت بخش و شیرین می‌شود. از زمان نمایش فیلم در جشنواره تا به امروز هر مخاطبی که قیچی را دیده، اولین جمله اش خطاب به من این است «عباس غزالی چقدر تو برای این نقش زجر کشیده ای.»

تا به حال چند بار فیلم قیچی را دیده‌اید؟

- بیش از پانزده بار دیده‌ام. هر بار که فیلم رامی بینم حس لذت بخشی دارم و خوشحالم که شخصیتی را بازی کردم که در عین عصیانگری به شدت درون‌گرا و پیچیده است.

آیا فیلم دلبری را هم پانزده بار دیده‌اید؟

- سوال جالب بود. من موقعی پرونده بازی ام در یک فیلم بسته می‌شود که توام با پایان اکرانش در سینماها باشد و بازی ام را نقد می‌کنم و به نقد منتقدان بسنده نمی‌کنم. دلبری هم تجربه ای بود که فکر نمی‌کردم این

عباس غزالی برای این نقش انتخاب نمی شد چه بازیگری آن را بازی می کرد و مطمئنم بالای هفتاد درصد از بازیگران سینما این نقش را نمی پذیرفتند.

چقدر در بازیبتان در فیلم قیچی تحت تاثیر فیلم نفرین ساخته تقوایی با بازی بهروز و ثوقی و سایر فیلم های موج نوی آن دوران بودید؟
- برای بازی در نقش راماز این فیلم و بازیگری که اشاره کردید الهامی نگرفتم. در مورد نفرین هم خاطرات مبهمی از دیدنش دارم و باید یک بار دیگر ببینمش و این مسئله را بررسی کنم. من تلاش کردم بازی ام بکر باشد.

به نظر می رسد تخصص خوبی در ایفای شخصیت های خاکستری نا آرام و عصیانگر مثل نقشی که در وضعیت سفید، اعترافات ذهن خطرناک من و همین فیلم قیچی بازی کردید، دارید؟

- معتقدم کارنامه یک بازیگر باید تنوع داشته باشد و مدام نقش های یک جور را بازی نکند. اگر نقشی هم با نقش قبلی اش شباهت هایی دارد باید با نوع بازی اش در آن تفاوت ایجاد کند. اصولا نقش ها جای مانور زیادی برای من بازیگر دارند و معمولا هم تماشاگران با این نوع نقش ها بهتر ارتباط برقرار می کنند. در مورد ایفای نقش های متفاوت باید بازیگر نگاهش معطوف به پیشنهادات روی میزش باشد. بعد از توفیق سریال وضعیت سفید بیش از سی عنوان فیلم نامه مشابه برای بازی داشتم که قبولشان نکردم. بنابراین اگر فیلم نامه خوب باشد و کاراکتر را بپسندم در مرحله بعد کارگردان برایم مهم است. اگر نام آشنا باشد که تکلیف مشخص است ولی اگر فیلم اولی باشد رجوع می کنم به فیلم هایی کوتاهی که ساخته است.

در سریال مادرانه هم نقش متفاوتی بازی کردید؟

- بله، همیشه به نقش های پیشنهادی این گونه نگاه می کنم که این نقش ها چقدر من را به اهدافم در بازیگری نزدیک می کند و اصولا و جیبی به نقش ها

نگاه نمی کنم که طول کدامشان بیشتر است و آن را بازی کنم. با این رویه و رد کردن نقش های زیاد تبدیل به بازیگر گزیده کاری شده ام. نقشم در فیلم اعتراف ذهن خطرناک من پاساژ مناسبی برای ورود اثر گذارم به سینما بود و خوشبختانه نقش جواب داد و کاندیدای دریافت سیمرغ نقش دوم مرد از جشنواره فیلم فجر دو سال قبل شدم.

قیچی اثری قابل توجه برای شما محسوب می شود؟

- برای این فیلم خیلی زحمت کشیدم و تولید سختی هم داشت و از نتیجه کار هم به شدت راضی هستم. فیلم قیچی یک فیلم متفاوت در سینمای ایران است و از شهر و آپارتمان دل کنده و رفته به دل طبیعت.

آیا شخصیت راماز در فیلم قیچی یک ضد قهرمان سمپات است یا یک بدمن؟
- راماز، ضد قهرمان است.

نوع و شیوه بازیبتان به گونه ای است که بازیبتان در قالب ضد قهرمان ها در قیاس با شخصیت های مثبت بهتر دیده می شود. چقدر به این مسئله اعتقاد دارید؟

- در فیلم دلبری کاراکتر مثبت است و می توانم به راحتی این نقش ها را بازی کنم. البته تا به حال اغلب شخصیت هایی که بازی کرده ام به سمت خاکستری شدن رویکرد داشتند و بازی هایم به گواه نظر منتقدان در قالب چنین شخصیت هایی به خوبی جواب می دهد. البته حضور موفق در این نوع نقش ها فقط به بازیگری مربوط نیست و فیزیک و نوع جزئیات چهره و اکت ها در این قضیه نقش مهمی دارند. من معتقدم بازیگر نباید خودش را در قالب یک نقش محصور کند و انتخاب های متنوع و متفاوت باشد و تعادل و بالانس در کارنامه بازیگری اش داشته باشد.



مکافات عمل در فیلم قیچی به عنوان زمینه اصلی درام مطرح می شود. شما از این قضیه در فیلم نامه چه استنباطی داشتید؟
- موقعی که فیلم نامه را خواندم متوجه خشم درونی راما شدم و من را عجیب شیفته خودش کرد.

ریشه به وجود آمدن این خشم درونی چیست؟

- خشم فروخته ای است که ریشه در محیط اطرافش دارد و نزدیک ترین کس اش سبب آن شده است. بروز این خشم باعث می شود دست به عملی بزند. عملی خشن که باعث بریده شدن حکم قصاص برایش می شود. و بعد از این اتفاق راما وارد یک کشمکش درونی با خودش می شود و در نهایت تلاش می کند از قصاص زمینی فرار کند و به دل طبیعت بگریزد و ذره ذره طبیعت او را قصاص می کند و یک جورهایی روی این قضیه تاکید می شود که دنیا دار مکافات است. البته نگاه کارگردان به این موضوع بسیار هنرمندانه است و با زیان تصویری درست موضوع را به مخاطب منتقل می کند.

آیا راما را می توانیم آدم خود و برانگری بدانیم؟

- راما در زندگی به مرحله ای رسیده است که خوب نمی تواند فکر و اوضاع را مدیریت کند و در لحظه است که تصمیم می گیرد و آنقدر خودش را بازنده می داند که فکر می کند همه چیز تمام شده است و بالاتر از سیاهی رنگی نیست. و لحظه به لحظه به تباهی و غرق شدن نزدیک تر می شود. از روز اولی که با کارگردان صحبت کردم، لک زاده از من خواست محور بازی ام تاکید روی خشم فروخته این آدم باشد. مثل خشم فروخته مکبثی. برای درک بهتر این خشم دوباره رفتم و مکبث را خواندم و این باز خوانی مجدد خیلی کمکم کرد.

چه ویژگی های فیلم قیچی برایتان مهم بود؟

- فیلم قیچی یک فیلم شخصیت محور است و داستان جذابی دارد و به لحاظ لوکیشن شبیه هیچ فیلمی در سینمای ایران نیست. عوامل و کارگردان بادل و جرات رفتند در لوکیشن های دور دستی که کمتر گروهی حوصله و وقت صرف می کند که مسافت هزار کیلومتری دور از تهران را طی کند و برای کار

به آنجا برود.

لوکیشنی زیبا و بکر در کنار طبیعت زیبای دو استان هرمزگان و سیستان و بلوچستان که آب دریای عمان و خلیج فارس با هم آمیختگی پیدای می کند. عوامل سازنده قیچی همه جوان و بانگیزه و پر انرژی سختی و گرمای هوا و نبود امکانات رفاهی مطلوب را تحمل و با عشق کار کردند.

نزدیک به هفتاد درصد از فیلم در روستای ساحلی بن داران در استان هرمزگان و حوالی میناب فیلمبرداری شد. کار در سه فاز فیلم برداری شد. بخش تهران، بخش داخل قطار همراهی مرد جوان با گروه فیلمبرداری برای فرار از تهران و بخش جنوب و تلاشی که برای رهایی از حکم قصاص و رفتن به آن سوی آب ها انجام می دهد، شامل این سه بخش است.

به نظر می رسد فیلم قیچی فیلمی است که به بازی باز یگر اصلی اش وابسته است؟

- بله، من ارتباط بسیار خوبی با نقش و فضای فیلم برقرار کردم و قیچی یکی از بهترین فیلم های کارنامه بازیگری ام است. کریم لک زاده هم با ساخت فیلمش استعداد و نبوغش را نشان داد و به طور حتم در سال های آینده خبرهای بیشتری از او می شنویم. فیلم قیچی به طور حتم فیلمی است که می تواند مخاطبان خاص خودش را پیدا کند.

کریم لک زاده در سال های اخیر با فیلم های کوتاهش بسیار دیده شده است؟

- بله، با دیدن فیلم های کوتاهش شیفته سبک کاری اش شدم و در طول کار هم ارتباط خوبی با او داشتم و توانستم با هدایت خوبش شمایل درستی از این شخصیت چند وجهی و چند لایه را ارائه کنم. در طول کار هم صحبت هایی با هم داشتیم و با نوع تفکر و ذهنیتش آشنا شدم و در نهایت نتیجه خوبی گرفتم. البته آدم وقتی با اطمینان هم کاری را شروع کند طبیعتاً قدری ریسک و تردید هست. کار کوتاه با فیلم بلند سینمایی تفاوت دارد. از اولین سکانسی که جلوی دوربین رفتم اطمینانم چند برابر و شکم به یقین تبدیل شد و تا آخر هم از کار لذت بردم.



شرح در متن ساده

طیاره		زبان		وسيله		پذيرايي		فشنه و آشوب	
خار پشت	←	برهنه	←	پذيرايي	←	پذيرايي	←	پذيرايي	←
نظرات	←	راهنما	←	فشنه و آشوب	←	فشنه و آشوب	←	فشنه و آشوب	←
سبكي در موسيقي	←	برادر مادر	←	کتاب زولا	←	کتاب زولا	←	کتاب زولا	←
تأميد	←	الله	←	قاره زرد	←	قاره زرد	←	قاره زرد	←
چفت	←	علل و هنر	←	کامل کننده	←	کامل کننده	←	کامل کننده	←
	←	نام تازک	←	روانشناس آلماني	←	روانشناس آلماني	←	روانشناس آلماني	←
	←	اذيت	←	فائقه	←	فائقه	←	فائقه	←
	←	نکه کلام	←	روشنی	←	روشنی	←	روشنی	←
	←	درويش	←	قطعي	←	قطعي	←	قطعي	←
	←	روبيان	←	ضمير	←	ضمير	←	ضمير	←
	←		←	فرانسوي	←	فرانسوي	←	فرانسوي	←
	←		←	دريند	←	دريند	←	دريند	←
سجاده	←	حرف ندا	←	مفاهيم نويسي	←	مفاهيم نويسي	←	مفاهيم نويسي	←
Z	←	دنداني براي كهنگسالان	←	نماینده	←	نماینده	←	نماینده	←
	←	X	←	فانوني	←	فانوني	←	فانوني	←
	←	قليل	←	پيامبرشکيبه	←	پيامبرشکيبه	←	پيامبرشکيبه	←
	←	وسيله	←	نام مردانه	←	نام مردانه	←	نام مردانه	←
	←	باربري	←	فرنگي	←	فرنگي	←	فرنگي	←
	←	دريندان	←	درخت	←	درخت	←	درخت	←
سرباز نبروي	←	نوعی هويج	←	تسميح	←	تسميح	←	تسميح	←
دريبي	←	ورم پوست	←	زن گندمگون	←	زن گندمگون	←	زن گندمگون	←
از حيوب	←		←	فلاني	←	فلاني	←	فلاني	←
	←	سيزي سالاني	←	وسيله ارتباطي	←	وسيله ارتباطي	←	وسيله ارتباطي	←
	←	بيازاري	←	جريان برقي	←	جريان برقي	←	جريان برقي	←
	←	جستن	←	گرپختن	←	گرپختن	←	گرپختن	←
فيلسوف هندي	←	پي چيز	←	چرم	←	چرم	←	چرم	←
تعليل محترمه	←	چنانچہ آور	←	خوشبو	←	خوشبو	←	خوشبو	←
	←	بلند مرتبه	←	هميشه درآب	←	هميشه درآب	←	هميشه درآب	←
	←	سرشماری	←	ميوه	←	ميوه	←	ميوه	←
	←		←	گرمسيري	←	گرمسيري	←	گرمسيري	←
	←	چنانچہ بدبو	←	آشنا به کار	←	آشنا به کار	←	آشنا به کار	←
	←	سمت چپ	←	باهوش	←	باهوش	←	باهوش	←
نفس	←		←	رقيق	←	رقيق	←	رقيق	←
روزه	←	پار نخ	←	نشانه الهي	←	نشانه الهي	←	نشانه الهي	←
	←	شهر	←		←		←		←
	←	گدايان	←	خيززان	←	خيززان	←	خيززان	←
گرد دهان	←	ورزش برفي	←	بيماري	←	بيماري	←	بيماري	←
	←	روانه	←	خوني	←	خوني	←	خوني	←
	←		←	شالوده	←	شالوده	←	شالوده	←
از انواع عدسي	←	مسافر	←	ويتامين	←	ويتامين	←	ويتامين	←
	←	معدن	←	خون	←	خون	←	خون	←
چشن ازدواج و عروسي	←	بين	←	پشته	←	پشته	←	پشته	←
	←	ضمير	←	تنها	←	تنها	←	تنها	←
	←	تغليب	←	فوم کم	←	فوم کم	←	فوم کم	←
	←		←	حرف	←	حرف	←	حرف	←
	←	توانايي	←	لباس	←	لباس	←	لباس	←
	←		←	صاف کن	←	صاف کن	←	صاف کن	←
	←	گل بتونه	←		←		←		←
	←		←		←		←		←
P	←	از شيوه های پيولدي	←	گونه	←	گونه	←	گونه	←
	←		←	برجسته	←	برجسته	←	برجسته	←

ستاره اسکندری از زندگی شخصی اش می گوید

ستاره اسکندری از جمله بازیگران محبوب و پرکار تلویزیونی است که همیشه در تلویزیون حضور پررنگ و اثر گذاری داشته است و هیچگاه در دوران بازیگری اش نخواست به سمت ستاره شدن برود. هر چند با خیلی از بزرگان سینما و تئاتر تلویزیون در نقش های متفاوت و چند وجهی کار کرده است.



ساخته شده اند و ناگهان با پخش همزمانشان مردم تصور می کنند که من خیلی پرکار شده ام.

تابه حال نقش مادر بزرگ را بازی نکرده بودید، اما در سریال زعفرانی نقش زنی مسن دارای نوه را بازی کردید؟

-بله، تابه حال چنین نقشی بازی نکرده بودم و یکی از دلایلی که این پیشنهاد را قبول کردم همین مسئله و تجربه چنین نقشی بود و برایم تجربه خوبی محسوب شد. اما اغلب کارهای مناسبی به دلیل شتابی که برای پخش به موقع دارند در تولید با فشردگی کاری مواجه می شوند که این مسئله به کیفیت کار لطمه می زند.

در سال های اخیر کمتر در سریال های مناسبی بازی کرده اید؟

-بله، یک بار در سریال هفت سین به کارگردانی یدالله صمدی تجربه بازی در سریال مناسبی نوروزی را داشتیم، در این سریال هم نقش مادر را بازی کردم، که جنس مادرانگی اش بسیار متفاوت بود.

بازی در سریال های تلویزیونی برایتان چه ویژگی هایی دارد؟

-تلویزیون رسانه ارزشمند و اثر گذاری است و البته باید در ساخت برخی از سریال ها دقت نظر بیشتری وجود داشته باشد. تا جایگاه و اثر گذاری رسانه ملی تداوم داشته باشد.

به طور حتم هیچگاه مخاطبان بازی های او را در سریال های مرگ تدریجی یک رویا در قالب سنانز نقش زنی در آستانه فرو پاشی روحی و روانی و معتاد به الکل و یا بازی ز بیابش در نقش یک خانم دکتر مصمم و تلاشگر در سریال های حیرانی و فاکتور هشت فراموش نخواهند کرد. موقعی که اسکندری در قالب یک مادر پایه سن گذاشته سنتی در کنار مهدی هاشمی و در سریال زعفرانی بازی کرد. به درستی توانست نقش یک زن سی سال از خودش بزرگ تر را بازی کند.

او در مجموعه های نظیر: نرگس، فاکتور ۸، دندون طلا، حیرانی، ماه مهربان، ایستگاه، حامی و مسافر ری حضور داشته است. اسکندری در تئاتر هم با بزرگانی مثل بهرام بیضایی، محمد رحمانیان و داوود میر باقری همکاری کرده است و در سال ۷۹ جایزه بهترین بازیگر زن جشنواره تئاتر فجر را برای نمایش سعادت لرزان مردمان تیره روز و دومین جایزه اش به عنوان بازیگر برتر جشنواره تئاتر، در سی و سومین دوره و برای بازی در نمایش هم هوایی را به دست آورد. با ستاره اسکندری درباره حضور های پررنگش در تلویزیون در سریال های شوق پرواز، زعفرانی و مرگ تدریجی یک رویا و ایفای نقش های متفاوتش در تلویزیون گفت و گویی انجام داده ایم.

در تلویزیون با پخش سه سریال همزمان از شبکه های مختلف تبدیل به چهره پرکاری شده اید؟

-زیاد به این قضیه اعتقاد ندارم و دوست ندارم مردم فکر کنند که من پشت سر هم کار می کنم. هر سه تای این سریال ها با فاصله زمانی زیادی از یکدیگر

کارگردان داشتیم.

اگر نقش مارال را برای بازی به شما پیشنهاد می دادند، آیا به جای ساناز بازی اش می کردید؟
- نقش مارال هم برایم خیلی جذاب بود و دوستش داشتم و نقش این نوعی بازی کرده بودم و نقش ساناز برایم نوتر بود.

آیا ساناز شخصیت منفی دارد یا خاکستری؟

- به نظرم ساناز شخصیتش خاکستری است و باید در نظر بگیریم که ساناز تحت تاثیر چه شرایطی این کنش ها را که گاهی منفی ارزیابی می شود از خود نشان می دهد.

بازی چند وجهی شما در نقش ساناز در مرگ تدریجی رویا در جاهای حس مروز بودن این شخصیت را که دوست دارد آدم ها را تحقیر کند به مخاطب منتقل می کند؟

- وجود رنگین کمانی از حس های مختلف بشری در بازی نقش را چند وجهی می کند. ساناز عظیمی از معدود شخصیت هایی است که در تلویزیون از یک زن طبقه متوسط به این گستردگی و تنوع شخصیتی عرضه شده است.

به نظر می رسد دلیل این اعتماد کارگردان ها به بازی شما ناشی از انتخاب های درستتان در بازیگری باشد؟

- تلاشم این بوده که در تلویزیون هم عین تئاتر نقش های متنوع و خوبی بازی کنم و از کلیشه ها فاصله بگیرم.

شوق پرواز هم این روزها با بازی شما در حال پخش است و در این سریال هم نقش یک زن ماجراجو و مصمم مستند ساز را بازی می کنید؟

- نقشم در شوق پرواز به لحاظ اکت شخصیتی نقش معمولی بود. اما این دختر روحیه جستجوگری داشت و به دنبال کشف رازهای زندگی شهید بابایی از طریق اطرافیانش است و به رغم حضور کم فیزیکال شخصیت، او نقش مهمی در معرفی شهید بابایی و خصلت هایش در درام داستان دارد.

اطمینان و اعتقاد داشتن یک کارگردان به بازیگر چقدر می تواند در کار بهتر بازیگر اثر بگذارد؟

- در همین سریال مرگ تدریجی یک رویا فریدون جیرانی به من اعتماد کامل داشت که ایفای نقش رویا را به من سپرده و با دیدن این اعتماد در من انگیزه بیشتری ایجاد می شود و در ضمن مسئولیتم هم بیشتر می شود که پاسخ شایسته ای به این اعتماد بدهم.

آیا قبول دارید سریال مرگ تدریجی یک رویا تصویر جدیدی از زن ایرانی را ارائه کرد؟

- موقعی که یک بازیگر نقشی را شایسته بازی می کند همه انتظار دارند مدام این نقش را بازی کند و پیگیری این روند باعث می شود بازیگر به کلیشه شدن نزدیک بشود. بعد از بازی در سریال نرگس که خیلی موفق و پر سر و صدا بود. اغلب نقش ها در حد و اندازه نقش مثبت نرگس بود و فقط در جزئیات و نام کاراکتر تفاوت داشت و من قبولشان نکردم.

زمانی که جیرانی بازی در مرگ تدریجی یک رویا را به من پیشنهاد داد واقعا برایم یک اتفاق درخشان بود که چنین نقش جاندار و چند وجهی را بازی کنم و از کاراکتر مثبت صرف سریال نرگس فاصله گرفتم و برایم یک هم آوردی شیرین و چالش زار را به وجود آورد. قبل از سریال مرگ تدریجی یک رویا کمتر زنی به این شکل و سیاق شخصیتی در تلویزیون دیده شده بود و از نقطه عطف های سریال های تلویزیونی بود.

برای بازی در چنین نقش چالش برانگیزی احتیاط نکردید و چقدر جیرانی در بازی به شما آزادی عمل داد؟

- در سینا پس و فیلم نامه مرگ تدریجی یک رویا ساناز در قسمت ششم می مرد. اما موقع شروع بازی ام فریدون جیرانی تصمیم گرفت وسعت نقش را در درام داستان و حضورش را زیادتر کند.

بنابراین بازی موثر شما باعث شد نقش ساناز پر رنگ شود؟

- اگر من به این سوال پاسخ بدهم، جنبه خود خواهی پیدا می کند و جیرانی جوابش را بدهد بهتر است. به هر حال تفاهم و تعامل دو جانبه موثری با



آیا سفر بخش عمده‌ای از زندگی شما را به خودش اختصاص داده است؟

- برخی از این سفرها کاری است. سال قبل درگیر اجرای نمایش هم‌هوایی در فرانسه بودم و در حدود یک ماهی در پاریس بودیم و سفر رفتنم بسته به شرایط دارد و البته سفر برای من خیلی لذت بخش و در عین حال آموزنده است و بارها پیش آمده که به خاطر سفر پیشنهادات کاری را رد کرده‌ام. هیچ چیز به اندازه سفر به تکامل نگاه و بینش شخصی یک آدم کمک نمی‌کند. دیدن فرهنگ آداب و رسوم آدم‌های مختلف در سراسر جهان دستاوردهای مهمی را برای بازیگر رقم می‌زند.

در سفرها ییتان فقط به اقامت در هتل‌های شهری بسنده می‌کنید و یا به دل طبیعت هم می‌روید؟

- در خیلی از سفرها در طبیعت چادر می‌زنم. زیاد اهل رفتن به هتل‌های لوکس نیستم. آخرین سفرم که خیلی خوش گذشت با ماشین بود و مدام در بین راه چادر می‌زدیم و از محیط طبیعی لذت می‌بردیم. این سفر از تهران شروع و به گیلان، زنجان و قزوین ختم شد و جاهایی تاریخی مثل قلعه بابک و تخته سلیمان را دیدم.

سال قبل هم در فیلم نیمه شب اتفاق افتاد بازی کردید، زنی از طبقه پایین جامعه که با صاحب کار پا به سن گذاشته ازدواج می‌کند؟

- ازدواجش عاشقانه و نه از روی حساسگری و نفع مادی است و البته ما حاصل این ازدواج داشتن زندگی بهتری برای او است. این زن خیلی متعهدانه پای زندگی مشترکش ایستاده است و به شوهرش اهمیت می‌دهد و مواظب او است.

در کارنامه بازیگری شما هم نقش‌های زنان روشنفکر و تحصیل کرده و هم زنان عامی و معمولی دیده می‌شود. آیا به ایفای نقش‌های متفاوت اعتقاد دارید؟

- جزو گروه بازیگرانی هستم که به تنوع نقش اعتقاد دارند و انتخاب‌هایم نیز در همین راستا است و دوست دارم دائماً نقش‌های متفاوتی را بازی کنم و از قالب‌های گذشته بازیگری ام دور شوم. این رویه نشأت گرفته از تربیت و تفکر تئاتریم است. در تئاتر بازیگر با شخصیت‌های متفاوتی مواجه است. ممکن است در نمایشی نقش زن احساساتی و برزوارا بازی کنید و یا زنان طبقه متوسط و فرو دست. تنوع نقش‌ها در تئاتر بیشتر و گسترده‌تر است.

این روزها مشغول چه کاری هستید؟

- بازی در سریالی به نام لبخند رخساره من به کارگردانی بهرنگ توفیقی پیشنهاد شد، اما به دلایل گرفتاری‌های شخصی نتوانستم در این سریال بازی کنم. در شورای سیاست‌گذاری تماشاخانه باران هم حضور دارم تا بتوانم از جوان‌ها حمایت کنم. بر اساس علاقه‌ای که به تئاتر دارم، از چند ماه پیش به دعوت خیام‌وار کاشانی و فهیمه امن زاده مدیران تماشاخانه باران در بخش‌های مختلف این تماشاخانه فعالیت جدی دارم.

سالنی که تلاش می‌کند با برگزاری مراسم‌ها و ورک شاپ‌های مختلف آموزشی در قالب شیوه‌های نوین تئاتری به جوان‌ها شیوه‌های روز را آموزش بدهد و برگزاری جشنواره‌های مختلف در این تماشاخانه برای خیلی از کارگردان‌های تئاتر این فرصت را به وجود آورده است تا عرصه‌های جدیدی را بیازمایند.

در راستای سیاست‌گذاری این تماشاخانه در جهت گسترش تعاملات با سایر کشور‌های دارای تئاتر قرار است چندی دیگر یک گروه ایتالیایی صاحب نام نمایش نامه معروف بیست هزار فرسنگ زیر دریا را در این تماشاخانه روی صحنه اجرا کند و در کنارش در نیمه دوم سال چند نمایش دیگر خارجی به تدریج در این سالن روی صحنه می‌رود و اگر شرایط فراهم شود چند نمایش منتخب ایرانی هم برای اجرا به سایر کشورها می‌روند. امیدوارم روندی که در تئاتر باران به وجود آمده و با انتخاب‌های درست اغلب نمایش‌هایی که دارای مخاطب هستند، به تعالی روند رو به رشد تئاتر کمک کنیم.



از عوامل تهیه فیلم سینمایی	جریان هوا	علامت برای بدنه	کشور ان جامنا رمق آخر	آهن کوب نادر	مشاهده گشاده	ستاره نیم فوتبال چگ	ناپسند دل آگاهی
کشور اسلام آباد کشور کربلای نیم زنگ کاروان				چالوی بزرگ	انقلاب و طغیان		
شهری در بین انبار کشتی					فرویه		
انر جان وینه					مکان		
از بیماری های روی تکیه دادن استفرغ	جانور موذی	مقابل جلوس	خواهر	شهر مازنی پشیمانی	خودخواه می زند درون گلر میلان محله	حرف شرط ام الخبائث	عاجز و ناتوان
سکرجه خیس	ننگ چشم			عروس هرگز عرب	حرف انگلیسی گشاده		
درشکه				درگیری انعام شاگرد			

شرح در متن

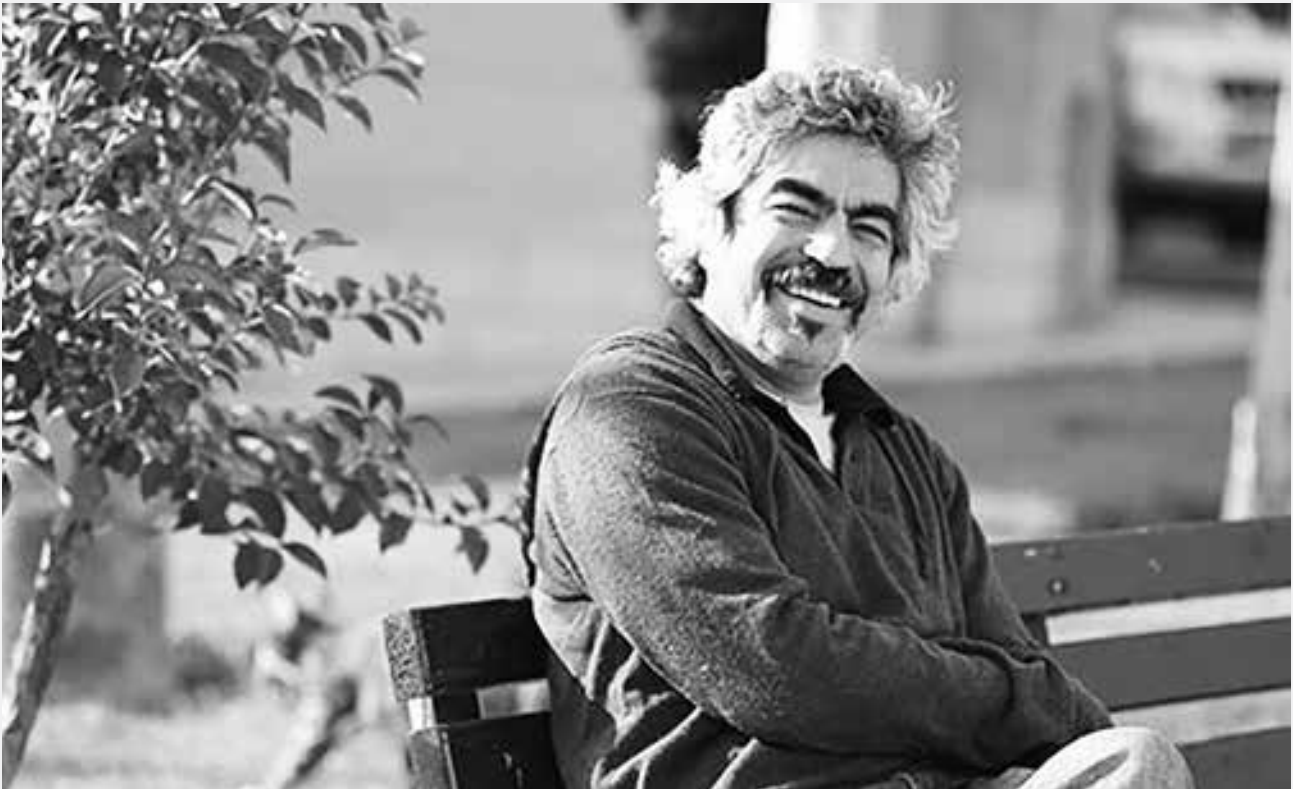
یک واقعه مهم تاریخی

پس از حل این جدول در خانه هایی که با شماره مشخص هستند به ترتیب رمزی را به دست می آورید که نام یکی از وقایع مهم تاریخی ایران است و باید فقط این نام را برای ما بفرستید .

CELEBRATE SPRING

سروش صحت: عاشق زندگی هستم

سروش صحت شخصیت ساده و در عین حال جذاب و تاثیر گذاری دارد. با آرامش و بدون هیچ نوع عصبانیت و خشونت با گاف‌های بازیگران تازه کاری که برای اولین بار جلوی دوربین قرار می‌گیرند، کنار می‌آید و تحت هر شرایطی تسلط خود را در کارگردانی از دست نمی‌دهد. او این روزها با سریال «لیسانسه‌ها» تجربه جدید دیگری را در عرصه سریال سازی از سر می‌گذراند. خودش معتقد است که آمار مخاطبان این سریال نسبت به آثار قبلی اش بیشتر است و مخاطب‌ها با آن ارتباط بیشتری برقرار کرده‌اند.



حساسیت‌تان نسبت به برداشت پلان‌ها دقت می‌کردم. همیشه به همین اندازه در کارهایتان وسواس دارید و پلان‌ها به تعداد خیلی بالایی برداشت می‌شوند؟ اگر آن پلانی که مدنظرم است، دفعه اول دربیاید، یک بار برداشت می‌کنیم. اگر دفعه دوم دربیاید، دوبار می‌گیریم. اگر دفعه دهم دربیاید، ۱۰ بار برداشت می‌کنیم. این قدر برداشت می‌گیریم تا پلان دربیاید.

● یکی از ویژگی‌هایی که اصولاً اغلب نزدیکانتان شما را با آن می‌شناسند، سادگی و راحت برخورد کردن شما با مسائل است. این موضوع سر صحنه به ضررتان تمام نمی‌شود و بچه‌ها از این رفتارتان سوءاستفاده نمی‌کنند؟ نه، اصلاً. ما خیلی ارتباط خوبی با هم داریم. به نظرم این موضوع مشکلی ایجاد نمی‌کند. تازه خیلی هم به گروه کمک می‌کند.

● زمان فیلم برداری زندگی‌تان از ساعت چند شروع می‌شود و چقدر برنامه‌ریزی‌هایتان تغییر می‌کند؟ زندگی‌ام تحت الشعاع کار قرار می‌گیرد، چون روزی ۱۲ ساعت فیلم برداری داریم، روزی پنج، شش ساعت هم می‌خواهم و بقیه‌اش صرف نوشتن و کار

گفت‌وگو با سروش صحت در یکی از لوکیشن‌های محل فیلم برداری سریال جدیدش شکل گرفت. او این روزها به غیر از لوکیشن‌های سریالش، نه در فرهنگسرای اسپارن (پاتوق همیشگی اش) قرار می‌گذارد و نه به دفتر مجله می‌آید. گفت‌وگو در لوکیشن مخوف و پر پیچ و خم در مانگانه منطقه ۲۲ واقع در پیکان شهر به دلیل هم‌زمانی با فیلم برداری سریالش، چند ساعتی زمان برد.

● شما مدتی است که وارد دهه پنجم زندگی‌تان شده‌اید. زندگی در ۵۱ سالگی چقدر با دهه‌های قبل تفاوت دارد؟ زیاد تفاوتی ندارد، ولی چون من عاشق زندگی هستم، سعی می‌کنم بیشتر از لحظه‌ها استفاده کنم و بیشتر زندگی کنم. اصولاً خیلی زندگی دوست هستم (خنده).

● کاری بوده که تا الان بخواهید انجام بدهید و آن را انجام نداده باشید؟

من الان خیلی از زندگی و کارم راضی هستم. سعی می‌کنم همه کارهایی را که قبلاً انجام می‌دادم، ادامه دهم و فقط قند، شکر، نمک و چربی کمتر بخورم.

● قبل از این که گفت‌وگو را شروع کنیم، داشتیم به ری اکشن‌ها و

می شود.

● الان چند قسمت از پخش جلو هستیید؟ تقریباً ۱۴ قسمت.

● طرح اصلی فیلمنامه «لیسانسه‌ها» مال خودتان بود؟

بله. من و ایمان صفایی زیاد با هم حرف می‌زنیم. همیشه با هم هستیم و سال‌هاست که در کنار هم کار می‌کنیم. ایده سریال هم توسط خودمان مطرح شد. من یک دفتر می‌دارم که در آن ایده‌هایم را به شکل دو خطی می‌نویسم. ایده اولیه این سریال هم به نظرمان جذاب آمد، طرحش را به آقای جودی (تهیه‌کننده سریال) دادیم و چند سال طول کشید تا به مرحله ساخت برسد.

● آن دو خط و ایده اولیه چه بود؟

داستان سه جوان به نام حبیب، مسعود و مازیار که لیسانسشان را گرفتند و هر کدام یک سری مشکلات دارند. حبیب مشکل از دواج دارد، پول دارد، ولی همسر دلخواهش را پیدا نمی‌کند. مسعود زن گرفته، ولی کار و مسکن ندارد. مازیار هم قصد مهاجرت دارد، اما بیماری‌اش باعث می‌شود مسیر زندگی‌اش تغییر کند.

● ابتدا اقرار بود که «لیسانسه‌ها» در شبکه یک و دو سه ماه بعد از پایان سریال «شمعدونی» ساخته شود. این وقفه زمانی و جابه‌جایی شبکه به چه دلیل بود؟

تلویزیون بی‌پول شده بود، مدیرهای سازمان هم در حال تغییر بودند. بنابراین کمی وقفه زمانی در تولید این سریال ایجاد شد.

● فیلمنامه سریال در این مدت تغییری هم پیدا کرد؟

ما در این یک سال قسمت‌های ابتدایی را مدام بازنویسی می‌کردیم. چون بعد از «شمعدونی» نگرانی و استرس‌مان نسبت به ساخت کار طنز زیاد شده بود.

● چرا؟

متأسفانه آستانه تحمل مردم روز به روز پایین‌تر آمده و شوخی کردن کار بسیار سختی شده است. ما در مرحله بازنویسی سعی کردیم شوخی‌ها را به گونه‌ای طراحی کنیم که چیزی به کسی بر نخورد. مردم حواسشان نیست شوخی را توهین تلقی نکنند. اما هیچ برنامه‌ساز می‌داند که مردم کشور خودش توهین کند. اصولاً آدم با دوستانش شوخی می‌کند. هیچ وقت آدم با دشمنانش و کسی که دوستش ندارد، شوخی نمی‌کند! امیدوارم ظرفیت‌هایمان در مقابل شوخی بیشتر شود.

● در همین راستا چند ایده در سریال مطرح کردید که بعد از شوخی با قشرهای مختلف جامعه (دکترها، معلم‌ها، پلیس‌ها و...)، از آن‌ها درخواست می‌کنید لطفاً به‌شون بر نخوره! چه شد که این ایده به ذهن‌تان رسید؟

ما هر نوع شوخی می‌خواستیم مطرح کنیم، از قبل فکر می‌کردیم که نکنند دوباره به کسی بر بخورد یا مشکل و سوء تفاهمی ایجاد شود! از بابت این موضوع خیلی نگران بودیم. این نگرانی‌ها تا جایی پیش رفت که در نهایت تصمیم گرفتیم به جای این همه نگرانی، آن را وارد متن کنیم. خدارا شکر تا الان بازتاب این ایده خوب بوده و مردم آن را دوست داشته‌اند.

● با توجه به این که مردم در سال‌های اخیر نسبت به تلویزیون بی‌اعتماد شده‌اند، فکر می‌کنید هنوز هم می‌توانند با سریال‌ها و برنامه‌های تلویزیونی ارتباط برقرار کنند؟

من فکر می‌کنم مردم هر وقت از کاری خوششان آمده، آن را تماشا کرده‌اند. الان هم وقتی فکر می‌کنند یک کاری را دوست دارند، آن را برای اطرافیان‌شان تعریف می‌کنند و این تبلیغ دهان به دهان موجب می‌شود مخاطبان بیشتری به تماشای یک کار بنشینند.

● اگر بخواهیم به باز خورد های منفی سریال های اخیرتان (شمعدونی و لیسانسه‌ها) اشاره کنیم، موضع یک سری منتقدان نسبت به نحوه پرداخت شما در آثارتان بیشتر مطرح است. عده‌ای معتقدند بخشی از اتفاقات سریال شما در صحنه شکل می‌گیرد و انگار فیلمنامه این وسط هیچ نقشی ندارد! چقدر با این موضوع مخالف هستیید؟

اتفاقاً ما فیلمنامه را خیلی دقیق می‌نویسیم و واو به واو آن را اجرا می‌کنیم. شما امروز سر صحنه بودید و دیدید که هیچ چیز در صحنه و لحظه شکل نگرفت. ما سکانس به سکانس این سریال را مثل همه کارهای قبلی‌مان طبق فیلمنامه پیش رفتیم و همان‌طور که قبلاً هم گفتیم، زمان طولانی صرف نوشتن و بازنویسی آن کردیم.

● همیشه در سریال‌هایتان یک کاراکتر مهم و بامزه‌ای وجود دارد که تقریباً بار اصلی طنز سریال را به دوش می‌کشد. حبیب در «لیسانسه‌ها» (با بازی هوتن شکیبا) دقیقاً طبق فرمول همیشه‌گی سریال‌های قبلی‌تان ساخته و پرداخته شده. شخصیتی دست و پاچلفتی، ساده و تنها که در توهامات خودش سیر می‌کند. این شخصیت‌ها از کجا می‌آیند و اصلاً چرا ساده لوح خلق می‌شوند؟ آدم‌ها ابعاد مختلفی دارند. در مواجهه با بعضی از مسائل خیلی ساده هستند، ولی در مواجهه با برخی مسائل دیگر، باهوش و زرنگ‌اند. شخصیت‌های سریال‌هایم هم همین‌جوری هستند. هر کدام از شخصیت‌های اصلی این سریال (حبیب، مسعود و مازیار) مثل همه‌ها، در پاره‌ای از موارد ساده و دست و پاچلفتی‌اند. مثلاً خودم اوایل فکر می‌کردم در یک سری چیزها ضریب هوشی‌ام خیلی پایین است و در آدرس پیدا کردن خیلی خنگ هستم، اما بعداً فهمیدم تو مسائل دیگر این قدر خنگ نیستی و خیلی راحت آن‌ها را می‌فهمی.



● چرا بیشتر شخصیت‌های مرد سریال‌هایتان دچار این ویژگی می‌شوند تا شخصیت‌های زن؟

اصراری نبوده که حتماً برای شخصیت‌های مرد چنین طراحی انجام شود. مثلاً در «شمعدونی» شخصیتی که خانم میر علمی بازی می‌کرد، هم آدم ساده‌ای به نظر می‌رسید و هم پیچیدگی‌های خودش را داشت.

● چه شد که هوتن شکیبازا به عنوان بازیگر نقش حبیب انتخاب کردید؟

همیشه دوست دارم در کارهایم ترکیبی از بازیگران قدیمی و شناخته‌شده‌تر و بازیگران مستعد و توانایی که کمتر شناخته شده‌اند و رنگ و بو و حس و حال جدیدی به کار می‌دهند، داشته باشم. هوتن شکیبازا سال‌های سال است که می‌شناسم و همیشه جزو طرفدارها و علاقه‌مندان به بازیگری‌اش بودم. در کارهای قبلی‌ام هم همیشه دوست داشتم با او کار کنم، اما هر دفعه بنا به دلایلی این همکاری شکل نمی‌گرفت. اما در «لیسانسه‌ها» خدارا شکر این اتفاق افتاد. مطمئنم هیچ کس به خوبی هوتن نمی‌توانست نقش حبیب را ایفا کند. با کاظم سیاحی هم سال‌های سال است دوست هستم و خیلی خوشحالم که الان نقش رحیم را برای ما بازی می‌کند.

● چرا خودتان در سریال‌هایتان بازی نمی‌کنید؟

چون دوست دارم همیشه کارگردان بالای سرم باشد. وقتی کارگردان نباشد، نمی‌دانم چه کار باید بکنم. من به کارگردان خیلی وابسته هستم و اگر خودم در کارهایم بازی کنم، نمی‌توانم خوب خودم را هدایت کنم.

● حرف و دغدغه اصلی شما در طنز چیست؟

در درجه اول سرگرمی است. ولی هر کارگردانی برای سرگرم شدن مخاطبش حتماً باید یک سری حرف هم برای گفتن داشته باشی. وقتی آدم از یک مسئله اجتماعی حرف می‌زند، خودبه‌خود دغدغه‌ها هم مطرح می‌شوند.

● چرا با پیمان و مهراب قاسم‌خانی دیگر همکاری نمی‌کنید؟

من خیلی دوست دارم دوباره این اتفاق بیفتد. ما این قدر با هم دوست هستیم

و ارتباطمان خوب و نزدیک است که دائم از حال و کار هم خبر داریم. امیدوارم یک زمانی پیش بیاید دوباره با نوشته‌هایمان کاری بسازم یا من در یکی از نوشته‌های پیمان و مهراب بازی کنم یا کارگردان باشم.

● اگر بخواهید کارهایتان را دسته‌بندی کنید، فکر می‌کنید کارهایی که بیشتر با برادران قاسم‌خانی انجام می‌دادید، موفق‌تر بودند یا کارهایی که مستقل از حضور آن‌ها ساختید؟

من همه کارها را دوست دارم. اما بهترین خاطراتم به سریال «ساختمان پزیشان»، «پژمان» و «شمعدونی» برمی‌گردد.

● نمی‌خواهید مثل پیمان قاسم‌خانی و رضا عطاران سینمایی هم بسازید؟

اتفاقاً بعد از این سریال می‌خواهم یک کار سینمایی بسازم. ولی ساخت فیلم سینمایی به معنی قطع همکاری با تلویزیون نیست. این کار را با ایمان صفایی می‌نویسم و احتمالاً محمد شایسته هم تهیه‌کننده‌اش خواهد بود. این فیلم رگه‌هایی از طنز دارد.

● می‌خواهم در ادامه، به حضورتان در «دوره‌می» یکی از برنامه‌های پر حاشیه امسال تلویزیون بپردازم. شما با حضور در این برنامه به گفته خودتون بعد از شش سال سبیل‌تان را زدید. آقای مدیری قبل از حضورتان در این برنامه گفته بود که چنین کاری می‌خواهد با شما انجام دهد یا همه چیز سر صحنه فیلم برداری اتفاق افتاد؟

همه چیز همان‌جا اتفاق افتاد. مهران مدیری استاد من بوده و در واقع اولین کسی بود که باهاش کار کردم و این اتفاق به نظرم چیز مهمی نبود. چون سبیل بعد از مدتی دوباره رشد می‌کند و خیلی چیز مهمی نیست.

● خودتان برنامه «دوره‌می» را دنبال می‌کنید؟

بله، هر وقت بتوانم تماشا می‌کنم. من جزو طرفدارهای پر و پا قرص آقای مدیری هستم. به نظرم «دوره‌می» و هم چنین «خندوانه» برنامه‌های خیلی جذابی هستند و من هر دوی‌شان را دوست دارم.



SMS

☒ مهم ترین نکته این است: در هر لحظه قادر باشیم آنچه را که هستیم به خاطر آنچه می توانیم بشویم قربانی کنیم.
علیرضا هاشمی از اهواز

۰۹۱۴-۲۲۱۴

☒ با مرگ هر دوست... جزیسی از وجود من نیز دفن می شود ولی سهم آنان در خوشیها و لذت‌هایم، مرا وامی دارد تا در این دنیای فانی باقی بمانم.

۰۹۱۴-۵۷۵۹

☒ زندگی گره‌ای نیست که در جست و جوی گشودن آن باشیم. زندگی واقعیتی است که باید آن را تجربه کرد.
فریبا اسدی از زنجان

۰۹۱۵-۸۷۵۲

☒ پرهیزگار باش که هرگز هیچ پرهیزگاری از درستی نمی میرد. (غزالی طوسی)

۰۹۱۷-۳۶۵۶

☒ خودت را بشناس اما به آن مبال. (آرد بزرگ)

۰۹۱۶-۹۶۵۸

☒ آدمی که پول ندارد مانند کماتی است که تیر ندارد.

۰۹۱۸-۸۹۵۸

☒ انسان‌ها به نسبت هر ظرفیتی که برای کسب تجربه دارند عاقلند نه به نسبت تجاربی که اندوخته‌اند.

۰۹۱۷-۹۶۸۷

☒ انسان‌ها مانند خطوط انگشتان هیچ کدام به هم شبیه نیستند.

۰۹۳۷-۲۱۴۲

☒ اگر دیگران را با زیباترین منسبها و صفات بخوانیم چیزی از ارزش ما نمی کاهد بلکه او را دلگرم ساخته ایم آنگونه باشد که ما می گوئیم.

۰۹۱۲-۶۶۲۵

☒ مردان بزرگ همچون کوهاند که هر چه از آن‌ها دورتر می شویم عظمت آن‌ها بیشتر آشکار می گردد.
فاطمه کلهر از چالوس

۰۹۱۶-۲۵۶۸

☒ مردان بلند نام و با افتخار هرگز نمی میرند زیرا که گوهرشان قلوب نسل‌های آینده است.

۰۹۱۴-۳۶۵۲

☒ مردان شجاع فرصت می آفرینند ترسوها و ضعفا منتظر فرصت می نشینند.

۰۹۱۲-۵۴۷۸

☒ شادی خود را به هیچ چیز و هیچ وابسته نکن تا همیشه از آن برخوردار باشی.

احسان فراهانی از شهریار

۰۹۱۸-۳۶۸۹

☒ انتظار نداشته باش، همیشه آن چه در اطرافت اتفاق می افتد مطابق میل و خواسته‌ات باشد.

۰۹۱۱-۳۶۱۰

☒ هنگام عصبانیت هیچ تصمیمی نگیر.

۰۹۱۳-۵۹۲۱

☒ از سختی‌ها و مشکلات زندگی استقبال کن و با غلبه بر آن‌ها به خود پاداش بده.

۰۹۱۲-۲۰۰۱

☒ اجازه نده اتفاقات ناخوشایند روحیه‌ات را خراب کند.

۰۹۱۵-۳۳۸۷

☒ با بحث‌های بی نتیجه انرژی خود را هدر نده.

۰۹۳۶-۲۲۴۸

☒ با خود مهربان باش تا بذرافشان محبت و مهربانی باشی.

۰۹۱۷-۳۰۵۳

☒ زندگی خود را هدفمند کن و برای رسیدن به اهدافت تلاش کن.

۰۹۱۴-۹۹۸۵

☒ چیزهایی را که دوست داری به دیگران ببخش حسین ادیب از سنندج

۰۹۱۸-۳۳۵۷

☒ قلبیتر از نغز خلی کن تا خوشبختی‌ت فرآن لانه کند

۰۹۱۱-۲۴۱۳

☒ با دیگران طوری رفتار کن که دوست داری با خودت رفتار شود.

۰۹۱۳-۸۰۱۲

☒ به هیچ امید نداشته باش جز به ذات یگانه خودت.

۰۹۱۵-۲۲۴۷

☒ برای اینکه شاد باشی، ابتدا یاد بگیر شادی آفرین باشی.

۰۹۱۲-۵۲۴۷

☒ به دیگران کمک کن آنچه را می خواهی به دست آوردن تا رضایت آنها شادی واقعی را نثار کند.

۰۹۱۲-۶۶۲۰

☒ هرگز خودت را با دیگران مقایسه نکن، چرا که تو چیزهایی داری که دیگران در حسرت آن وقت می گذرانند.

۰۹۳۷-۲۶۰۸

☒ و بالاخره اینکه، انعطاف پذیر باش، نیایش و کرنش معنوی انجام بده و زیاد ببخش تا شادی را از عمق وجودت احساس کنی.

۰۹۱۳-۸۸۵۴

☒ واسه اینکه به گل بخنده حتماً باید ابری گریه کنه، ابر تم گلم، همیشه بخند. سحر کاظمی

۰۹۱۷-۹۸۸۷

☒ ما که به دل عشق تو را کاشتیم، ما که به سرشوق تو پنداشتیم، بود اگر صحبت دوست داشتن، بیشتر از هر که تو را دوست داشتیم.

۰۹۱۹-۹۱۷۶

☒ شمع این مسئله را بر همه روشن کرد، که تواند همه شب گریه بی آشیون کرد.

۰۹۱۸-۶۲۱۴

شیلا خداداد؛ از اعتراض تا باد یگارد

شیلا خداداد، بازیگر محبوب و محبوب سینما و تلویزیون متولد آبان ۱۳۵۹ است. وی با فیلم اعتراض، ساخته مسعود کیمیایی به دنیای بازیگری معرفی شد و با سریال تلویزیونی «مسافری از هند» به اوج شهرت رسید. خداداد در بازیگری هنوز راه درازی پیش رو دارد تا بتواند ماندگار باشد. با این همه در بین مردم با بازی های دوست داشتنی و سده، جای خود را باز کرده و بسیار مهربان و متواضع است.



گیرند؛ البته موافقم که غیبت من کمی طولانی شد.

اکنون هم که به فعالیت های هنری خود باز گشته اید باز هم کم کار هستید. علت این کم کاری چیست؟

– خوب، من بچه کوچک دارم و ترجیح می دهم اکنون که فرزندم در حال رشد است و از هر نظر به مادر و مهر مادری نیاز دارد، در کنارش باشم. علت دیگر رکم کاری من نیز کمی سختگیر تر شدن در انتخاب نقش است. سال گذشته که فیلم «باد یگارد» ابراهیم حاتمی کیا را بازی کردم، نقش های زیادی به من پیشنهاد شد اما دوست دارم کار خوب انتخاب کنم تا زمانی که خودم را در آن فیلم می بینم از خودم راضی باشم؛ اما هنوز آن نقش به من پیشنهاد نشده است. اگر قرار است وقت و انرژی بگذارم، نقشی را می پذیرم که هم خودم و هم مردم از آن راضی باشند.

در کارنامه بازیگری شما به نظر می رسد هنوز شیلا خداداد آن نقش مهم و اساسی را چه در تلویزیون و چه در سینما بازی نکرده و آن اتفاق خاص هنری برایش رقم نخورده است. به نظر شما این مسئله درست است؟

– به نظر من در تلویزیون این اتفاق هنری برایم افتاده است. اگر نمی افتاد، هنوز مردم مرا به اسم «سیتا» صدا نمی کردند. هنوز که هنوز است بعد از گذشت سال ها مردم مرا به نام «سیتا» در سریال «مسافری از هند» می شناسند؛ ولی در سینما با شما موافقم. هنوز آن اتفاق که می گوئید برایم

در کارنامه بازیگری وی بیشتر به کاراکترهای مثبت برخورد می کنیم که جای کمی تعجب است! به واسطه چهره و میمیک صورت شیلا خداداد، کارگردان ها ترجیح می دهند نقش های مثبت و آرام به او بدهند، در صورتی که سینما یعنی قدرت تغییر و ریسک پذیری به خصوص برای کارگردان که اصلی ترین شخص در ساخت یک فیلم است.

این انتقاد بیشتر به کارگردان هایی است که با شیلا خداداد کار کرده اند و جرأت سپردن نقش منفی را به وی نداشته اند؛ در صورتی که خداداد با نقش آفرینی هایش، نشان داده است که از پس نقشی متفاوت با آنچه تاکنون بازی کرده، بر می آید.

به نظر می رسد علت کم کاری اخیر وی نیز همین مسئله است. خداداد از کلیشه شدن پرهیز می کند و در پی نقش آفرینی های متفاوت است. وی در طول دوران کاری خود، با کارگردان های مطرحی کار کرده و توانسته است در نقش هایش خوب و کاریزماتیک ظاهر شود. از سیتای مسافری از هند گرفته تا زهره سن پترزبورگ، همه و همه با آن که نقش مثبت بوده ولی هر کدام را با شیرینی خاص خود به گونه ای دلچسب ایفا کرده است.

حدود پنج سال از سینما دور بودید و علت آن را هم همه می دانیم که ازدواج و تشکیل خانواده بوده است؛ اما چرا غیبت شما این قدر طولانی شد؟

– فکر می کنم در سراسر دنیا خانم هایی که در سینما فعالیت دارند، برای ازدواج و بچه دار شدن حدود دو سال از فعالیت های هنری خود کناره می

و دیدن این مسائل که تا دیروز ممنوع بوده است احساس رضایت و خرسندی می کنند؟

از سال گذشته تاکنون سینما خیلی رو به بهبود است و فیلمنامه های خوبی نوشته و ساخته شده است و باید به آنها حق داد. آنها دوست دارند پایان هفته خود را شاد بگذرانند، رستورانی بروند و فیلمی ببینند! خستگی از تن شان بیرون برود و آن روز را خوش باشند. نمی توان انتظار داشت که فیلم سنگینی را ببینند. خود من این اواخر با تماشای فیلمی در سالن سینما، یک ربع آخر تپش قلب گرفتم و از فیلم هم خیلی خوشم آمد. پس مردم را باید درک کرد. مردم به سینما نمی روند تا فشار خون شان بیفتد، بلکه به سینما می روند تا خوش باشند.

پس با ساخت فیلم هایی به هر قیمتی مردم را سه سالن سینما می کشانند و فیلم شان عاری از هر گونه تفکر و هنری است، موافقید؟

منتقد سینما نیستیم. این مسئله در تمام دنیا رواج پیدا کرده است. در سینمای هالیوود نیز با تکنولوژی، مردم را به سالن سینما می کشانند. فیلمی مثل «مرد آهنین» را که می بینیم، به خود می گوئیم خوب من چه چیزی دیدم؟ در صورتی که فیلم های هنری نیز در هالیوود ساخته می شود و هر کدام بیننده خود را دارند. در سینما باید برای هر دو جنس مخاطب فیلم ساخته شود و به سلیقه هر دو دسته احترام گذاشت. به نظر من روند سینمای ایران در دو سال اخیر رو به بهبودی است و فیلم های خیلی خوبی ساخته شده است به طوری که همه نوع مخاطب را جذب می کند و از طرفی فیلم هایی باید باشد که فقط برای وقت گذراندن و سرگرمی تولید شود.

از انتخاب های اخیرتان این گونه برداشت می شود که دوست دارید در فیلم هایی با پروداکشن بزرگ شرکت کنید تا فیلم های جمع و جور از نظر تهیه و تولید؟

اگر منظورتان فیلم «بادیگارد» ابراهیم حاتمی کیا است، با تولید عظیم و بزرگ این فیلم بعد از چند سال که به سینما باز گشتم، برایم به مثابه یک مدرسه بود. از خیلی قبل تر کار حاتمی کیا را دوست داشتم و دلم می خواست در «بادیگارد» بازی کنم. با اینکه نقشم در داستان کم بود ولی احساس می کردم کارگردان حتی برای نقش های کوچک نیز وقت می گذارد و برایش هر نقشی در فیلم مهم است. این فیلم را خیلی دوست دارم و وقتی آن را می بینم از آن به طور کامل راضی هستم.



صحبت از سریال مسافری از هند به میان آمد. شما که در سریال های تلویزیونی حضوری پر رنگ داشتید، اکنون سریال های تلویزیونی را چگونه ارزیابی می کنید؟

آن دوره، سریال های بهتر و دوست داشتنی تری برای تلویزیون ساخته می شد. اکنون سریال های نمایش خانگی، سریال های ماهواره ای و سریال های خراجی وجود دارند و دوره و زمانه در مدت کوتاهی عوض شده است. به نظر من سریال مسافری از هند بهترین سریالی بود که در دوره خودش ساخته شد و خیلی هم سروصدا کرد؛ ولی در سینما هنوز این اتفاق برایم نیفتاده است و آن نقشی که باید دوست داشته باشم به من پیشنهاد نکرده اند.

البته بیشتر به چهره من مربوط می شود که اغلب نقش های مثبت یا خیلی مثبت را به من پیشنهاد می دهند. هنوز به آن کاراکتری که دلخواه خودم است نرسیده ام. علاقه مند هستم نقش منفی بازی کنم؛ ولی نقش منفی که دوست داشته باشم و بتوانم خودم را در آن محک بزنم و تجربه جدیدی در آن کسب کنم و زمان اکران فیلم از آن راضی باشم، هنوز برایم پیش نیامده است.

برای پذیرفتن یک نقش، کدام یک از موضوعات برای تصمیم گیری شما مهم تر است؛ فیلمنامه یا عوامل آن فیلم؟

اول فیلمنامه برایم مهم است، بعد عوامل آن فیلم. ممکن است فیلمنامه خوب را با عوامل متوسط بپذیرم ولی بیشتر به دنبال هر دو هستم؛ به همین دلیل هم بعد از بازگشتن دوباره به عرصه بازیگری باز کم کار شده ام.

در جایی گفته بودید که فیلم «خراجی های ۲» مسعود ده نمکی فیلمنامه خوبی دارد! هنوز هم همین عقیده را دارید؟

فیلمنامه را که می خواندم فیلمنامه خوبی بود. اکنون سلیقه ها عوض شده است. سلیقه من با چند سال قبل تفاوت کرده است؛ به خصوص برای انتخاب در سینما به طور کامل سلیقه ام تغییر کرده است. اگر به خاطر داشته باشید دوره ای در سینما، فیلم های تجاری پدید می آمد و مردم هم از این گونه فیلم ها استقبال فراوانی می کردند. آنها به دنبال قهرمان بودند؛ به عنوان مثال، امین حیایی در هر فیلمی ظاهر می شد، همه از حضورش لذت می بردیم. او بازیگر خوبی است و از اول هم بازیگر توانایی بود. اگر ۱۰ فیلم تجاری پشت سر هم بازی می کرد، باز مردم دوست داشتند و با استقبال روبرو می شد.

اما اکنون سلیقه مردم، تهیه کننده و کارگردان فرق کرده است. بازیگران جدیدی آمده اند که بازی های خیلی خوبی دارند و فیلمنامه های خیلی خوبی نوشته و به آنها پرداخته می شود. در آن زمان فیلمنامه خراجی ها به نظر من خیلی خوب و بامزه و برای دوره خودش مناسب بود و در سینما رگورد فروش را شکست. نباید آن فیلم را با فیلم های امروزی مقایسه کنیم. این کار، کار درستی نیست و باید شرایط و زمان را نیز در نظر بگیریم.

به نظر می رسد هر چه پیش می رویم، فیلمنامه ها و فیلم ها ضعیف تر و دم دستی تر می شوند و فیلم هایی مثل پنجاه کیلو آلبالو، من سالوادور نیستم و... با اقبال عمومی روبرو می شوند و باید گفت «سال به سال در بیغ از پار سال»؛ در این باره نظرتان چیست؟

همانطور که گفتم عوض شدن سلیقه مردم و تهیه کننده، بازیگر و کارگردان در این باره خیلی دخیل است. امروز سینما و مردم این گونه فیلم ها را می پسندند.

فکر نمی کنید سلیقه مردم و اهالی سینما به سمتی رفته است که اگر در فیلمی، یک شوخی جنسی یا شوخی با اختلاس های دولتی به میان می آید، آن فیلم میلیارد ها تومان می فروشد و مردم از شنیدن

به نظر شما درست است که مردم، اهالی سینما و مسئولان فرهنگی کشور باعث می شوند حق بسیاری از هنرمندان ادا نشود و در حق شان کم لطفی شود؟

- به واقع حق بعضی ها در این سینما ادا نمی شود و این مشکل بزرگی است اما بزرگ تر از این مسئله، معضلی است که در حال حاضر در سینما و تلویزیون ما وجود دارد؛ بیکاری اهالی سینما و تلویزیون. بیشتر دوستان من که شغل آنها بازیگریست، بیکار هستند. از این مسئله بسیار ناراحت می شوم. باید برای این مشکل کاری کرد. هستند کسانی که پنج سال هیچ نقشی را بازی نکرده اند. بازیگری هم هست که هم زمان پنج فیلم را بازی می کند و بازیگری دیگر سال هاست که بر پرده سینما و صفحه تلویزیون ظاهر نشده است.

عشق به خانواده و فرزند برای تان مهم تر است یا عشق به بازیگری؟
- روشن است که عشق فرزند و خانواده برایم در اولویت است. دوست دارم پسرم به وجودم و زمانی که برایش صرف می کنم، افتخار کند. اکنون مهم است که در کنارش باشم چون روح و روان فرزندم سامیار اکنون در حال شکل گیری است و به شدت به حضور من در کنار خود نیازمند است. می خواهم پسرم به مادر بودن من بیشتر ببالد و افتخار کند؛ نه به فیلم های من.

چقدر بیننده سینما و تلویزیون هستید؟

- اهل سریال های ماهواره ای نیستم و پیش از این خیلی بیشتر سریال های تلویزیونی را می دیدم چون جذابیت داشت اما اکنون بسیار کم تلویزیون تماشا می کنم. سینما هم بیشتر در ایام جشنواره فجر می روم که تب فیلم دیدن در کشور زیاد است و در این زمان بیشتر فیلم ها را می بینم.

امسال متاسفانه سینمای ایران عباس کیارستمی را از دست داد. نظر شما درباره او و سینمای پیش چیست؟

- عباس کیارستمی یکی از اسطوره های سینمای ما بود. به او خیلی علاقه مند بودم. کیارستمی فیلم های درخشانی در سینما دارد و بسیار تاثیر گذار بود. مسائلی که بعد از در گذشت او به وجود آمد به نظر صحیح نبود. اگر آن پزشک

معالج قصوری داشته و مقصر بوده است، نام و آدرسی دارد و مشخص است کجاست و کیست. در این صورت نباید به تمام پزشکان خورده گرفت و جامعه پزشکی را زیر سوال برد. این کار اشتباه محض است و باعث می شود مردم اعتمادشان به پزشکان کم شود یا از بین برود. در هر شغلی خوب و بد هست ولی نباید منکر این مسئله شد که پزشکان در تمام دنیا آدم های مهمی هستند و خیلی به مردم کمک می کنند و جان آنها را نجات می دهند. این را نمی گویم چون همسر من یک پزشک است، خودم را مسئول می دانم. و روی این مسئله حساس هستم. به نظر نباید با برخی شغل ها شوخی کرد. پزشکی شغل مقدسی است. ماجراها و داستان هایی را که برای پزشکان در سال های اخیر به وجود آورده اند، نمی پسندم. خیلی به آنها دامن زده اند. به طور کلی این کار صحیح نیست.

پس به نظر شما برخی شغل ها مقدس است و نباید از آنها انتقاد کرد؟
- بله. ما چون نمی توانیم در فیلم ها و سریال ها به اشخاص یا شغل هایی انتقاد کنیم یا شوخی کنیم، به پزشکان و جامعه پزشکی گیر می دهیم. شغل پزشکی مقدس است. مردم وقتی بیمار و ناتوان هستند به سراغ پزشک می روند. دوست ندارم مردم اعتمادشان به جامعه پزشکی کم شود. البته پزشک بد هم داریم؛ ولی در کل، جامعه پزشکی مقدس است. آنها جان مردم را نجات می دهند.

شیلا خدا داد بازیگر گرانی است؟

- قبل از این که چند سال از سینما دور باشم، بله. برای بازی در نقشی قیمت می دادم. بعد از بازگشتم نیز فیلمی نبوده که قیمت بدهم؛ ولی اکنون برای بازی خودم رقمی مشخص کرده ام. البته در حال حاضر پیشنهاد خوبی نبوده که دوست داشته باشم و قیمت برای بازیگری ام به تهیه کننده ارائه دهم.

صادقانه بگوید بر خورد مردم با شما و شما با مردم همیشه چگونه بوده است؟

- بسیار خوب. هرگز از رفتار مردم ناراحت نشده ام. مردم حق دارند بازیگری را که دوست دارند، در جامعه ببینند و راحت با او عکس و امضا بگیرند. باید بازیگران هم باروی باز مردم را پذیرا باشند.



گردنکش	شرح در متن ۲ ، ۳ ، ۴						آرواره		
↓	↓	کچل ناپیدا ←	↓	ورم دریای عرب	↓	واحد بازی تنیس	↓	از حیوانات جنگلی ولیکن	
		← خدای باستان درخت اعدام		↓		← گروه ورزشی جایز		↓	
	سنگریزه	↓		← سلسله نخستین سازمان جاسوسی آمریکا	↓			دهان دانه کش بی آزار	
	↓		← مرکز لیدیه نهر	↓				کالا چهره	
باهوش		← برکت برنج گرگی	↓			← جوش های ریز بدن آهنگر باستان	غلاف شمشیر	↓	
↓		← پهلوان بیماری	↓		← نغمه میان	↓	↓	↓	
	قورباغه	↓		← دخان گریختن	↓			سرد موی گردن اسب	
	↓		← سرگرد سابق	↓				سقف فروریخته گله گوسفند	
		← ویتامین خونی			← الفبای تلگراف			↓	
↓	خارجی از سبزیجات	↓	شاه مغولی ریزه	↓	زنده از حروف یونانی	↓	دستور ولی	↓	از ما بهترین از اجزای آجیل
	↓		↓		↓	↓		↓	بازیگر زن سریال ما چند نفر
			← ترانه سرا پول خارجی	↓			← دورویی بدبوی پرخاشیت		↓
		← مهد و گهواره ویتامین خونی	↓			← کوهی در مکه حرف نداری	↓		عضورونده پنهان کاری جانشین
		← اشاره به دور			← لهم	↓			↓
									بازیگر خانم سریال هم نفس

تام هنکس، یک ابر مرد معمولی

تام هنکس: آدم خوب کم پیدا می شه!

اگر از تام هنکس بپرسید به عنوان یک بازیگر چطور هنوز نقش آدم های معمولی را بازی می کند فکر می کنید او چی جواب می دهد؟ سعی می کند ثابت کند آدم هایی که او نقششان را بازی می کند معمولی نیستند؟ یا این که او به عنوان یک بازیگر آدم غیر عادی ای است که سال ها ست چنین کاری می کند؟ یا اصلا ممکن است شروع کند و در باره ی انتخابات آمریکا و علاقه اش به تاریخ باهاتان گپ بزند؟ (او در کنفرانسی مطبوعاتی در فستیوال فیلم رم گفته امیدوار است مردم کشورش نخواهند راه حل ساده انگارانه را انتخاب کنند و به آدمی رأی بدهند که صرفا مهمل می گوید.)



لطف رادر حقمان کرده. شاید چون یکی باید یک جوری یادمان بیاورد که ارزشش را دارد. ارزشش را دارد که خودمان باشیم با این که قهرمان نیستیم. با این که آل پاچینو نیستیم.

تام هنکس، ابر مرد معمولی

احتمالا کسانی که مونتنی را دوست دارند یا او را به باقی فلاسفه ترجیح می دهند، تام هنکس را هم دوست دارند. مونتنی علی رغم سال ها زندگی فقط یک کتاب نوشت و به قدری متواضع بود که اسم کتابش را یادداشت ها گذاشت و مثل بسیاری از مردان فلسفه به زندگی پشت نکرد، در دهکده ای ساکن شد، از دواج کرد، صاحب شش فرزند شد که البته فقط یکی از آنها زنده ماند. زندگی در باغ های انگور و املاک خانوادگی و گفت و گوی مداومش با خدمه ای خانه و روستایی ها، مونتنی را از فضیلت «آدم خاص بودن» نجات داد و او را روز به روز به یک انسان معمولی معمولی تبدیل کرد. شاید تعجب کنیم وقتی در یادداشت های مونتنی هیچ نشانی از مسائل هستی و کائنات ناپییم و به عوض موضوعات روزمره ی زندگی مثل ترس از تنهایی یا مرگ بر بخوریم. برای من که در هر چیز خاص و یگانه ای دنبال جنبه ی ساده و معمولی اش هستم (و البته انکار می کنم که سرنا را از سر گشادش می زنم) تام هنکس یک مونتنی تمام عیار و البته معاصر است. گزاف نیست اگر بگوییم تام هنکس، تصویر ازلی «ابر مرد»، آن قهرمان خاص و دست نیافتنی را در پرده ی سینما دگرگون کرد. عموم قهرمانانی که پیش از او ترسیم شده بودند یا مردان خونسرد و فولادهای آب دیده ای بودند که هیچ رنجی بر سیمایشان هویدا

در واقع آدم هایی قبلا این کار را کرده اند و از او در باره ی این یک کاری که در بیشتر این سال ها کرده است پرسیده اند و جواب هنکس این است: خدای من، این چه منطقی است؟ اگر این طور بود که باب دیلن سال ها قبل باید بی خیال می شد و دیگر آهنگی نمی ساخت. البته همه ی ما مثل تام هنکس خوشحالیم که باب دیلن این کار را نکرد. سوال اساسی تر شاید این است که او چرا محبوب است؟ شاید برای ما نه به اندازه ی آمریکایی ها، ولی مثل یک معلم سال های دور دوره ی دبیرستان که اولین درس های زندگی را به ما داد بهش علاقه ای مخلوط با خودداری و احترام داریم.

خودداری، معصومیت، حسن نیت، خیرخواهی، آسیب پذیری و در عین حال مرد میدان ماندن که ارتباط مستقیم و واضحی با مسئولیت پذیری (که یکی دیگر از آن ویژگی های تام هنکسی است) دارد کلمات و مفاهیمی هستند که وقتی به او فکر می کنیم به آنها هم فکر می کنیم. آدم در وهله ی اول نمی تواند زیر بار برود که آدمی این قدر خوب که از بس در یک فرکانس این خصوصیات بشری سیر می کند می تواند کسل کننده به نظر بیاید.

قهرمان تعدادی از مهم ترین فیلم های تاریخ سینما بوده است. و مردم با تماشای او گاهی واقعا تصمیم گرفته اند آدم های بهتری باشند و گاهی پذیرفته اند جهان می تواند کمی از این که هست جای بهتری باشد. سوال اساسی شاید این است که چاره ای از آن نبود؟ (این نقش را از جایی به بعد همیشه آل پاچینو بر ایمن بازی نکرد؟) یا کسی که هستیم؟ کسی که حوصله اش را نداریم ولی هستیم و شده ایم و همین است که هست و دوست داشتنش سخت است. تام هنکس با همه ی آن نقش های معمولی شاید این

نبرد، بس که همه‌شان اسرار مگو داشتند و به همان اندازه آدم‌های خاصی بودند، که همفردی بوگارت در رأس چنین فرمانانی قرار می‌گرفت؛ یا مردان رند و تند مزاجی بودند که حتی سر یک دانه هل پوک، آسمان را به زمین می‌دوختند که مارلون براندو و جک نیکلسون از آن دسته بودند.

اما تام هنکس نه سر مگویی دارد که بابتش رنج بکشد نه این قدر رند و پر حرارت است که از دیگران ر کب نخورد. حتی وقتی شمایل رابینسون کروزونه‌ی معاصر را در جدا افتاده بازی می‌کند و از تنهایی ذله شده، باز هم به سیاق ابر مردان سینما رنج نمی‌کشد بلکه همچون انسانی معمولی بر پرده‌ی سینما ظاهر می‌شود که خسته شده، ترسیده، کم آورده و هیچ انگیزه‌ای ندارد تا مانند خیل عظیم قهرمانان همیشگی سینما عالی، خاص و چشم گیر به نظر برسد.

برای من تام هنکس شبیه داستانی از فلانری او کانر است، یک مرد معمولی خوب که از قضا دیر یاب شده اما اصلا خاص نیست. شاید اگر از بانکته‌ای در مورد تام هنکس نهفته باشد، این راز همان در معمولی بودن تام هنکس و شخصیت‌هایی باشد که نقششان را ایفا کرده. البته که ظاهر تام هنکس (و صد البته شرایط تربیتی و زیستی که در آن رشد کرده) در ترسیم «جلوه‌ی معمولی» و تلاشش برای معمولی نشان دادن قهرمانان سینما دخیل است. (پدرش آشپز بوده و از مادر تام جدا شده بود و به قول هنکس به قدری شیفته‌ی زندگی بود که دوبار دیگر هم از دواج کرد. چنین شرایطی زیستی به طور ناخودآگاهی تام را آماده می‌کرد تا متوجه بشود که نه تنها پسر در دانه‌ی پدرش نیست و خواهر و برادرهای دیگری هم دارد، بلکه آدم خاصی نیست و نه فقط او، که اصولا هیچ آدم زنده‌ی دیگری هم برای زندگی کردن نیازی ندارد تا تخم دو زرده بیاورد.)

تام هنکس نه جلوه‌ی دون ژوان مآب مارلون براندو یا آل پاچینو را دارد نه بهره‌ای از زیبایی پل نیومن و امثالهم برده. هنکس مشکل بینایی دارد، عینک طبی می‌زند و وقتی در مراسم اسکار با عینکی کائوچویی ظاهر می‌شود شمایل ابر مرد هالیوودی برای همیشه از دست می‌رود. نظیر چنین اتفاقی در مسیر سبز دیده می‌شود. پل اجکمب مسئولیت گروهی از زندانیان را به عهده دادر که قرار است اعدام شوند. منظور از «قهرمان معمولی» کسی مانند پل اجکمب است که سنگ کلیه دارد، بیمار و ضعیف است و حتی برای اجابت مزاجش هم مشکل دارد. هنکس باز بر دستی کهن الگوهای ذهنی‌ای را که تماشاگران از قهرمان و ابر مرد دارند تغییر و به آنها نشان می‌دهد که دیگر وقتش رسیده انسان‌های معمولی با صورت‌ها و قد و هیكل‌های معمولی و سطح هوشی متوسط بر پرده‌ی سینما نقش ببندند.

تصور کنید چه کس دیگری می‌توانست نقش فارست گامپ ساده دل و از همه جایی خبری را بازی کند که سطح هوشی پایینی دارد و هیچ یک از بچه‌های مدرسه دوستش ندارند؟ اصلا چه کس دیگری به غیر تام هنکس می‌تواند نقش قهرمانی را بازی کند که باهوش نیست، کمی هم خنگی می‌زند، و برای دنیا هیچ گونه جاه طلبی ندارد و دلش برای آغوش مادرش تنگ شده؟ در جاده‌ای به پردیشن کاری غریب تر انجام می‌دهد و ترس و تردید را در سیمای کسی نشان می‌دهد که به خیال خام همه با ترس بیگانه است: یکی از اعضای مافیای شخصیت‌هایی که نقششان را تام هنکس ایفا می‌کند نمایانگر جامعه‌ی آمریکا هستند اما به شکلی وارونه، کمی شکست خورده، زیادی ناقص و البته با مزه، در هولوگرامی برای پادشاه او یک شکست خورده‌ی مادر زاد است؛ همسرش از او جدا شده، خانه و ماشینش را از دست داده، و شکسته شده و از عهده‌ی پرداخت شهریه‌ی کالج دخترش بر نمی‌آید.

علاوه بر اینها، توده‌ای چربی روی کمرش دارد که او را ضعیف و ترسو کرده. اما آنچه باعث می‌شود تا تماشاگران سینما این «جعبه‌ی پاندورا» را بر پرده‌ی سینما تحمل و تماشا کنند. بازیگری تام هنکس است که مانند نمک، شوربای رنگ و رورفته‌ای را خوردنی می‌کند. طوری منگی و مشنگی جاودانی در بازی هنکس وجود دارد که از قضا مهم‌ترین ابزار دفاعی همه‌ی ما انسان‌های

معمولی است. همه‌ی ما گاهی که می‌ترسیم یا دستپاچه می‌شویم به ورطه‌ی منگی می‌خزیم و در برابر مصائب دنیا در آن پناه می‌گیریم.

در پل جاسوس‌ها او یک و کیل ساده و معمولی به نام جیمز داناوان است که قرار است به صورت تشریفاتی و کیل جاسوس شوروی در محکمه‌ای باشد. اما او بازی را جدی تر می‌گیرد و تصمیم می‌گیرد واقعا از جاسوس روس دفاع کند. وقتی قرار می‌شود جیمز به برلین شرقی برود تا شرایط آزادی جاسوس‌ها را فراهم کند گرفتار دله دزدهای برلین می‌شود و آنها لختش می‌کنند و کت و بارانی‌اش را می‌گیرند. تام هنکس در نقش جیمز داناوان نمونه‌ی اصیلی از یک پدر آمریکایی است که قرار نیست بزین بهادر باشد و حریف دله دزدهای آلمانی بشود اما بایستی حتما مارمالادی را که همسرش سفارش داده از سوپرمارکتی در لندن تهیه کند.

خودش تعریف می‌کند: ده-دوازده سالم بیشتر نبود و طبقه‌ی پایین خانگی پدرم زندگی می‌کردم. مادرم با ما زندگی نمی‌کرد و مجبور بودیم خودمان به تنهایی کارهایمان را انجام بدهیم. یاد می‌آید همان روزها سرمای بدی خورده بودم و چند روزی پیش یکی از دوست‌هایم مانند تا کمی بهتر شوم. وقتی بعد از چند روز به خانه برگشتم، پدرم پرسید: کجا بودی؟ گفتم مریض بودم و پیش دوستم بودم. انتظار داشتم دچار عذاب وجدان بشود اما با خونسردی گفت: فکر می‌کردم بلدی از خودت مراقبت کنی.

شاید اگر پدر تام هنکس این همه با خونسردی رفتار نمی‌کرد و تام هنکس و باقی پسر و دخترهایش را به عهده‌ی خودشان نمی‌گذاشت، آنها این همه با ترس‌ها و تردیدهای روزمره‌ی زندگی آشنا نمی‌شدند و دمخور نبودند. وقتی در یکی از مصاحبه‌ها از هنکس پرسیدند چرا این همه مشتاق است تا نقش انسان‌های خود ساخته‌ای مانند ژنرال میلر در نجات سرباز رایان یا جیمز داناوان در پل جاسوس‌ها یا حتی کاپیتان فیلیپس را بازی کند، جواب داد: به خاطر ترس. آنها همه‌شان می‌ترسند، تردید می‌کنند، دستپاچه می‌شوند و دوست دارم نقششان را بازی کنم. می‌دانید آنها فولاد آبدیده نیستند، آدم‌اند، و دوست دارم ترس‌های آنها را نشان بدهم.



فیلم‌های برفی ماندگاری که روی پرده نشستند

اوضاع دماغی آسمان، قسمتی از هویت سینماست؛ برف و باران و آفتاب، هر کدام فضاسازی خاصی به لحاظ مضمونی و زیبایی شناختی دارند و الحق که به قول معروف و چه ساده و بی توضیح؛ برف واقعاً سینمایی است. وقتی قرار باشد به فیلم‌های برفی تاریخ سینما نگاهی بیاندازیم، لاجرم اولین اسمی که به ذهن خطور خواهد کرد، چارلی چاپلین است و اولین فیلم، جویندگان طلادر ۱۹۲۵ میلادی. جویندگان طلا تنها فیلم صامت و سیاه-سفید تاریخ سینماست که هنوز می‌توان آن را در میان آثار برفی هنر هشتم شاخص دانست.

خود تهیه کننده کار یعنی داریل زانوک هم بشود. استقبال مخاطبان از این اثر به حدی بود که خیل عظیمی از توریست‌ها را از سرتاسر جهان برای دیدن کوه کلیمانجارو راهی آفریقا کرد و تحول عظیمی در صنعت گردشگری کشور تانزانیا بوجود آورد.

بالاخره دهه شصت میلادی هم فرا رسید که به دوران افسردگی اجتماعی در غرب معروف است. در ۱۹۶۰ فرانک کاپرا فیلم فوق‌العاده‌ای به نام چه زندگی فوق‌العاده‌ای! ساخت و در آن اهمیت سینمایی برف را به‌عنوان خود نشان داد. شاهکار کلاسیک کاپرا برای جلوه‌های ویژه‌اش نیازمند مقدار زیادی برف بود. دانه‌های سفید رنگ مصنوعی صدای زیادی ایجاد می‌کردند، در نتیجه مسئولان جلوه‌های ویژه ۶۰۰۰ گالون از مواد فومی شکل آتش‌نشانی را بعد از مخلوط کردن با ذرات صابون سر صحنه‌ها پمپاژ کردند.

دو سال از ساخت فیلم کاپرا گذشته بود که دکتر ژوآگوراوانه پرده‌ها شد. اگر برف جزوی از هویت سینماست، دیوید لین هم هست و اگر لین را فیلم‌ساز بزرگی بدانیم، شاید فیلم برفی دکتر ژوآگورا باید در کنار لورنس عربستان که فضایی آفتابی داشت، مهمترین عوامل این اهمیت دانست. این دو فیلم در یک سال و توسط یک نفر ساخته و اکران شدند. آیا بهانه‌ای بهتر از برف برای اینکه جولی کریستی کلاه خردار سرش کند و جود داشت؟ طراح لباس، فیلیس دالتون توانست با طرح‌های جدیدش انقلابی در مد لباس و فشن ایجاد کند. لین و فیلمبرداریش فردی، برخلاف صحنه‌های صحرای لورانس عربستان، در این فیلم در استفاده از سرما خودشان را محدود نکردند.

اما در ۱۹۶۹ نوبت به سرویس مخفی اولیا حضرت رسید. جیمز باند که معمولاً علاقه زیادی به تعقیب و گریزهای جاسوسی، در برف و با اسکی دارد، این بار و به کارگردانی پیتر هانت، با فرار از پناهگاه بلوفلد در کوه‌های آلپ صحنه‌هایی را رقم زد که با هیچ کدام از موارد قبلی قابل مقایسه نبود. گفته می‌شود تعقیب و گریزهای فیلم‌تلقین، اثر کریستوفر نولان هم از همین صحنه‌ها وام گرفته‌اند. دو سال بعد از جیمز باند نوبت به یک وسترن برفی رسید. مک کیپ و خانم میلر را رابرت آلتمن در وادی ضدقهرمانی ساخت و برف سنگینی را به نمایش گذاشت که نه روز تمام می‌بارید. این تنها اثر قابل اشاره در دهه هفتاد است که به نزولات سپید آسمانی ربط دارد، چه اینکه حتی در اساوالاتا که آکیرا کوراساوا سال ۱۹۷۵ آن را در سبیری فیلمبرداری کرد هم فضایی چندان برفی نداشت.

بالاخره دهه هفتاد تمام شد و دهه ورشکستگی خیلی از ایده‌های نخ‌نمای بازاری در عالم هنر فرا رسید؛ اما دهه هشتاد هم بجز دو اثر شاخص در همان سال ابتدائی‌اش، فیلم مهم دیگری نداشت که برفی باشد. بازگشت امپراطور (اروین کرسنر؛ ۱۹۸۰) یک اثر تخیلی در سیاره‌ای برفی بود و همان سال، درخشش استتلی کوبریک هم در فضایی بوران زده به نمایش درآمد که یکی از ماندگارترین آثار تاریخ سینماست.

فیلم‌های برفی ماندگاری که روی پرده نشستند

ده سال خشکسالی و ابر مرده‌ای رو به زوال هالیوودی و فیلم‌های سیاسی جنگ سرد و نبردهای ایدئولوژیک در آثاری که پشت دفاع از عملیات نرماندی



اما فیلم بعدی، همشهری کین، اثر مؤثر و دوران ساز اورسون ولز است که اگرچه کاملاً برفی نیست، صحنه‌ی انتهایی آن را هم نمی‌توان از نظر دور داشت؛ صحنه مرگ فاستر کین؛ فروریختن دانه‌های برف از روی انگشتان او و آب شدنشان بر روی پله‌ها؛ این بهترین توصیف برای یک زندگی رو به پایان است و تصاویر برف بازی کودکان که در پشت شیشه محصور شده، حالا برای مرد ثروتمند رویایی دست نیافتنی شده.

سه سال بعد و بنسنت مینه‌لی، موزیکال کریسمسی و شادی ساخت که در پس زمینه‌هایش مضامین عمیقی را تلقین می‌کرد. ملاقات در سن لوئیس صحنه‌ای دارد که توتی ناراحت، با بی‌رحمی تمام، سر آدم برفی‌هایش را قطع می‌کند؛ [هیچ کس نباید صاحب اینا شه. تر جیح می‌دم بکشمشون اگه نمی‌تونیم با خودمون ببریمشون]

مایکل کر تر هم ده سال بعد یک فیلم کریسمسی و برفی ساخت بنام کریسمس سفید. این فیلم در فضای آرزومندی و رؤیاهای رمانتیک سیر می‌کند و مخاطبان بسیاری دوستش داشتند. از میان آثار دهه پنجاه میلادی باید به فیلم شناخته شده و بسیار زیبایی برف‌های کلیمانجارو که یک اثر تکنی کالر آمریکایی به کارگردانی هنری کینگ بود هم اشاره کرد. این فیلم که بر اساس داستان کوتاهی به همین نام نوشته ارنست همینگوی ساخته شد، در سال ۱۹۵۲ روی پرده‌ها رفت. کارگردانی ماهرانه کینگ، فیلمبرداری استادانه لئون شامروی، بازی بزرگان آن روزهای سینما و داستان جذاب و فوق‌العاده برف‌های کلیمانجارو موجب شد زمانی که فیلم به پرده سینماها راه پیدا کرد، آنچنان مورد استقبال قرار بگیرد که همین حتی باعث تعجب

یا حمله به جنگ و یتنام مخفی شده بودند، بر سینما گذشت تا اینکه تقویم ورق خورد و دهه نود آمد تا دوباره برف سنگینی در سینما باریدن بگیرد. نویسنده تلگراف چند وقت پیش و طی مروری که بر یک سری از آثار تاریخ سینما داشت، نوشت: ملایم ترین فیلم برف تون-بله، حتی با وجود اینکه جانی دپ بجای انگشتانش، تیغ دارد - وقتی به اوج خود می‌رسد که هوای شهر حومه‌ای، زمستانی شده و ادوارد زمانی که دختر محبوبش با شگفتی در حال تماشا می‌اوست، از یک تکه یخ مجسمه فرشته‌های زیبارامی سازد... ادوارد دست چینی را براتون در ۱۹۹۰ ساخت.

همان سال یک فیلم دیگر هم در ژانر کودک ساخته شد که فضایی به شدت برفی داشت و آن فیلم تنها در خانه ساخته کریس کلمبوس بود. اخیراً و با انتخاب رئیس جمهور جدید آمریکا که این فیلم در هتل او ساخته شده بود، نام تنها در خانه دوباره بر سر زبان‌ها افتاده است. دونالد ترامپ در صحنه‌ای از این فیلم یک حضور افتخاری کوتاه در مقابل دوربین هم دارد.

روز گراند هاک در ۱۹۹۳ به کارگردانی هارولد رمیس، فارگو اثر ماندگار برادران کوئن در ۱۹۹۶ و آخرت شیرین، کاری از اتوم آگویان در ۱۹۹۷ از جمله فیلم‌های برفی دیگری هستند که هنگام مرور سینمای دهه نود می‌شود بهشان اشاره کرد. البته شاید حیف باشد که در این میان از ملکه برفی مارتین گاتس که یک فانتری موزیکال و دوست داشتنی بود، اسمی برده نشود. گاتس این فیلم را در ۱۹۹۵ ساخت. سفید برفی را هم فراموش نکنیم که از ابتدای تاریخ سینما تا به حال صدها نسخه ریل و انیمیشنی و سریالی از روی آن ساخته شده‌اند و البته مثل سفید برفی، ملکه برفی هم که هانس کریستین اندرسون آن را نوشته، غیر از موزیکال مارتین گاتس که به آن اشاره شد، صدها روایت بصری جورواجور دارد...

و می‌رسیم به قرن بیست و یک، به زمانه‌ای که در آنیم؛ بالاخره قرن اتم پایان پیدا کرد و قرن نانو فرار رسید. دیگر روزگار الکترو تکنولوژی است و عصر جنگ‌های سرد و گرم آخرین فروغش را در شفق روزگار ارتباطات ریخته. حالا سینما هم دیجیتال شده است. آدم‌های این دوره و زمانه، بیشتر از هر عصر و مصر دیگری خسته شده‌اند از فواره‌های سیمانی بشر ساز که از زمین به آسمان می‌روند و چشم دارند به ارتفاع آبی سقف جهان که قطرات خنک یا یخ‌زده‌ی آب از آن چکه کنند. محیط زیست در سینمای قرن بیست و یکم جایگاه یک مظلوم مقدس را پیدا کرده و این چیز است که اگر چه بی سابقه نبود، اما چنین دامنه‌ای نداشت.

در قرن جدید، این صنعت ساخت انیمیشن بود که وزنه اقتصادی هالیوود را ازفت چگالی نجات داد و چنان که هر مخاطب غیر متخصصی هم می‌تواند بفهمد، در نود و پنج درصد انیمیشن‌های پانزده سال اخیر، مسئله حفظ محیط زیست زیر لایه غالب گفتمانی است. جالب اینجاست که پر فروش ترین انیمیشن تاریخ درباره برف و در همین قرن بیست و یکم ساخته شد. داستان ملکه برفی که تا به حال صدها نمونه جورواجور از آن روانه بازار تصویر شده بود، این بار در قاب کریس باک و جنیفر لی قرار گرفت تا کوردها را جابجا کند. می‌شود نام این فیلم را که در ۲۰۱۳ میلادی اکران شد، در فارسی به یخ‌زده یا منجمد ترجمه کرد.

پیش از آن و در ۲۰۰۶ میلادی کارلوس سالدانها اولین سری از کارتون‌های عصر یخبندان را روانه پرده‌ها کرد که واژه بی نظیر را در وصف خودش از رمق انداخت و شادی و غیرت و ترس و غرور و تمام قسمت‌های دست نخورده روح بشر را در برف‌های دوران ماقبل تاریخ غلطاند. اما غیر از انیمیشن‌ها هم فیلم‌های دوست‌داشتنی زیادی در قرن اخیر ساخته و اکران شده‌اند که اولین مورد قابل اشاره آن‌ها را باید خارج از سینمای آمریکا جستجو کرد. تا جایی که پاهایم توان رفتن دارد، (به آلمانی: *So weit die Füße tragen*) فیلمی در ژانر درام جنگی و به کارگردانی هاردی مارتینس است که به فرار یک اسیر جنگی جنگ جهانی دوم از گولاگی در سیبری و قهرمان آن با گذر از جمهوری‌های مختلف خودمختار در اتحاد جماهیر شوروی، نهایتاً خودش

را به تهران می‌رساند و در این جاست که نجات پیدا می‌کند. این فیلم بر پایهٔ

رمان یوزف مارتین باور و در سال ۲۰۰۱ میلادی ساخته شد.

در سال ۲۰۰۳ کوین مک دونالد لمس خلأ را ساخت که دو قهرمان کوهنورد آن به نام‌های جو سیمپسون و سیمون بییتس، نه برای صعود از قله، بلکه موقع پایین آمدن از آن به مشکل بر می‌خورند. لمس خلأ یکی از پرتنهاترین و در عین حال جذاب ترین فیلم‌های برفی در سینماست.

در ۲۰۰۵ اندرو آدامسون یک فیلم برفی ساخت که این پدیده طبیعی سپید رنگ را به دید یک نماد سیاه نگاه می‌کرد. تاریخچه نارنیا: شیر، جادوگر و کمد لباس درباره سرزمینی است که نفرین یک جادوگر خبیث صدها سال است آن را در برف و یخبندان فرو برده. اما شاید پرتنهاترین اثری که امروز از بین جدیدترین آثار برفی در ذهن مخاطب خودنمایی می‌کند، از گور بر خاسته، کار تحسین شده آلخوندرو گونزالس ایناریتو باشد. یک وسترن برفی با درونمایه‌ای مذهبی و در عین حال ضدنژاد پرستانه که بالاخره دست لئوناردو دی کاپریورا به تندیس اسکار رساند و خود ایناریتو را هم تبدیل به تنها کارگردانی در تاریخ سینما کرد که طی دو سال پیاپی جایزه اسکار را برنده شد.

بررسی فیلم‌های ایرانی که در آن برف و بوران به تصویر در آمده باشند، مجالی جداگانه می‌طلبد و البته چون تعداد آن کارها کمتر است، می‌شود در مورد هر کدام توضیح بیشتری داد. قطعاً هر کس که این مطلب را خوانده، فیلم‌هایی به نظرش خواهند رسید که اسمی از شان برده نشد. لطفاً در قسمت درج نظرات نام این فیلم‌ها را بنویسید. تعداد فیلم‌های برفی تاریخ سینما خیلی بیشتر از این هاست و نمی‌شود نام تک تک شان را پیدا کرد و در یک سیاهه نوشت ولی گذشته از هر چیز، شخصاً فکر می‌کنم مهمترین قصه برفی سینما و مهم ترین داستان برفی تاریخ دخترک کبریت فروش باشد؛ حالا بستگی دارد که شما چگونه فکر کنید...



گفت و گوی منتشر نشده با جلال مقامی

جلال مقامی نیاز به معرفی ندارد و اصلاً از من نیست اورا به عنوان یکی از دوبلور ها و گویندگان پیشکسوت معرفی کنیم. مقامی از جمله دوبلور هایی است که به خاطر جنس صدایش در بسیاری از فیلم ها به جای شخصیت های جوان صحبت کرده و خیلی از هنرپیشگان و بازیگران جوان سال های انقلاب با صدای او شناخته شدند. همان طور که صدای خسرو و خسرو شاهی یا سعید مظفری، جوانان زیادی را به مخاطبان سینما و تلویزیون معرفی کرد.

به نوعی بیان خاطرات و تاریخ شفاهی مقامی از سال های حضورش در بازه ای بیش از ۵ دهه در حرفه دوبله است. شروع گفت و گو با مرور دوبله فیلم سینمایی «بوچ کسیدی و ساندنس کید» همراه بود. فیلمی که در دوبله آن مقامی به همراه چنگیز جلیلود به جای «رابرت رد فور» و «پل نیومن» گویندگی کرده اند. بعد از دیدن بخشی از این فیلم گپ و گفتمان را با این دوبلور کهنه کار آغاز کردیم.

قسمت مورد نظر از فیلم، بخشی بود که بوچ و ساندنس، قطاری را دیده و می خواهند گاو صندوق درونش را با دینامیت منفجر کنند اما گویی در محاسبه تعداد دینامیت ها اشتباه کرده اند و بعد از انفجار، کل واگن حاوی گاو صندوق منفجر می شود. بعد از این اتفاق، شاهد ارائه تعدادی دیالوگ پس گردنی هستیم یعنی در حالی که بازیگران، دیالوگی نمی گویند دوبلورها با ذوق و قریحه خود، به جای شان دیالوگ گفته و شیرین زبانی می کنند. در این بخش از فیلم هم صدای مقامی را می شنویم که با لحن تمسخر می گوید: «فک کنم دینامیتش یه خورده کم بود. نه؟» و جواب جلیلود را می شنویم که «خونتو مسخره کن!» در ادامه هنگامی که رابرت رد فور مشغول خندیدن است، مقامی همراه با خنده به جای این بازیگر می گوید: «باز ما عقمونو دادیم دس این!» و صدای جلیلود در حالی شنیده می شود که آسمان را می بینیم و اسکناس های درون گاو صندوق، بعد از انفجار در حال پرواز هستند: «تو عقلت کجا بود که بدی دس من؟» آخرین دیالوگ پس گردنی این قسمت از فیلم هم سهم مقامی است: «هووووم! همون یه ریزه شم تونداری!» مقامی بعد از دیدن این قسمت در حالی که از تجدید خاطر گذشته، لبخندی به لب دارد به سوالات ما پاسخ می دهد.



بیماری مقامی هم که طی سال های اخیر با آن دست و پنجه نرم کرده، موضوع تازه ای نیست و مصاحبه هایی درباره اش داشته است اما در گفت و گویی که مشروح آن در ادامه این مطلب می آید، سعی کردیم ساعتی را به گپ و گفت با این پیشکسوت دوبله اختصاص بدهیم؛ طوری که از بیان خاطرات گذشته و مرور فیلم های که در آن ها صحبت کرده، لذت برد. صدای ثابت «رابین ویلیامز» در دوبله فیلم های، این روزها به دلیل سکتته مغزی که چند سال پیش از سر گذراند، حال خوشی ندارد. البته خود مقامی صریح و سالم و با انرژی است و شاید بهتر باشد بگوییم صدای اوست که حال خوشی ندارد. او که تا چندی پیش در رادیو البرز فعالیت داشت، می گوید این روزها دیگر به رادیو هم نمی رود و ساعتش را در خانه می گذراند. مقامی معتقد است آن جنس صدای جوان و پر انرژی اش تا سال گذشته وجود داشت ولی بیماری موجب شده لرزش و خش موجود در صدایش محسوس باشد. برای گفت و گو با این چهره پیشکسوت دوبله که بیش از نیم قرن از زندگی اش را به این حرفه اختصاص داده، یک ظهر شهر یوری را در نظر گرفتیم و به منزلش در مهرشهر کرج رفتیم، مقامی ما را در مجمع مسکونی ای که در آن ساکن است، پذیرفت و گفت و گو با خنده و انرژی شروع شد. گرفتن عکس هم از جمله نکاتی است که خبرنگاران و عکاسان هنگام چنین مصاحبه هایی به خاطرش به مشکل روبه رو می شوند.

اما مقامی با وجود سن و سالش از سر و کله زدن با خبرنگاران جوان و گل گفتن و گل شنیدن ابایی نداشت و با روی گشاده و صبر و حوصله، در قسمت گل کاری شده مجتمع به عکاس این گزارش، رخ نشان داد. این مصاحبه

آقای مقامی، این دیالوگ ها، کاملاً پس گردنی هستند!

- بله! وقتی صحنه ایجاب می کرد، از این کارها هم می کردیم ولی نه آن گونه که برخی می گویند. اینکه عقلت کجا بود و اینکه همین یه ریزه را تو نداری، به جایی بر نخواهد خورد. این کار، یک شیرینی خاص به کار می دهد.

این دیالوگ ها پیشنهاد خودتان بود یا مدیر دوبلاژ کار؟

- نه! این ها همان بداهه پردازی های سر صحنه هستند.

یعنی از پیش با مدیر دوبلاژ هماهنگ نکرده بودید؟

- نه! مدیر دوبلاژ به این کارها کاری نداشت؛ به ویژه وقتی که (حمل بر خود ستایی نباشد) قرار بود گویندگانی چون جلیلود و من در فیلمی گویندگی کنیم. این شرایط با وقتی که دیالوگ پس گردنی زنده باشد، فرق می کند چون در این صورت، اصلاً خودمان، دیالوگ پس گردنی را نمی گوییم. مثلاً چند شب پیش در تلویزیون فیلمی دیدم که دوبلورش در یکی از دیالوگ هایش به طرف مقابل می گفت: «ساییدی!» خب این ها کلمات زشتی هستند؛ حداقل در فرهنگ ما اینگونه است. برایم عجیب بود که چنین چیزی از تلویزیون پخش می شود چون معمولاً این جملات را برای پخش بیرون می آوردند. ولی وقتی دیالوگ پس گردنی زنده نباشد یا مفهوم زشتی را تداعی نکند، چه اشکالی دارد!

شروع این دیالوگ های پس گردنی را از مرحوم دوستدار می دانند. -بله! این کار را در نخستین فیلمی که به جای «جان وین» صحبت کرد، انجام داد و این پس گردنی ها به قول شما یا بداهه گوئی ها به قول ما، باعث شد که فروش فیلم بسیار بالا برود. فیلم خیلی ساده ای هم بود. بازیگرها بیشتر در فیلم راه می رفتند و اکت و عمل خاصی نداشتند ولی همین بداهه گوئی های دوستدار باعث شد فروش فیلم فوق العاده بالا برود و صاحبان فیلم هایی که جان وین در آن ها بازی کرده بود، فیلم هایی را که جان وین در آن ها ۳۰ سالش بود، از انبارها بیرون آوردند و تحویل دادند تا دوستدار در آن ها به جای جان وین صحبت کند. سالن های سینما هنگام ارائه این دیالوگ های بداهه توسط دوستدار، از خنده منفجر می شد.

به یاد دارم سر دوبله یکی از فیلم های جان وین، به جای یک شخصیت جوان گویندگی می کردم و در صحنه ای یک سرباز سراغ افسر ارشدش که جان وین نقشش را بازی می کرد می رفت و تا مرخصی بگیرد. جان وین می گفت چرا مرخصی می خواهی؟ و سرباز هم می گفت مادرم مرده و می خواهم برای مراسم تدفینش بروم. آقای دوستدار همانجا سرباز گفت: «تو که مادر نداری، بی پدر!» این شیرین زبانی ها باعث فروش بالای فیلم های جان وین می شد و صاحب فیلم هم طبیعی بود که فروش بالای فیلمش را می خواست.

کمی رابطه همکاری تان با چنگیز جلیوند را باز کنیم! شما ۲ نفر در فیلم های زیادی کنار هم بوده اید. مثلاً در فیلم هایی مثل «بوچ کسیدی و ساندنس کید» و «نیش» هر دو به جای رابرت ردفورد و پل نیومن صحبت کرده اید. یا مثلاً در فیلم «چه کسی از ویرجینیا وولف می ترسد».

-بله! در فیلم «طلای مکننا» من «عمر شریف» را می گفتم و آقای جلیوند «گریگوری پک» را. در خیلی از فیلم ها کنار هم حرف زدیم و گویندگی کردیم. ما جدا از همکاری مان در دوبله، دو دوست بسیار صمیمی بودیم یعنی اکثر روزهای مان و سفرهای مان با هم می گذشت. مرحوم رسول زاده به ما می گفت وقتی شما ۲ نفر در یک فیلم کنار هم می افتید، مدیر دوبلاژ با اطمینان خاطر کارش را انجام می دهد. ما خودمان هم مدیر دوبلاژ بودیم و مشکلات و سختی های کار یک مدیر دوبلاژ را می دانستیم.

متأسفانه از زمانی که به کرج آمده ام، این ترافیک اتوبان کرج - تهران در ساعات عصر که کارمان تمام می شد، باعث دوری ام از دوستانی مانند جلیوند شد، چون کنار کشیدیم. بعد از بیماری و ناخوشی ام هم دیگر نمی توانستم سر کار دوبلاژ بروم. این شد که متأسفانه از محیط دوبلاژ دور شدم. متأسفانه که نه؛ چون به هر حال کارهایم را کرده ام. من از ۱۷ سالگی وارد کار دوبلاژ شدم تا الان که ۷۴ سالم است؛ یعنی بیش از ۵۰ سال. دیگر کافی است و الان باید جوان ها کار کنند.

ولی متأسفانه جوانان ما، میدان مناسبی ندارند که کارشان جلوه کند. فرض کنید فیلمی مثل «بینوایان»، «برباد رفته» و دیگر فیلم های بزرگی که شما یادتان نمی آید ولی احتمالاً روی دی وی دی دیده اید، تولید نمی شود. آن فیلم ها بر گرفته از آثار بزرگ ادبی جهان بودند. بینوایان یا جنگ و صلح اثرهای ماندگار ادبی جهانی هستند.

یا اثری مانند «دکتر ژواگو»...

-بله! و خیلی فیلم های دیگر. یا «خوشه های خشم» از «جان اشتاین بک». حساب بکنید که حرف زدن در دوبله چنین فیلم هایی چقدر با حرف زدن در فیلم های کره ای فرق دارد. در آن فیلم ها، بازیگر اجازه نمی داد ما به جایش بد حرف بزنیم و تحت تاثیر آن بازی های بزرگ قرار می گرفتیم. اما جوانان امروز ما باید چه کار کنند؟ چون در چهره بازیگران چینی و کره ای، هیچ بازی ای وجود ندارد.

فقط می توان بزن بزن و حرکات اکشن را دید که یک نفر به آسمان می پرد و یکجا، ۱۰ نفر را می کشد یا از روی این ساختمان تا آن ساختمان می پرد. حتی فیلم های امروز هالیوود هم چیزی برای گویندگان جوانمان ندارند. فیلم های اساسی، امروز یا در هالیوود نیست یا اگر هم هست، به ایران نمی رسد!

می خواستم در همین باره این سوال را بپرسم که چه شد طی سال های اخیر دیگر این اتفاق نیفتاد که شما و آقای جلیوند کنار هم بنشینید و دوبله کنید؟

-دلیلش این است که فیلمش یعنی فیلمی که باعث این اتفاق بشود، نیست.

یعنی آن هنر پیشه های اسطوره ای دوران کلاسیک دیگر نیستند. -بله! افت دوبلاژ به همین دلایل است نه به خاطر ورود جوانان. این جوانان گناهی ندارند و اگر میدان مناسب داشته باشند، بخوبی خودشان را نشان می دهند.

در فیلم «چه کسی از ویرجینیا وولف می ترسد» آقای جلیوند، به جای «ریچارد برتون» صحبت می کرد و شما به جای جوان رو به رویش. در فیلم «قلعه عقاب ها» هم ایشان به جای همین هنر پیشه صحبت می کرد و شما به جای «کلینت ایستوود».

-بله! من در آن فیلم به جای ایستوود حرف می زدم. همان طور که گفتم، زیاد در کنار هم بودیم.

اینکه شما در اکثر فیلم ها به جای رابرت ردفورد صحبت می کردید یا هنر پیشه ای مانند عمر شریف؛ باعث می شد حس خاصی نسبت به آن هنر پیشه داشته باشید؟

-طبیعی است که جواب مثبت است. شرایطی بود که هنگام کار حس می کردم، دارم خودم را می بینم و درصدی از «من» را در آن بازیگر می دیدم. نه تنها من، بلکه باقی دوبلورها هم وقتی چند بار به جای یک هنر پیشه، حرف بزنند، یک حس تعلقی بین آن ها و آن هنر پیشه به وجود می آید. من هم هنر پیشه هایی را که چندبار به جای شان حرف زدم، دوست داشتم. فیلم هایی هم که فقط یک بار به جای یک هنر پیشه حرف زدم، بسیار زیادند و این حس اصلا بین من و هنر پیشه مورد نظر به وجود نمی آمد.



مواظب خودش است. نه سیگار می کشد و نه هیچ کار دیگری که برای صدا ضرر داشته باشد انجام می دهد.

با آقای والی زاده که صحبت می کردم، می گفت روزی یک سیب می خورم. به همین دلیل بیمار نمی شوم. حالا کمی هم در باره هنر پیشه های ایرانی صحبت کنیم که به جای شان گویندگی کرده اید. به نظر من مجید مظفری و فرامرز قریبیان از جمله هنر پیشه هایی هستند که زیاد به جای شان گویندگی کرده اید!

- به جای قریبیان زیاد حرف زده ام. گاهی اوقات به جای فرامرز قریبیان، یا آقای زند صحبت می کرد یا منوچهر اسماعیلی. نمونه هم در فیلم «کافی مانگا» بود که مرحوم ناظریان به جایش صحبت کردند.

به نظر من صحبت کردنم به جای قریبیان به این علت بود که در آن سال ها، فرامرز جوان بود. خیلی از فیلم هایی را که جوان بود، به جایش صحبت کردم. در فیلم هایی مثل «آوار» یا فیلم «غزل» که با فردین همبازی بود یا فیلم «پدر بزرگ» به جایش حرف زدم. چند وقت پیش شبکه نمایش هفته فیلم هایی فرامرز را برگزار می کرد و فیلم های او را نمایش می داد. از ۷ فیلمی که پخش شد، ۲ فیلم را منوچهر اسماعیلی صحبت کرده بود و ۵ فیلم باقی را من گویندگی کرده بودم. صدای من در آن زمان، برای فرامرز مناسب تر بود.

چون جنس صدای اسماعیلی مسن است. در خیلی از فیلم های ایرانی به جای هنر پیشه های جوانی صحبت کردم که مشهور نبودند. به یاد دارم جوانی به نام جواد قائم مقامی بود که در فیلم های مجید محسنی یا رضا صفایی ایفای نقش می کرد و من به جایش صحبت می کردم. در ۲ فیلم هم به جای پرویز پرستویی صحبت کردم. قبل از اینکه صدای سر صحنه باب شود. یکی فیلم «شکار» بود و دیگری فیلمی که نامش را به خاطر ندارم. آن سال ها بیشتر صداها باید به شخصیت های کلاه شاپودار و زیر بازار چه ای می خوردند. مثلاً تیپ صداها جلیلوند و مرحوم ناظریان و جوان اول هایی که صدای من به آن ها بخورد کم بودند.

مثلاً صدای آقای خسرو شاهی که به جوان ترهای می خورد.

- بله! دقیقاً. هنر پیشه مورد مثالش هم بیژن امکانیان است که خسرو شاهی به جایش حرف می زد. یا ابوالفضل پور عرب.

آقای خسرو شاهی، به جای مجید مظفری هم گویندگی کرده اند؛ در فیلم «جنگ نفت کش ها».

- بله! من آن موقع سفر بودم. متأسفانه گاهی اوقات بی مهربانی می شود و ما مدیر دوبلاژها وقتی فیلمی را به ما می سپارند، رل اولش را خودمان می گوئیم.

اتفاقاً می خواستم درباره زیاده رخ دادن این اتفاق از شما بپرسم! شاید علتش این باشد که مدیر دوبلاژ احساس می کند دیگران از پس آن نقش بر نمی آیند و نمی توانند به کسی اعتماد کنند!

- خب! تا حدودی هم این طور است اما وقتی من گوینده بارها به جای یک هنر پیشه صحبت کرده ام و موفق بوده ام، آیا نمی توانم در یک فیلم دیگر این کار را بکنم؟

برای تان پیش آمد که با باز یگرانی که به جایشان صحبت می کردید، روبه رو بشوید و نظر شان را بپرسید؟

- بله! در فیلمی به جای سعید راد صحبت کردم. اوایل انقلاب بود. اگر اشتباه نکنم نام فیلم «مرز» بود. آقای راد خیلی از من تشکر کرد چون باید با لهجه کردی با جایش صحبت می کردم. به یاد دارم که گل و شیرینی خریده بود و به استودیو آمد. در فیلم «غزل» هم به جای فرامرز بالهجه کردی صحبت کردم. مسعود کیمیایی دوستی داشت که کرد بود و با آن فرد، ۲ روز تمرین کردم تا



شوخی نیست، چون ۵۰ و چند سال گویندگی کرده ام و تعداد فیلم ها خیلی زیاد بود. بعد از ورود هم زود به نتیجه رسیدم. یعنی یک سال بعد از شروع کارم در دوبله، توانستم رل اول بگویم. آن زمان هم تعداد گویندگان زیاد نبود و کسی هم دوبله رانمی شناخت. بنابراین از زمانی که برای گفتن رل اول آمادگی پیدا کردم تا یک سال پیش، حساب کنید هفته ای حداقل ۲ فیلم می شود ۸ فیلم در ماه. اگر در ماه ۸ فیلم دوبله کنی، حساب کنید طی ۵۰ سال چند فیلم می شود!

صدای تان در فیلم «بوچ کسیدی و ساندنس کید» که با هم دیدیم، خیلی جوان است و تفاوتش با صدای حال حاضر تان بسیار مشهود است. این اتفاق را در مورد برخی دیگر از گویندگان پیشکسوت هم می بینیم ولی گویندگانی مانند چنگیز جلیلوند دچار این مشکل و به عبارتی صدای خوش دار نشده اند. اما صدای گویندگانی مانند بهرام زند، نسبت به صدای حال شان یک حالت جا افتادگی و سالخورده گی پیدا کرده است. دلیل این مساله را در چه می دانید؟ بیماری یا بالا رفتن سن و سال؟

- نه! صدای من تا سال گذشته مانند همان دوران جوانی ام بود. من سکتة مغزی کردم و اتفاقی که برای صدایم افتاده، به دلیل همان سکتة است. بعد از سکتة، صدایم در نمی آمد و بسیار هم ناراحت بودم. این خشی هم که الان به آن اشاره کردید، به خاطر قرص هایی است که می خورم. یکی از این قرص ها موجب حساسیت تارهای صوتی می شود.

پس علت تغییر صدای تان، بیماری است!

- بله! شما به گوینده ای مانند منوچهر والی زاده نگاه کنید! صدایش هیچ فرقی نکرده است. حسین عرفانی هم همین طور. حتی درباره بهرام زند که شما می گوئید، من این احساس را ندارم. صدا با بالا رفتن سن، فرق زیادی نمی کند. پیر شدن، ممکن است در تلفظ حروف و تضعیف تارهای صوتی دخیل باشد، اما نه اینکه باعث خوش دار شدن صدا شود.

یعنی اگر گوینده، از صدایش محافظت کند، اتفاقی برایش نمی افتد؟
- بله! تازه والی زاده یک سال هم از من بزرگ تر است. جلیلوند متولد ۱۳۱۵ است یعنی ۵ سال از من بزرگ تر است و همان طور که اشاره کردید خیلی

توانستم بالهجه کردی صحبت کنم.

به لهجه کردی اشاره کردید. یاد فیلم میرزا کوچک خان افتادم که به مدیریت منوچهر اسماعیلی دوبله شد و شما در آن به جای ۲ شخصیت صحبت کردید؛ یکی خالو قربان و دیگری دکتر حشمت. -بله! آن فیلم را آقای اسماعیلی در ارشاد دوبله کرد. شخصیت دکتر حشمت را بازیگر معروفی ایفانمی کرد.

چند وقت پیش یک عکس سیاه و سفید بسیار قدیمی از شما دیدم که در حال ایفای نقش بودید. شما تجربه تئاتری هم داشته اید؟ -بله.

خیلی از دوبلورهایی که از فضای تئاتر به دوبله می آیند، واقعا کاری متفاوت از کار دیگر گویندگان ارائه می دهند. شما هم از تجربه تئاتری تان می گویند؟

-تئاتر بازی کرده ام ولی تئاترهای تک سئانس بود. گروه هایی بودند که نمایش هایی را تمرین می کردند و سالنی را می گرفتند تا کارشان را روزهای جمعه به صورت تک سئانس در آن اجرا کنند. زنده یاد احمد صفایی چنین گروهی داشت. من با او همکاری داشتم و حدود ۱۲ کار تئاتر تک سئانس را با او در کارنامه دارم.

کارها در لاله زار اجرا می رفتند؟

-بله! در لاله زار بود و اگر اجرا موفق بود و می گرفت، تمدید می شد و اجرای دیگری به آن می دادند و به غیر از تئاتر، در حدود ۷ تا ۸ فیلم هم ایفای نقش کرده ام. در باره دوبله این اعتقاد اصلی من است که وقتی می پرسند استاد شما کیست، می گویم خود باز یگران. دوبلور وقتی موفق می شود که حس را از بازیگر بگیرد و دوباره تحویلش بدهد. هیچ کس نمی تواند به شما بگوید چگونه عاشق شوید! حتی گوشتان هم باید به حجم صدای بازیگر عادت کند. به همین دلیل است که می گویم جوانان نمی توانند در دوبله خودشان را نشان بدهند. چون بازیگرهای خوب دیگر نیستند یا به چشم نمی آیند. ما قدیمی های دوبله هم که تافته جدا بافته نبودیم. در هر فیلمی که دوبله می کردیم، کمی به اندوخته مان اضافه شد و فرصت پیدا کردیم و مضاف بر اینکه در گذشته، دوبله هر فیلم بیشتر طول می کشید اما امروز با این دستگاه های دیجیتال، دوبله یک فیلم از صبح تا عصر تمام می شود.

در فیلم های سینمایی ای که بازی کردید، خودتان به جای خودتان گویندگی کردید؟ -بله.

چون گاهی پیش می آید که دوبلوری در فیلمی بازی کند و دوبلور دیگری به جایش حرف بزند. -نه! برای من این اتفاق نیفتاد.

فیلم ها همه مربوط به پیش از انقلاب بودند؟

-نه! ۲ تا از فیلم هایی که بازی کردم مربوط به پس از انقلاب می شوند. «راز گل شب بو» و «زنگ اول». در یک سریال هم بازی کردم که اسمش «شب های آندلس» بود. این سریال به صورت زنده پخش می شد و مرحوم مقبلی، خانم پازوکی و خیلی های دیگر در آن بودند.

خیلی از دوبلورهای قدیمی و پیشکسوت از زنده یاد علی کسمایی به عنوان معرفشان به دوبله یاد می کنند. شما را چه کسی وارد فضای

دوبله کرد؟

-من راهوشنگ لطیف پور وارد دوبله کرد.

ایشان شما را کجا دید؟

-جای خاصی نبود. من آن زمان در دوبله بودم ولی جایگاه خاصی نداشتم. تصادفاً من را در استودیویی دید و برای کار دعوت کرد. بعد از آن هم برای فیلم های بعدی اش از من دعوت کرد. البته باز هم تاکید می کنم که مدیر دوبلاژ در عین اینکه تجربیات را به گوینده منتقل می کند، اما استاد اصلی گوینده، خود بازیگر است که حس را منتقل می کند. نقش مدیر دوبلاژ این است که به یک جوان فرصت بدهد و نقش مناسبی به او بدهد تا خودش را نشان بدهد.

هوشنگ لطیف پور، علی کسمایی یا سعید شرافت کسانی هستند که آن ها را بیشتر به عنوان مدیر دوبلاژ می شناسیم تا گوینده. به نظر تان مدیر دوبلاژ در وهله اول نباید خودش یک دوبلور باشد؟

-اگر گوینده باشد، بهتر است یعنی تا ۴۰ درصد در انتخاب صدا و انتقال حس موثر است ولی الزامی در این باره وجود ندارد. آقای شرافت در اوایل کارش در جوانی در چند فیلم صحبت کرد ولی آقای کسمایی هرگز. ولی مرحوم رسول زاده یا زنده یاد کاملی گویندگی هم می کردند.

عکس آن ها، منوچهر اسماعیلی است که چند فیلم را مدیر دوبلاژی کرد اما بیشتر او را به عنوان گوینده می شناسیم.

-بله! چون اسماعیلی حوصله مدیر دوبلاژی را ندارد؛ حوصله کارهای از قبیل دیالوگ نویسی و سرو کله زدن با گویندگان در اتاق دوبله.

یکی کارهایی که آقای اسماعیلی دوبله کرد، فیلم «محمد رسول الله (ص)» بود که شما در آن به جای شخصیت جعفر بن ابوطالب گویندگی کردید. به نظرم دوبله این فیلم، حقیقتاً از زبان اصلی اش بهتر است. آقای اسماعیلی در جایی درباره دوبله این فیلم از شرایط و روحیه خاص خودش و گوینده ها می گفت. فیلم هم اوایل انقلاب دوبله شد. شما خاطره خاصی از دوبله «محمد رسول الله (ص)» دارید؟

-طبیعی است. در ایران به تازگی حکومت اسلامی سر کار آمده بود و همه جا صحبت از اسلام بود. در آن شرایط، چنین فیلمی آمد. محیط به طور کلی با پیش از انقلاب فرق می کرد. فیلم هم واقعا فیلم بود و به صورت ۳۵ میلیمتری آمد؛ نوار ویدئویی نبود. با آپارات پخش می شد و در استودیوی فیلم کار، روی یک پرده عظیم آن را دوبله کردیم. به نظرم این فیلم با امکانات آن زمان، نسبت به فیلم آقای مجید مجیدی اثر ماندگارتری است. چون مصطفی عقاد بیشتر روی شخصیت پیامبر (ص) تمرکز کرده بود ولی فیلم مجیدی با امکانات و جلوه های بصری اش، مخاطب را از آن فضا دور می کند.





در «محمد رسول الله (ص)» همسر تان خانم رفعت هاشم پور به جای شخصیت هند با بازی «ایرنه پاپاس» صحبت می کرد. خاطره مشترکی از کار در دوبله این فیلم دارید؟
- نه! خاطره نداریم. او کار خودش را می کرد و من هم کار خودم را. فقط با هم به سر این کار می رفتیم و بر می گشتیم.

در طول دوران کاری تان در دوبله چطور؟
- خب، خیلی فیلم ها بوده که با هم در آن ها حرف زده ایم. اما وجه اشتراک مان این بود که صبح با هم می آمدیم و بعد از کار با هم بر می گشتیم.

خانم هاشم پور را چه کسی وارد دوبله کرد؟
- او را هم هوشنگ لطیف پور معرفی کرد. همسرم لیسانس تئاتر دارد و هم دوره بازیگرانی چون جعفر والی زاده، فهیمه راستکار و بهمن مفید بوده است. آقای لطیف پور هم با او در تئاتر آشنا شد که به فضای دوبله دعوتش کرد.

شما از یار سال می گویند ولی کارهای ایشان را که مرور می کردم، به نظر م رسید که سریال «معصومیت از دست رفته» آخرین کاری بوده که ایشان در آن گویندگی کرده است. یعنی سال ۸۱ یا بگویم اوایل دهه ۸۰. اخیراً هم تلویزیون سریال «قصه های جزیره» را پخش می کرد که ایشان در آن، به جای جکی باروز و شخصیت خاله هتی صحبت می کرد.
- بله! آن سریال را خودش دوبله کرد.

علت این قهر و کناره گیری شان چه بود؟
- قهری به آن معنا در کار نیست. گفت خسته شده ام و دیگر نمی خواهم کار کنم. اتفاقاً خیلی هم به او اصرار کرده و برای کارهای مختلف دعوتش کردند ولی نرفت. مرحوم فرج الله سلحشور برای سریالی از او دعوت کرد ولی قبول نکرد. مشکلی هم نداشت و گفت به احترام شما به سخنان تان گوش می دهم ولی پاسخ نهایی ام نه است.

آقای مقامی! یکی از هنر پیشه هایی که به جایش صحبت کرده اید،

و حقیقتاً صدای تان روی این بازگیر نشسته، «رابین ویلیامز» است. طوری که به نظر م، صدای شما بهتر از صدای خودش به این چهره می خورد. «جومانجی»، «چه رویاهایی می آیند» و نمونه عالی اش «ویل هانتینگ خوب» است که به جای او صحبت کرده اید. دوبله «ویل هانتینگ خوب» واقعا عالی است. مدیر دوبلاژش خودتان بودید؟
- نه! دوبله این فیلم را مدیریت نکردم ولی چند فیلم دیگر از ویلیامز بود که هم دوبله کردم به جایش صحبت کردم. «جومانجی»، «مرد ۲۰۰ ساله» یا «خانم دابت فایر» را خودم دوبله کردم. این بازیگر را خیلی دوست داشتم.

احتمالاً خیلی از مرگش ناراحت شدید!

- اتفاقاً خبر نگاری در این باره از من پرسید و گفت رابین ویلیامز مرده است. حرفی نداری؟ گفتم نه، چه حرفی! خدا بیامرز دش!

کمی درباره «ویل هانتینگ خوب» صحبت کنیم. شاید مخاطب آنقدر که از تماشای نسخه دوبله فیلم لذت می برد، از دیدن نسخه صدای اصلی لذت نبرد و صدایتان به طرز عجیبی بهتر از صدای خود رابین ویلیامز تاثیر می گذارد.

- لطف دارید. به نظر م ۲ مساله باعث می شود که شما این طور قضاوت کنید. یکی اینکه به هنر پیشه علاقه داشته باشی و دیگری؛ بازی هنر پیشه است که تو را دعوت می کند مثل خودش بشوی. واقعا وقتی قرار است داخل اتاق دوبلاژ بروی و به جای یک هنر پیشه حرف بزنی، تقریباً خودت را فراموش می کنی. نمی خواهم مثل بعضی بگویم که ۳ ماه در یک شخصیت یا نقش فرو رفته و ۳ ماه بعد را صرف بیرون آمدن از او کردم. این ها شعار است. چون اگر امروز به جای این هنر پیشه حرف زدی، فردا باید جای یک هنر پیشه دیگر حرف بزنی.

شاید دیگر دوبله حالت اقناع یا رضا کنندگی اش را برای شما از دست داده که دوبله نمی کنید و به استودیو نمی روید.

- بعضی وقت ها اصلا حس نمی کنم صدایم گرفته و به این شکل در آمده است. به یکی از قرص هایی که می خورم حساسیت دارم و همان قرص است که باعث می شود صدایم به این روز در بیاید. روزانه چند قرص می خورم و دکترم می گوید وقتی زمان مصرف قرص ها تمام شد، صدایت باز می شود. این صدا هم بازی در می آورد و یک روز خوب است یک روز بد. اگر هم دیگر برنگردد، من رابین است.

یعنی کارتان را کرده اید!

- بله! ببینید، چنگیز جلیلود بعد از ۲۰ سال که از آمریکابرجشت، نقش هایی را گفت که واقعا دلم سوخت. آخر پسر، تو چنین جایگاهی را داری، این چه کسی است که به جایش حرف زده ای؟

چرا؟ وقتی خودش این کار را انجام می دهد، شاید به نتایجی رسیده باشد!

- آخر خوب انجام نمی دهد. رل هایی که می گوید، رل هایی هستند که اگر زمان گذشته بود به او نمی دادند. یعنی به صدای او نمی خورد. جلیلود صدای بسیار الماس گونه ای دارد. دل من بابت این می سوخت که می دیدم این صدا دارد در جای بدی مصرف می شود. ببینید، صدای منوچهر اسماعیلی، تیپ پذیر است. من هم همینطور. یعنی در «مرد ۲۰۰ ساله» یا «خانم دابت فایر» تیپ گفتم و نقش زنانه رابین ویلیامز را هم گفتم. ولی جلیلود نقش های را می گوید که مناسب نیستند و جایگاهش واقعا حیف است. این موضوع را مردم به من می گویند.

به نظر تان، صدای آقای والی زاده هم تیپ پذیر است؟

نه! خسرو شاهی هم نه! بهرام زند هم نه! منظورم این است که صدای شان یک شکل و تن خاص دارد و نباید صدای شان را تغییر بدهند. حتی گوینده‌ای مانند پرویز بهرام هم همینطور است. فیلمی بود که در آن سعید راد و اسدالله یکتا بازی می کردند و یکتا از این بازیگرهایی کوتاه قد بود. زنده یاد ناظریان به جای هر دوی این بازیگرها صحبت می کرد. ولی محال بود شما متوجه شوید ناظریان است که دارد به جای این دو گویندگی می کند.

به یاد یک فیلم ایرانی دیگر افتادم که در آن صحبت کرده اید؛ فیلم **جنگی «خلبان»** به کارگردانی جمال شورجه که شما در آن به جای **علی دهکردی** صحبت کردید!

بله! خیلی فیلم های دیگر هم بود. یکی از هنر پیشه هایی که زیاد به جایش حرف زده ام، عبدالرضا اکبری است. پیش از آن که صدای سر صحنه بیاید، در خیلی از فیلم های جنگی و انقلابی، به جای خیلی از جوان هایی که آن زمان شناخته شده نبودند، حرف زد. به یاد دارم که در چند فیلم به جای مجید مجیدی حرف زد.

در فیلم های **«بایکوت»** و **«تیرباران»** ناصر طهماسب و منوچهر اسماعیلی به جای مجید مجیدی حرف می زدند. شما در کدام فیلم ها به جایش صحبت کردید؟

اسم همه شان را به خاطر ندارم ولی یکی از فیلم ها، «روز امتحان» بود.

فیلم های جنگی، در سال های دهه ۷۰ بیشتر در حوزه هنری دوبله می شدند؟

بله! زمانی بود که آنجا در قرق من بود و فیلم های زیادی را آنجا دوبله کردم. به جای خیلی از جوان های فیلم های جنگی صحبت کردم. اما این روال از زمانی که برنامه «دیدنی ها» از تلویزیون پخش شد، کمتر شد و گفتند شناخته شده ای!

یعنی صدای تان لورفت؟

بله! می گفتند در فیلم ها اگر جایی جوان مذهبی در فیلمی باشد، می گویند صدای آقای دیدنی هاست.

شما سال ها با شبکه ۲ هم فعالیت داشتید و فیلم های زیادی را برای این شبکه دوبله کردید! نمونه اش سریال پلیسی «مزد ترس» بود که در آن به جای عبدالرضا اکبری حرف می زدید!

بله! آن سال ها فیلم های تلویزیون اکثر در شبکه ۲ دوبله می شد. جام جم سالن داشت اما خراب شده بود و مشغول تعمیرش بودند. بعد از مدتی که جام جم راه افتاد، دوبله در شبکه ۲ تعطیل شد و همه چیز به جام جم منتقل شد. به غیر از این سریال که می گویند، سریال دیگری مانند «پدر سالار» بود که برای شبکه ۲ دوبله اش کردم. در این سریال هم به جای یک شخصیت جوان صحبت می کردم.

یکی از گویندگان ما که صدای جوانی دارد و با وجود سن و سالش به جای شخصیت های جوان صحبت می کنند، سعید مظفری است. به نظر تان آقای مظفری آن تیپ سازی را می تواند انجام بدهد؟ چون مواقعی صدای شخصیت های پیر را با صدایی خوش دار و مواقعی صدای شخصیت های جوان را با طراوت زیاد ارائه می کند.

ببینید، منظورم از تیپ سازی، فقط بم یا زیر کردن صدا نیست. منظور اصلی ام کاری است که مرحوم ناظریان سر دوبله اسدالله یکتا انجام داد. یعنی کسی

متوجه نمی شود که گوینده این نقش، ناظریان است. صدای سعید تاحدودی خسته شده است. صدای جذابی داشت و دارد ولی انرژی اولیه در صدای امروزش نیست. در بچه های قدیمی، یکی آقای جلیوند و دیگری آقای والی زاده است که هنوز انرژی زیادی دارند.

آقای اسماعیلی چطور؟

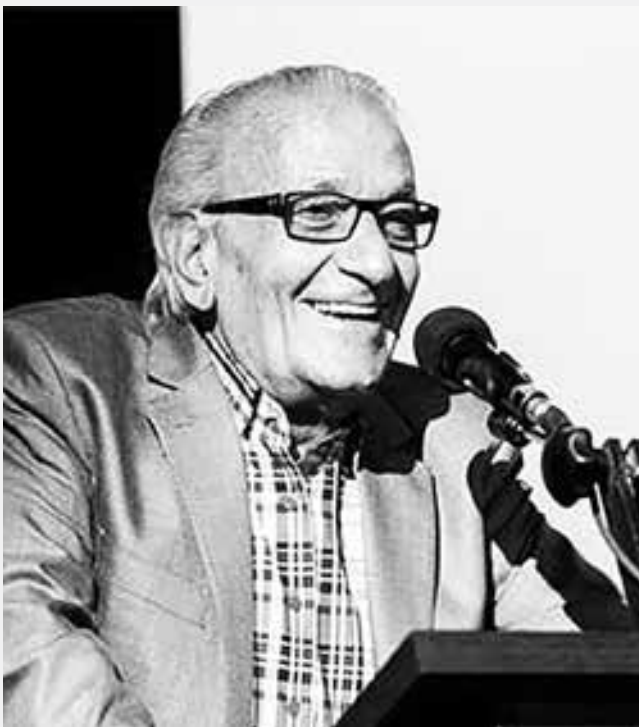
اسماعیلی هم ناخوش است و نقش هایی که قبلا از او سراغ داریم، انرژی زیادی می طلبد که امروز آن انرژی را ندارد.

اینکه از منوچهر اسماعیلی به عنوان «مرد هزار صدای دوبله ایران» یاد می شود، به چه علت است؟ چون صدای زیباتر از صدای ایشان در دوبله هست اما این عنوان را به او داده اند.

منوچهر خلاق است. واقعا خلاق است. شما آن دوران را ندیده اید. هنر پیشه ای به نام «پیتر فالک» در سریالی به نام «کلمبو» یا تری توماس که دندان های جلویی ریخته بود. وقتی منوچهر به جای این ها حرف می زد، فکر می کرد دید خود هنر پیشه است و گوینده به جایش حرف زده است. شما آن موقع را ندیده اید که چه خلایقی به خرج می داد. هیچ کدام از بچه های دوبله این توانایی اسماعیلی را در تیپ سازی ندارند.

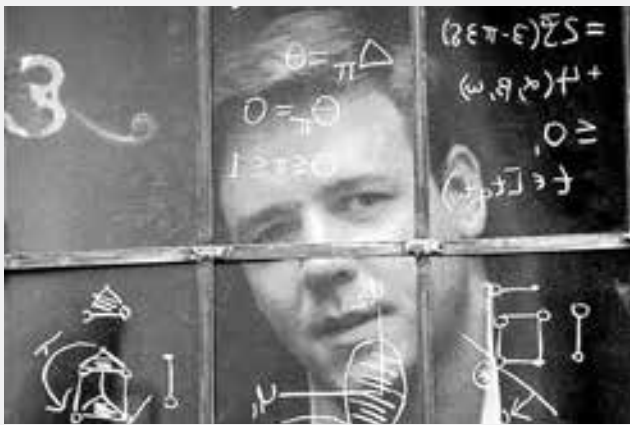
چرا؟ مگر بعد از دیدن کارش نمی توانستند به روش او کار کرده و تقلید کنند؟

اتفاقا این کار را کردند. خود من هم این کار را کردم. در «دنیای دیوانه دیوانه» همین پیتر فالک و تری توماس بازی می کردند و منوچهر برای آمدن و دوبله کردن، امروز و فردا کرد. صاحب فیلم هم به من اصرار کرد که زودتر فیلم را دوبله کنم. من هم این کار را کردم و به جای ۲ شخصیت مورد نظر حرف زد. باور کنید که صاحب فیلم متوجه نشد که گوینده من هستم و اسماعیلی نیست ولی باز هم کاری که اسماعیلی می کرد، نشد. دیگر هم آن هنر پیشه ها نیستند که گوینده ای مثل اسماعیلی خلایقتش را به کلی خرج کند. مرتب صحبت از در گذشتگان است. یک بازیکن فوتبال حق دارد بگوید زمین مسابقه مناسب نبود. یک دوبلور هم حق دارد بگوید فیلم یا بازیگر مناسب نبود.



وقتی نابغه‌ها سینمایی می‌شوند

اگر نابغه نباشیم یا نشویم دلیلی ندارد که نوابغ را دوست نداشته باشیم. نوابغ در هر زمینه‌ای که باشند جذابند. گاهی این جذابیت بیشتر از آنکه کاری باشد، زندگی شخصی و مسیری را که آنها برای بروز نبوغ خود طی کرده‌اند شامل می‌شود. این که آدمی با تمام خصوصیات ظاهری ما وجود دارد و توانسته مسیرهای جدیدی را در علم یا هنر در مقابل دنیای بعد خود باز کند به تنهایی می‌تواند دلیلی برای جذابیت زندگی نوابغ باشد.



Social Network / شبکه اجتماعی

ترکیب دیوید فینچر به عنوان کارگردان و آرون سورکین به عنوان فیلم‌نامه‌نویس نتیجه‌اش یکی از فیلم‌های خوب هزاره جدید است؛ فیلمی که به زندگی مارک زوکربرگ خالق شبکه اجتماعی «فیس بوک» می‌پردازد. زوکربرگ که شخصیت سال جهان در ۲۰۱۰ معرفی شد برنامه ریز نابغه‌ای است که ابتدا «فیس بوک» را به عنوان شبکه‌ای برای برقراری ارتباط دوستانش با هم در دانشگاه تاسیس می‌کند. مدتی بعد او با همراهی اندرو مک کالم، داستین موسکوویتز و کریس هاگز برنامه این شبکه را برای استفاده عمومی می‌نویسد و بلافاصله فیس بوک تبدیل به مهم‌ترین شبکه اجتماعی مجازی تا به امروز می‌شود. از آن پس صدها میلیون نفر از سراسر جهان در آن عضو می‌شوند و زوکربرگ را در ۲۴ سالگی به یک و نیم میلیارد دلار ثروت می‌رساند تا او در تاریخ به عنوان میلیاردر جوانی که ثروت خود را شخصا کسب کرده شناخته شود.

خیلی‌ها این فیلم را بهترین اثر فینچر می‌دانند و برخی حتی آن را به دلیل نگرشی که در به تصویر کشیدن یک نابغه رسانه‌ای دارد «همشهری کین» دوران جدید می‌نامند. فیلم فروش بالایی داشت و به موازات آن ۱۶۸ جایزه به دست آورد و برای ۱۳۸ جایزه هم نامزد دریافت جایزه شد. سه اسکار

سینما که خود ثمره نبوغ انسان‌هایی چون توماس ادیسون، برادران لومیر و تخیل پردازی هنرمندانی چون ژرژ ملیس است، در طول حیات خود بارها به سراغ زندگی نوابغ رفته است. گاهی این نوابغ دست پرورده ذهن نویسندگانه‌های خلاق هستند و در دنیای بیرونی ما به ازای واقعی ندارند مثل «ویل هانتینگ نابغه» به کارگردانی گاس ون سن یا «تات مرد کوچک» به کارگردانی جودی فاستر. گاهی هم کارگردانان و نویسندگان بخشی از زندگی نوابغ واقعی تاریخ را به تصویر کشیده‌اند.

البته در سینما آنچه مهم است بحث درام و داستان است. نویسندگان و کارگردان باید بتوانند دل زندگی یک نابغه، داستان جذابی را بیرون بکشند که قابلیت سرگرم کردن و حتی تحت تاثیر قرار دادن مخاطب را داشته باشد. به همین دلیل ساخت فیلم در مورد نوابغ واقعی گاه آنقدر سخت می‌شود که خیلی‌ها عطاایش را به لقای می‌بخشند و گاه نویسنده و سازنده فیلم آنقدر نسبت به جذابیت داستان بی تفاوت می‌شوند و تحت تاثیر نام یا زندگی آن نابغه قرار می‌گیرند که محصول نهایی بد و غیر قابل تحمل در می‌آید. به عنوان نمونه این دسته از فیلم‌ها می‌شود از فیلم «مودیلیانی» محصول سال ۲۰۰۴ نام برد که به زندگی آمادئو مودیلیانی نقاش نابغه ایتالیایی می‌پردازد. فیلمی که آن را یکی از بدترین فیلم‌های ساخته شده تاریخ سینما در خصوص نوابغ می‌دانند.

و چهار جایزه گلدن گلاب جوایز مهمی هستند که این فیلم به دست آورده است. نکته جالب این است که زو کربگ اعلام کرده بود تا زمانی که زنده است دوست ندارد فیلمی از زندگی او ساخته شود به همین دلیل هیچ گونه مشارکتی در ساخت فیلم نکرد و حتی در خیلی از محافل از فیلم ساخته شده احساس ناراضی کرد؛ چرا که فیلم نقاط ضعف کاری و شخصیتی او را بدون هیچ گونه رحم و اغماضی به تصویر کشیده است. جسی آیزنبرگ در این فیلم نقش مارک زو کربگ را بازی می کند.

A Beautiful Mind / یک ذهن زیبا

مردی صداهایی غیر واقعی می شنود که به او در مورد خطراتی هشدار می دهند و وادارش می کنند کارهایی بر خلاف خواسته اش انجام بدهد. رفته رفته توهمات او بیشتر و بیشتر می شود و زندگی اش در آستانه فروپاشی قرار می گیرد. این موقعیت می تواند داستان یکی از فیلم هایی باشد که کارگردانی مثل دیوید لینچ به خوبی از عهده ساختنش بر می آید اما صبر کنید. این چند خط داستان زندگی یکی از نوابغ ریاضی در قرن بیستم است؛ مردی که به دلیل بیماری اسکیزوفرنی آن هم از نوع پارانوئیدش کرسی استادی خود را در دانشگاه از دست داد و بالاخره در بیمارستان بستری شد. نام این مرد کسی نبود جز: جان (فوربز) نش ریاضیدان نابغه ای که برنده جایزه نوبل اقتصادی هم شده بود. همه این اتفاقات در دوران جوانی و میانسالی نش گریبان او را می گیرد و ۳۰ سال از زندگی او را بر باد فنا می دهد.

در سال ۱۹۹۹ سیلیویاناسار براساس زندگی نش و اتفاقاتی که برای او رخ داد کتابی می نویسد به نام «ذهن زیبا» که هم نامزد دریافت جایزه پولیتزر شد و هم جزو کتاب های پرفروش زمان خودش. دو سال بعد ران هاوارد کارگردان مطرح آمریکایی با بهره گیری از هنر نمایی راسل کرو فیلم «ذهن زیبا» را ساخت. فیلمی که کرو برای بازی در نقش جان نش نامزد دریافت اسکار و هاوارد برای کارگردانی آن برنده اسکار شد. اد هریس، جنیفر کانلی، کریستوفر پلامر و پل بتانی دیگر بازیگران این فیلم بودند. البته فیلم نسبت به واقعیت زندگی نش تفاوت های عمده ای داشت ولی خود او جدا از برخی از دلخوری های کوچک خوشحالی خود را از ساخت چنین فیلمی در مورد زندگی اش ابراز کرد. نش سال پیش به همراه همسرش بر اثر تصادف با خود روی دیگری در ۸۶ سالگی از دنیا می رود. او یکی از نظریه پردازان بزرگ نظریه بازی بود؛ نظریه ای که سعی می کرد با علم ریاضیات ثابت کند که نتیجه تصمیماتی هر فرد به شکل خرد و کلان وابسته به نتیجه تصمیماتی است که افراد دیگر می گیرند.

Pollock / پولاک

در قرن بیستم مکاتب ادبی و هنری متعددی در سراسر جهان به وجود آمدند که هر کدام مسیر تاریخ هنر و ادبیات را عوض کردند. یکی از این مکاتب که در عرصه نقاشی ظهور کرد اکسپرسیونسم آستره بود؛ مکتبی که بر مبنای آن نقاش تلاش می کند از به تصویر کشیدن و بازنمایی عینی و سنتی آنچه می بیند خودداری کند و فضایی جدید برای به تصویر کشیدن آنچه در ذهن دارد و در واقعیت می بیند ترسیم کند. در این مکاتب چهره های سرشناسی چون هانری ماتیس، مارک توبی، آرشیل گورکی، ویلم دکونینگ و مارک روتکو به دنیای هنر معرفی شدند، اما از میان آنها بدون شک جکسون پولاک سرشناس تر است.

پولاک را با تابلوهای نقاشی عجیبش می شناسند، تابلوهایی که در نگاه اول چیزی جز مخلوطی از رنگ های پاشیده شده به بوم نشان نمی دهند، اما سال ها طول کشید تا برخی فیزیکدانان و ریاضیدانان توانستند این جمله او که می گفت: «من می توانم جریان رنگ را روی بوم مهار کنم. طرح های من تصادفی نیستند.» را اثبات کنند.

اد هریس بازیگر سرشناس فیلم هایی چون «ذهن زیبا»، «نمایش ترومن»، «آپولو ۱۳»، «ساعت ها»، «نیکسون» و «صخره» از علاقه مندان پولاک است.

به همین دلیل در سال ۱۹۹۹ تصمیم می گیرد برای ساخت فیلمی در خصوص این نقاش نابغه پشت دوربین کارگردانی قرار بگیرد و نتیجه این تصمیم فیلم «پولاک» شد. این علاقه آنقدر زیاد بود که اد هریس نه تنها نقش پولاک را خودش بازی کرد بلکه تمام نقاشی هایی را که در طول فیلم، شخصیت پولاک می کشد خود هریس کشیده است. فیلم در سال ۲۰۰۰ اکران و اد هریس نامزد دریافت اسکار بهترین بازیگر نقش اول مرد شد. ماریسا گی هاردن بازیگر زن این فیلم هم توانست اسکار بهترین بازیگر نقش مکمل زن را به دست آورد. پولاک در زندگی شخصی اش انسان پر مشکلی بوده و نقطه مهم قوت فیلم تصویر دقیق کارگردان از این مشکلات است. پولاک در سن ۴۴ سالگی بر اساس حادثه رانندگی در گذشت.

اشتقاق برای زندگی / Lust for Life وینسنت و تئو / Vincent & Theo

یکی از دردهای تلخی که یک نابغه می تواند گرفتارش باشد این است که در دوران زندگی اش انسان گمنامی بماند و به دلیل این گمنامی دچار افسردگی های فراوانی شود. وینسنت ون گوگ از نقاشان بزرگ تاریخ از آن دست نابغه هایی بود که در دوران حیاتش تحویل گرفته نشد. او که امروز تابلوهایش میلیون ها دلار می ارزد در طول حیات کوتاهش (۱۸۹۰-۱۸۵۳) تنها توانست یکی از تابلوهای خود را بفروشد. برادر او تئو حامی همیشگی وینسنت بود. تئو که تابلوهای نقاشی می فروخت حامی وینسنت بود.

او معمولاً تمام هزینه های زندگی وینسنت را می پرداخت و وینسنت هم تابلوهایی را که می کشید برای او می فرستاد تا از طریق فروش آنها جبران هزینه هایش را بکند، اتفاقی که هیچ گاه در زمان عمر کوتاه هر دو نفر رخ نداد. داستان علاقه این دو برادر آن قدر جذابیت دراماتیک دارد که در سال های ۱۹۵۶ و ۱۹۹۰ دو فیلم با محوریت آنها ساخته می شود. اولی «اشتقاق برای زندگی» به کارگردانی وینسنت مینه لی است که کرک داگلاس در نقش وینسنت ون گوگ و جیمز دونالد در نقش تئو ظاهر شدند و جالب است که آنتونی کوئین فقید به خاطر بازی در نقش نقاش مطرح دیگری به نام پل گوگن در این فیلم برنده اسکار بهترین بازیگر مکمل مرد شد.

فیلم بعدی را هم رابرت آلتمن در سال ۱۹۹۰ ساخته و تیم راث در نقش وینسنت و پل رایس در نقش تئو به ایفای نقش پرداختند. هر دو فیلم بیشتر به روابط دو برادر و نامه نگاری وینسنت به تئو می پردازند. وینسنت در ۳۷ سالگی بر اثر شلیک دو گلوله به شکمش از دنیا می رود و تئو هم شش ماه بعد به او می پیوندد.



آن تورینگ را یکی از نوابع ریاضی و رایانه و پدر محاسبه نوین و هوش مصنوعی می دانند. او یکی از معدود دانشمندانی است که توانست با بهره گیری از هوش خود پیام های نظامی کدگذاری شده ارتش نازی آلمان را در طول جنگ جهانی دوم با ماشین رمزگذاری انگیمار رمزگشایی کند و به همین دلیل او را یکی از قهرمانان جنگ جهانی دوم می دانند.

از دستاوردهای مهم او ارایه ماشین تورینگ است که خیلی ها آن را از جمله ماشین های پیچیده اختراع شده برای محاسبات می دانند. تورینگ در زندگی شخصی اش با مشکلات فراوانی دست و پنجه نرم می کرد و اختلافات شدیدی هم با دولت انگلستان داشت و در نهایت به علت افسردگی خودکشی کرد. سال گذشته فیلمی به نام «بازی تقلید» به کارگردانی مورتن تیلدام ساخته شد که به داستان رمزگشایی های تورینگ از پیام های نظامی ارتش نازی اختصاص دارد؛ رمزگشایی هایی که جان هزاران نفر را نجات داد و آن را مقدمه ای برای پایان جنگ جهانی می دانند.

این فیلم تحسین منتقدان و مخاطبان را در پی داشت. بندیکت کمبریج که با بازی در نقش شرلوک هولمز شهرتی جهانی برای خود به دست آورده در نقش آن تورین خوش درخشید و نامزد جوایز معتبری چون بفتا، گلدن گلاب و اسکار شد. تورینگ آنقدر شخصیت مهمی در جهان به شمار می رود که در سال ۲۰۱۲ به مناسبت یکصدمین سال تولد او مراسم و کنفرانس های مختلفی در نقاط مختلف جهان و شهرهای انگلستان برگزار شد. در سوم تیر ۱۳۹۱ هم در موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران نشست یک روزه ای با عنوان ذهن، منطق و محاسبه به این مناسبت برگزار شد. ارنیه مشهور تورینگ برای علم مقاله معروف او به نام «از مایش تورینگ» است. مقاله ای که آن را یکی از مقالات تاثیرگذار علمی تاریخ می دانند که سبب تحولات مهمی در صنعت هوش مصنوعی و رایانه ها شد.

جایزه گلدن گلاب و چهار جایزه بفتا تنها بخشی از انبوه جوایزی است که این فیلم به دست آورده است.

The Theory of Everything / تئوری همه چیز

آدمی را تصور کنید که به بیماری عجیب و غریبی به نام اسکروز جانبی آمیوتروفیک دچار است. این بیماری باعث شده که او از هر گونه تحرکی عاجز باشد. نه می تواند بنشیند، نه از جای خود بلند شود و نه راه برود. نمی تواند دست و پایش را تکان بدهد یا بدنش را خم و راست کند و حتی توانایی سخن گفتن هم ندارد. ممکن است خیلی ها با خودشان بگویند؛ این آدم با این وضعیت بمیرد بهتر است! اما این آدم حرف آن خیلی ها را گوش نداد تا تبدیل به یکی از چهره های مطرح علمی تاریخ شود؛ استیون ویلیام هاوکینگ. او را بیشتر به خاطر نظریه های جنجالی اش در زمینه کیهان شناسی می شناسد. قدرت تاثیرگذاری مقالات و کتاب های او به اندازه ای است که می گویند او تنها ویلچر نشین تاریخ است که به تنهایی توانسته جهان را چند قدم به جلو حرکت دهد. زن سابق هاوکینگ به نام جین که سال های سال با وجود بیماری و ناتوانی اش در کنار او زندگی کرد، کتابی نوشته به نام «سفر به بی نهایت: زندگی من با استیون» و در آن شرح تمام سال هایی را که باهاوکینگ بوده از ابتدای آشنایی تا جدایی شان روایت می کند.

این کتاب منبع اصلی ساخت فیلم «تئوری همه چیز» است. فیلمی با بازی بی نظیری درمین در نقش هاوکینگ باعث شد او تقریباً تمام جوایز مهم بازیگری سال را به دست آورد. می گویند پرستار هاوکینگ پس از پایان اولین نمایش فیلم در جشنواره تورنتو اشک های صورت هاوکینگ را پاک کرده است. هاوکینگ با این که در عمل محدودیت های فراوانی دارد اما در بسیاری از موارد موضع گیری های خاص خود را دارد از جمله مواضع جنجال برانگیزش در پیوستن به کمپین تحریم علمی رژیم صهیونیستی و ابراز انزجارش از کشته شدگان جنگ سوریه.

Catch Me if You Can / اگه می تونی منو بگیر

همیشه که نباید در مورد نابغه های مثبت، فیلم ساخت. استیون اسپیلبرگ در سال ۲۰۰۲ «اگه می تونی منو بگیر» را بر اساس زندگی فرانک آبیگنل جوئیور یکی از نوابع کلاهبرداری تاریخ ساخت. فرانک آبیگنل در حالی که فقط ۱۶ سال داشت شروع کرد به جعل چک و جازدن خودش در مشاغل گوناگون. او طی تنها پنج، شش سال نزدیک به چهار میلیون دلار کلاهبرداری کرد. آبیگنل خودش را به عنوان عضو شرکت خطوط هوایی آمریکا جازد و تا سال ها هزینه تمام مسافرت ها و خورد و خوراک هایش را به حساب این شرکت می گذاشت. او حتی چند بار خودش را به عنوان وکیل جازد و در دادگاه حضور داشت. آبیگنل در سال ۱۹۶۹ در فرانسه دستگیر شد و جمله معروفش این است که تنها به خاطر این که به ساعتی نگاه کرده که ۱۰ دقیقه عقب بوده گیر افتاده است. روش های فرار او عجیب و غریب بوده و در مورد او می گویند تا به حال از مقابل چندین و چند افسر که در پی دستگیری او بودند نه تنها عبور کرده بلکه در برخی موارد ایستاده و با آن ها خوش و بش و احوالپرسی کرده است. آبیگنل پس از دستگیری به ۱۲ سال زندان محکوم شد، اما پس از چند سال دولت آمریکا تصمیم گرفت او را به استخدام «اف بی آی» در آورد و از نبوغ او در جهت به دام انداختن کلاهبرداران و جاعلان استفاده کند.

به برکت این تصمیم او هم اکنون یک شرکت بزرگ مشاوره امنیتی دارد و سال هاست به عنوان یک شهروند در جه یک زندگی می کند. در فیلم جذاب و تماشایی «اگه می تونی منو بگیر» لئوناردو دی کاپریو در نقش آبیگنل بازی می کند و تام هنکس هم نقش پلیسی را دارد که در به دراز این کشور به آن کشور در جستجوی اوست. فیلم با بودجه ای ۵۰ میلیونی فروشی حدود ۳۵۰ میلیون دلار را تجربه کرد و به یکی از آثار پر فروش اسپیلبرگ تبدیل شد. کریستوفر واکن و مارتین شین دیگر بازیگران این فیلم هستند.

Amadeus / آمادئوس

ولفگانگ آمادئوس موتزارت یکی از مخلوقات عجیب بشری است. او که متولد ۱۷۵۶ میلادی بود از سه سالگی شروع به آهنگ سازی کرد و تا پایان عمر کوتاهش در ۳۵ سالگی بیش از ۶۰۰ قطعه موسیقی نوشت. او تنها کودک تاریخ است که در پنج سالگی لقب کودک نابغه را به دست آورد. موتزارت در هفت سالگی اولین سمفونی و در ۱۲ سالگی اولین اپرای کامل خود را نوشت. پدر موتزارت هم ویولنیست مشهوری بود و به همین علت به سرعت استعداد پسرش را کشف کرد. موتزارت اتریشی در ۲۵ سال تقریباً تمام شهرهای مهم اروپا را گشت و در بیشتر کاخ های پادشاهی مهم تاریخ اروپا به اجرای قطعه پرداخت. خیلی ها دقیقاً نمی دانند چرا عمر او این اندازه کوتاه بود اما مهم ترین نظریه بر مرگ او به علت بیماری سل دلالت دارد. چنین شخصیت مهمی در تاریخ که خیلی ها او را آهنگساز برتر تمام دوران می دانند و اصلاً موسیقی را به قبل و بعد او تقسیم می کنند، نیازمند ساخته شدن فیلمی در خور شخصیت و اعتبارش بود؛ کاری که میلوش فورمن کارگردان مطرح چک تبار به زیبایی هر چه تمام تر از پس آن برآمده است.

«آمدئوس» بهترین فیلمی است که تا کنون بر اساس زندگی یک نابغه ساخته شده است. درام پخته فیلم که مدیون فیلم نامه پیتر شفر است، اصل داستان را به رویارویی موتزارت با آهنگساز نابغه ولی بدطینت زمان خودش؛ یعنی آنتونیو سالیری اختصاص داده است. گفته می شود موتزارت با اینکه نابغه بزرگی بوده اما از لحاظ اخلاقی و رفتاری هیچ گاه به بلوغ کافی نرسید و همیشه رفتارها و برخوردهای بچگانه ای از او سر می زده که گاهی موجب دردسرهایی برای او می شده است. فیلم «آمدئوس» در به تصویر کشیدن این خلق و خوی موفق عمل کرده است. در این فیلم تام هالس در نقش موتزارت و اف مورای آبراهام در نقش سالیری به ایفای نقش پرداخته اند. هشت جایزه اسکار، چهار

بهرنگ علوی: به دنبال قصه و نقش خوب هستیم

بازیگر نقش «فرزین» در سریال «هشت ونیم دقیقه» معتقد است که «ما باید کاری کنیم که خود مردم دیش‌ها را از پشت بام بردارند و نه از طریق اقدامات ضربتی؛ وقتی مردم بدانند که تلویزیون ملی برنامه‌های خوب تولید می‌کند و تنوع برنامه‌ها زیاد باشد و در همه سبک‌ها برنامه‌ها تولید می‌شود، خودشان انتخاب می‌کنند که رسانه ملی را ببینند.» این بخشی از گفت‌وگوی ما با بهرننگ علوی است که با تازگی در سریال «هشت ونیم دقیقه» ایفای نقش کرده بود؛

بعد نقش خوب هستیم و گارد خاصی هم نسبت به هیچ کدام از این سه ندارم؛ چون به هر حال هر سه آن‌ها بازیگری است.

با «هشت ونیم دقیقه» مخاطبان سریال‌های ماهوارهای را جذب کردیم
بازیگر سریال «هشت ونیم دقیقه» با بیان اینکه «در حال حاضر جذب مخاطب در تلویزیون خیلی سخت شده است»، گفت: از بازخوردهای مخاطبان برای سریال «هشت ونیم دقیقه» متوجه شدیم که بسیاری از مخاطبان سریال‌های ماهوارهای جذب این سریال شده‌اند. کسانی که طرفدار جدی سریال‌های ترکیه‌ای هستند، بار دیگر با سریال «هشت ونیم دقیقه» مخاطب رسانه ملی شدند. این سریال توانست در قالب داستان‌های موازی به موضوعات مختلفی همچون بخشش، انتقام، ارث، عشق و قضاوت‌های زود هنگام که به مسأله روز جامعه هم تبدیل شده است بپردازد که هر کدام پیام‌هایی هم برای مخاطبان داشتند.

او درباره نحوه حضور خود در سریال «هشت ونیم دقیقه» یادآور شد: همیشه دوست داشتم با شهرام شاه‌حسینی (کارگردان مجموعه «هشت ونیم دقیقه») کار کنم و این اولین باری بود که او اعتماد کرد و به من پیشنهاد داد که خیلی از این بابت خوشحال هستیم. چرا که شهرام شاه‌حسینی به خوبی مدیوم تلویزیون را می‌شناسد و اصولاً سریال‌های او در تلویزیون با استقبال مخاطبان مواجه بوده است. به نظر من سریال «هشت ونیم دقیقه» هم برای تلویزیون در بحث سریال‌سازی و هم برای شهرام شاه‌حسینی به لحاظ کارگردانی در تلویزیون، با بلوغ همراه بوده است.

علوی با بیان اینکه «در حال حاضر اکثر مردم مخاطبان سریال‌های ماهوارهای هستند»، اظهار کرد: به طور کلی سریال‌های طنز می‌توانند به راحتی در قسمت‌های نخستین جذب مخاطب داشته باشند؛ اما برای یک سریال ملودرام خانوادگی آن هم در شبکه دو سخت است که به این میزان از جذب مخاطب برسد. خوشبختانه محتوای اولیه و پایه اولیه سریال «هشت ونیم دقیقه» درست بود که در مراحل بعدی هم به تکامل رسید.

بازیگر سریال «معمای شاه» ادامه داد: آقای شاه‌حسینی سر صحنه همه سکانس‌ها و بازی‌ها را بررسی می‌کرد و در نهایت با گپ و گفت به آن سکانس دلخواه می‌رسیدیم؛ حتی در برخی مواقع با توجه به محتوای هر سکانس و پیشنهاد شهرام شاه‌حسینی بداهه بازی می‌کردیم و به همین خاطر هم بود که برخی از سکانس‌ها واقعی و طبیعی از آب درمی‌آمدند. این هم موضوعی است که از بازخوردهای مخاطبان متوجه شدیم؛ بسیاری از مخاطبان با برخی از سکانس‌ها و شخصیت‌ها احساس هم ذات‌پنداری داشته‌اند. حتی با من پدری مطرح کرده بود که با دخترش که هم نسل «یلدا» است درباره واقعی بودن عشق «فرزین» بحث می‌کند.

او با بیان اینکه «خیلی از بازخوردهای مخاطبان از ایرانیان خارج از کشور بود»، گفت: این موضوع برای همه ما بسیار جالب توجه بود که ایرانیان مقیم خارج از کشور این سریال را دانلود می‌کنند؛ به شخصه در صفحه شخصی اینستاگرام خودم بازخوردهای زیادی از ایرانیان مقیم خارج دریافت می‌کردم. خیلی‌ها به ما می‌گفتند که بعد از مدت‌ها یک سریال «اجتماعی» در تلویزیون دیدیم که توانست جذمان کند. همه این نظرات به نوعی برای



به دنبال قصه و نقش خوب هستیم

علوی در پاسخ به این پرسش که فعالیت در کدام یک از مدیوم‌های سینما، تئاتر و تلویزیون را ترجیح می‌دهد، با بیان اینکه کار در همه مدیوم‌ها دوست دارد، گفت: در گذشته شکل آثاری که به مخاطب ارائه می‌شد، تقریباً دسته‌بندی خاصی داشت؛ به عنوان مثال بسیاری از یزرگان و اساتید دو یا سه نسل قبل از ما هنوز معتقدند تئاتر بهترین مدیوم برای بازیگر است. برای آنکه آن زمان فضاهایی مثل کارگاه آزاد در تئاتر وجود داشت که توانست بازیگران بزرگی را به جامعه هنری تحویل دهد و با وجود اینکه در آن دوره امکانات تئاتر خیلی کمتر از امروز بود، اما بسیار قدرتمند بود. او ادامه داد: امروز دیگر فاصله میان سینما و تلویزیون خیلی کم شده است. زمانی بود که در سینما فیلم‌هایی با پرودا کشن‌های بزرگ به اکران درمی‌آمد که تماشاگر آنها در تلویزیون خالی از لطف بود؛ اما از زمانی که دوربین‌ها به فضای داخلی خانه‌ها آمد و قصه‌ها در فضای بسته روایت شد، دیگر چندان فرقی میان فیلم و سریال وجود ندارد. امروز دیگر بسیاری از فیلمسازان بزرگ ما هم مثل آقای فرهادی و آقای شهبازی، اکثر آقسه‌هایشان را در فضاهای بسته روایت می‌کنند.

علوی که معتقد است «در حال حاضر هر سه مدیوم سینما، تئاتر و تلویزیون برای بازیگر لازم است»، یادآور شد: بسیار از این بابت خوشحالم که سعی کرده‌ام در هر کدام از این مدیوم‌ها حتی برای یک بار هم که شده، به اندازه کافی جذب مخاطب داشته باشم. به طور کلی در پیشنهادهایی که در هر سه مدیوم سینما، تئاتر و تلویزیون دارم، اول از همه دنبال قصه و متن خوب و

«فرزین» ضد قهرمانی بود که به قهرمان تبدیل شد

او همچنین درباره شخصیت فرزین در سریال «هشت‌ونیم دقیقه» به بیان توضیحاتی پرداخت و گفت: به طور کلی ما را تا یک مرحله‌ای خانواده‌هایمان تربیت می‌کنند و از یک جایی به بعد ما محصول تربیت اجتماع هستیم و عقیده‌هایمان روی سرنوشت ما تأثیر می‌گذارد. «فرزین» هم شبیه آدم سوخته‌ای بود که به جای آنکه در مانسش کند، او را در جامعه رها کرده بودند و او هم فقط می‌خواست خودش را آرام کند. فرزین یک شخصیت منفی نبود، بلکه یک ضد قهرمان بود که در آخر سریال به قهرمان تبدیل شد. مهمترین ویژگی شخصیت «فرزین» این بود که مخاطب در چالش بود تا متوجه شود که بالاخره او عاشق بود یا قصد انتقام داشت. «فرزین» فقط می‌خواست به شیوه خودش قصاص کند و نه اینکه انتقام بگیرد.

علوی در پاسخ به این پرسش که آیا این احتمال وجود دارد که فصل دوم سریال «هشت‌ونیم دقیقه» ساخته شود، اظهار کرد: پایان سریال هم به گونه‌ای بود که انگار «یلدا» هنوز منتظر «فرزین» است تا اگر روزی قرار شد فصل دوم «هشت‌ونیم دقیقه» ساخته شود، ادامه این مسیر به نوعی مشخص باشد. اگر مردم بخواهند که «هشت‌ونیم دقیقه» ادامه داشته باشد، این احتمال وجود دارد که برای سال آینده فصل دوم آن تولید شود.

برخی سریال‌ها با حداکثر بودجه، حداقل جذب مخاطب را دارند

او با بیان اینکه سریال «هشت‌ونیم دقیقه» توانست برای مخاطبان به یک چالش تبدیل شود، اظهار کرد: به نظرم در مرحله اول باید یک نظرسنجی صورت بگیرد که چرا این سریال توانست مخاطبان را جذب کند و در مرحله بعد این پرسش مطرح می‌شود که در طول سال چند بار باید سریالی همانند «هشت‌ونیم دقیقه» در تلویزیون تولید شود تا دیگر اصلاً مخاطب فرصت نکند سراغ شبکه‌های ماهواره‌ای برود. تلویزیون باید همانند یک پردیس سینمایی باشد که به مخاطب فرصت انتخاب میان شبکه‌های مختلف را بدهد. این بازیگر با بیان اینکه «فضای سازمان صداوسیما و نگاه مدیران مقداری بازتر شده است»، گفت: این موضوع باعث می‌شود تا گارد برخی از بازیگران که معتقدند تلویزیون بسته است، کمتر شود؛ به شخصه خوشبین هستم و از مدیران خواهش می‌کنم که بودجه‌های کلان را میان سریال‌های مختلف و فیلمسازان جدید که جواب گرفته‌اند، تقسیم کنند. پروژه‌ای که بودجه کلان می‌گیرد و حداقل مخاطب را دارد، چرا باید پول بیت‌المال را صرف آن کنیم؟ او در پاسخ به این پرسش که به نظر شما چه عواملی باعث شد تا سریال «هشت‌ونیم دقیقه» بتواند به نوعی مخاطبان را به تلویزیون بازگرداند، اظهار کرد: پاسخ این پرسش نیاز به نظرات کارشناسی شده دارد. اگر برای مسئول یا مدیری مهم است که شبکه‌های تلویزیونی خودمان به عنوان رسانه ملی چطور می‌توانند جذب حداکثری مخاطب داشته باشند، باید به این مقوله بپردازند. علوی با بیان اینکه «ما با اندک بودجه‌ای سریال «هشت‌ونیم دقیقه» را در شبکه‌ای ساختیم که به نسبت شبکه‌های یک و سه، مخاطب کمتری دارد»، گفت: در واقع عملاً پیش از تولید می‌دانستیم که از لحاظ پخش سریال نزدیک ۴۰ درصد، مخاطبان کمتری از شبکه‌های یک و سه خواهیم داشت. چرا که به خاطر سیاست‌های غلطی که به نوعی در دوره‌های قبلی سامان صداوسیما وجود داشت، سریال‌های خوب همیشه میان شبکه‌های یک و سه تقسیم می‌شدند. نکته دیگری در سریال‌های تلویزیونی جالب توجه است، این است که امکان دارد بودجه کلانی به پروژه‌ای تعلق بگیرد و حداقل مخاطب را جذب کند و از طرفی هم پروژه‌ای هم با کمترین بودجه می‌تواند جذب مخاطب بیشتری داشته باشد.

با «معمای شاه» نزدیک به چهار سال در کاخ زندگی کردم

علوی که در سریال «معمای شاه» نیز در نقش حسین فردوست حضور دارد، درباره تجربه حضور در یک سریال تاریخی گفت: قرارداد این سریال در سال ۹۰ یا ۹۱ بسته شد؛ در واقع پیش از آنکه در فیلم سینمایی «در بند» حضور داشته باشیم؛ حضور در این پروژه فرصتی برایم بود که یک نقش مهم را در سریالی تاریخی ایفا کنم و شاید اگر نقشی به جز حسین فردوست بود، در این سریال حضور پیدا نمی‌کردم، چون این کار اکتبر برایم بسیار جالب بود و فکر می‌کنم که شاید حتی سریال زندگی فردوست می‌توانست جذاب‌تر از سریال زندگی شاه باشد.

او ادامه داد: در سینما آثار تاریخی کم ساخته می‌شود و تلویزیون به بازیگرانی که دوست دارند ژانر تاریخی را تجربه کنند، این فرصت را می‌دهد. نقش حسین فردوست هم از جمله نقش‌هایی است که برای بسیاری از بازیگران جذاب است. قصد دارم کتابی از خاطراتم در سریال «معمای شاه» و تجربه خودم از تاریخ معاصر را منتشر کنم. تجربه‌ای که بیش از چهار سال است و شاید روزانه بیش از ۱۸ ساعت را عملاً در کاخ‌ها زندگی می‌کردیم و وقتی شب به خانه برمی‌گشتم احساس می‌کردم خانه‌ام برایم کوچک است. به نوعی تلاش کردم از این زاویه تمام تجربه‌های شخصی‌ام را در این کتاب نقل کنم.

این بازیگر با بیان اینکه حضور در سریال «معمای شاه» به نوعی سفر در زمان بود، یادآور شد: برای من که نسل بعد از انقلاب محسوب می‌شوم و آن دوران را تجربه نکرده‌ام، حضور در یک سریال تاریخی سفر به زمان محسوب می‌شد که برای این نقش ۱۶ کیلو هم وزن اضافه کردم.

علوی همچنین درباره باز خورد مخاطبان نسبت به سریال «معمای شاه» اظهار کرد: نتیجه کار را باید مردم به ما بگویند. به هر حال من برای همه نقش‌هایم زحمت می‌کشم و در نهایت آن بازی که ارائه می‌شود، همان چیزی است که کارگردان می‌خواهد.



دوست دارم به واسطه کارهایم به شهرت برسم

علوی در پاسخ به این پرسش که در حال حاضر چه پیشنهادهایی از تلویزیون دارد، گفت: در حال حاضر چند پیشنهاد تلویزیونی دارم اما به احترام مردم صبر کردم که با یک نقش ماندنی همانند «فرزین» ادامه دهم. به هر حال توقع مردم بالا رفته و باید با حساسیت بیشتری انتخاب کنم.

او ادامه داد: زودتر از این‌ها می‌توانستم به شهرت برسم، اما همیشه دوست داشتم با کارهایم به شهرت برسم. برخی از بازیگران دوست دارند که اول خودشان معروف شوند و بعد آثارشان، اما من از ابتدا هم دوست داشتم که به واسطه کارهایم به شهرت برسم و فقط تشنه اعتماد از سوی کارگردانانی هستم که به من نقشی را پیشنهاد می‌دهند. برای فیلم سینمایی «در بند» که کاندیدای نقش مکمل مرد شدم، آقای شهبازی به من اعتماد کرد و من هم تلاش کردم جواب اعتماد او را بدهم. سال گذشته با تئاتر «زبان اصلی» رسول کاهانی توانستم به اعتماد او پاسخ دهم و لوح تقدیر بازیگر مرد را برای آن تئاتر دریافت کردم و در تلویزیون هم در سریال «هشت و نیم دقیقه» موظف بودم جواب اعتماد شهرام شاه‌حسینی را بدهم که امیدوارم راضی بوده باشد.

باید کاری کنیم که خود مردم دیش‌ها را از پشت بام بردارند

علوی که معتقد است «در سینما و تلویزیون با فقر فیلمنامه مواجه هستیم»، در این باره گفت: مگر ما سال‌ها چند فیلم‌نامه قوی در سینما داریم؟ یا چند ژانر متفاوت از فیلم‌های سینمایی تولید می‌شوند؟ ما هنوز در خیلی از ژانرها فقیر هستیم و به خاطر همین محدودیت‌ها، بازیگران خیلی زود برای مخاطب تکراری می‌شوند. جمشید هاشم‌پور که به نظر من یکی از بزرگترین بازیگران بعد از انقلاب و هنوز هم یک ستاره است، در دهه ۶۰ سینما از هر ۱۰ فیلم‌نامه‌ای که به دستش می‌رسید، ۹ تای آن‌ها جنگی بود. وقتی محدودیت در ژانر و فیلمنامه وجود دارد، تهیه‌کننده‌ها هم می‌ترسند که فیلم نمی‌فروشد و روی همین قصه‌های کلیشه‌ای کار می‌کنند.

او ادامه داد: از طرفی هم فیلمنامه‌نویسی که احتمال می‌دهد که فیلمنامه‌اش رد می‌شود، خودسانسوری می‌کند. ما باید کاری کنیم که خود مردم دیش‌ها را از پشت بام بردارند و نه از طریق اقدامات ضربتی؛ وقتی مردم بدانند که تلویزیون ملی برنامه‌های خوب تولید می‌کند و تنوع برنامه‌ها زیاد باشد و در همه سبک‌ها برنامه‌ها تولید می‌شود، خودشان انتخاب می‌کنند که رسانه ملی را ببینند؛ البته این موضوع مستلزم این است که مدیران ما بخواهند نگاهشان را از کلوزآپ به لانگ‌شات تغییر دهند و مقداری وسیع‌تر نگاه کنند و پای کارهایشان بیایند و دفاع کنند و نگران نباشند؛ چرا که مردم پشتوانه آن‌ها هستند.

این بازیگر در پاسخ به این پرسش که آیا تلویزیون می‌بیند، یادآور شد: شغل من است و حتی اگر برنامه‌ای را دوست نداشته باشم، آن را می‌بینم. باید ببینم که همکارانم چه کار می‌کنند تا کارهای خوب آنها را یاد بگیرم و ایرادات را تکرار نکنم. هر کاری نیاز به پژوهشی دارد و بازیگر هم باید در حرفه خود این کار را انجام دهد.

علوی در پاسخ به این پرسش که سریال‌های سال‌های اخیر تلویزیون را چطور ارزیابی می‌کند، گفت: آخرین نقش سریال تلویزیونی که شاهکار بازی شدم و به بازیگر و نقش آن غبطه خوردم، امیر جعفری در سریال‌های «میوه ممنوعه» و «زیر هشت» بود و الان نیز به جرأت می‌گویم اگر نقش فرزین را هر کس دیگری ایفا می‌کرد به او غبطه می‌خوردم. نقش فرزین خاص بود و نمونه یک شخصیت خشن عاشق پیشه در آثار تلویزیونی و حتی سینمایی کم است. آدمی که روحیات خشن دارد، اما ذات رمانتیک دارد و از صدقهرمان به قهرمان تبدیل می‌شود.

او اضافه کرد: بعد از تست گریم، دورخوانی و یک ماه تمرین فیلم سینمایی «سد معبر» آقای محسن قرایی با فیلمنامه سعید روستایی به جایی رسیدیم

که با سریال «هشت و نیم دقیقه» به تداخل رسیدیم و باید انتخاب می‌کردم. برای آن گروه آرزوی موفقیت می‌کنم، ولی من «هشت و نیم دقیقه» را انتخاب کردم و امروز از انتخابم راضی هستم.

سه گانه سیاسی متفاوتی بازی کردم

علوی همچنین درباره نقش‌هایی که در سینما داشته است، گفت: وقتی فیلمنامه‌ای می‌خوانم دنبال نقشی می‌گردم که قابلم روی آن گیر کند. خیلی دوست دارم نقش‌های اصلی را هم ایفا کنم، اما هنوز این اعتماد بوجود نیامده است. اولین فیلم جدی که بازی کردم «در بند» بود و با این فیلم صاحب شناسنامه شدم و به دنبال آن تمام نقش‌هایم که پیشنهاد شد مشابه همان کاراکتر پهرنگ فیلم «در بند» بود و به همین خاطر هم کار نکردم و صبر کردم تا روح‌الله حجازی نقشی را در «مرگ ماهی» پیشنهاد کند که از «در بند» دور باشد و بعد هم فیلم‌های «لانتوری» و «امکان مینا».

او یادآور شد: یکی از اتفاقات جالبی که سال گذشته برایم رخ داد، ایفای یک سه‌گانه نقش‌های سیاسی با سه تفکر مختلف درباری (سریال معمای شاه)، آقازاده (فیلم لانتوری) و یک مأمور اطلاعاتی نفوذی میان مجاهدین خلق (فیلم امکان مینا) بود که هیچ‌کدام شبیه هم نبودند. از وقتی که سیاستمدارها در جهان امروز سلبریتی شدند، من هم تصمیم گرفتم نقش‌های سیاسی را تجربه کنم که در این بین در طول یک سال گذشته سه‌گانه نقش‌های سیاسی را با سه کاراکتر و سه ایدئولوژی مختلف تجربه کردم و حالا بعد از نقش حسین فر دوست دوست دارم نقش ترامپ را هم بازی کنم.



